

ادام بر سنگ چه بر سنگ چرب بر سنگ
دو کتری اکر کسی بیماری ... در کال ... کا

روغن ... مسیح فرستد

در اطلس ... جملگی ... تبرت

جمله را نکی کرده ...

به ... و یک بوله ... روغن ... آتش ... بپزد

تا آب برود و روغن بماند نگاه دارند ... هر عضو را که بد خواهند بستند

سلطان

جدی زاده

ولايت ... سنه

دستورالعمل



عبدالصمد خان

عبدالصمد خان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمر گیت ... [illegible]

[illegible]

... بدر یا گر بسو ید آن ابنیه ... [illegible]

... عطار گردد ... [illegible]

... ندر یا گر ... [illegible]

مشفق مهربانا بجای مهربان مشفق

مشفق مهربان بجای مهربان مستند

پس تعلیمات نود و تحیات مسلم و

از حضرت صاحب رسید طمانینت گردید

طلب کتاب گلستان

پس از رسید ...

و سرکار ... یک ... صد

هم ... موسم



بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

این کتاب نصاب گشته ..

بعد از حمد و ثنای قادر ذو الجلال و نعت بقیاس محمدی صلوات الله علیه و آله اکمترین بندگان محمد عبد الکریم ... این کتاب

یعنی بجهت تعلیم اطفال و دستور العمل مرتب نمود

در الفاظ فرس و عربی که در خواندن و نوشتن روزمره بکار آید

در القاب و ادات و رقعات ... و تمسکات

و قبالات شرعی ... در ... نامه وغیره

ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ

ابجد ابجد کرد هوز رپوست حطی واقف شد کلمن سخن گو

سعفص رو ... قرشت در ... ثخذ نگاه

داشت ضظغ تمام کرد یوم های عربی و فارسی یوم السبت

روز شنبه یوم الاحد روز یکشنبه یوم الاثنین روز دوشنبه

یوم الثلثا روز سه شنبه یوم الاربعا روز چهارشنبه یوم الخمیس

روز پنجشنبه یوم الجمعه روز آدینه در این روزهای بدانچه است

نباید رفت شنبه دوشنبه در شرق جمعه یکشنبه در غروب

سه و چهار اندر شمال و پنجشنبه در جنوب ... روز یکشنبه

سه شنبه و چهارشنبه و جمعه بطرف شرق و جنوب باید رفت

[illegible]

۲ ۲

و در روز دوشنبه و پنجشنبه و شنبه بطرف مغرب و شمال
قصد باید کرد و در روزهای ممنوعه مسطوره اگر بضرورت بسفر
رفتن باشد این چیزهای خورده روان شود چنانکه در روز شنبه
بادرنگ و یکشنبه تنبول و دوشنبه آئینه بیند و سه شنبه [illegible]
و چهارشنبه شکر و پنجشنبه [illegible] یا در روز جمعه سبز نخود و نمک
و مفارقت باشد و نیز در روزهای مخالف قند نخود در شرق و در سمت شمال
در غرب قند عنوان و در شمال و کشنیز نخود در جنوب آهو برجاست
رجال الغیب اعلم که بدین تواریخ در این اطراف سفر ممنوع است
چه در این تواریخ اینها مقابل روی می‌باشد و بودن اینها بر روی
بسیار بد هست و از این کمتر آنکه اینها بر دست راست باشند
و در پشت پس بسیار خوب و نیکو اند و از این کمتر آنکه بر دست چپ باشند
و حساب تواریخ رجال الغیب این است که کنجغ یاسن کنجغ
یمسن کنجغ یاسس کنجغ یاسن چنانکه کاف
کتی و نون نیرت و جیم جنوب و غین غروب و ب بایب و الف
الیان و میم مشرق و شین شمال بار علی هذا القیاس اسامی
حروف شمار می‌شمارند برین تقدیر که کتی در شرق و جنوب است
و نیرت مابین غروب و جنوب و بایب در میان غروب و شمال
و الیان در میان شمال و مشرق ک ن ج غ ب
[illegible]
[illegible]

غروب

مدار تاریخ ماهها باز لگنی میشمارند شهور عربی و هجری

محرم الحرام صفر ختم الله بالخیر والظفر ربیع الاول یعنی ربیع الاول ربیع الثانی یعنی ربیع الآخر جمادی الاول یعنی جمید الاولی جمادی الثانی یعنی جمید الآخر رجب المرجب شعبان المعظم رمضان المبارک شوال المکرم ذی قعده یعنی ذوالقعده ذی حجه یعنی ذوالحج

ماهها فارسی و شمسی زفروردی چو بگذشتی مه اوردی بهشت آمد پس خورداد و تیر آنگه که مرداد آید پس از شهریور و مهر و آبان آذر و دی دان که بهمن جز اسفندارمز ماهی نمی‌آید فروردی ماه یعنی [illegible] اردی بهشت ماه یعنی ماه [illegible] خورداد ماه یعنی ماه [illegible] تیر ماه یعنی ماه [illegible] امرداد ماه یعنی ماه [illegible] شهریور ماه یعنی ماه [illegible] مهر ماه یعنی ماه [illegible] آبان ماه یعنی ماه [illegible] آذر ماه یعنی ماه [illegible] دی ماه یعنی ماه [illegible] بهمن ماه یعنی ماه [illegible] اسفندارمز ماه یعنی ماه [illegible] و لفظ ماه را آخر اسم ماه فارسیان و هندیان می‌آرند و در عرف لفظ ماه اول اسم [illegible] است و تاریخ ماههای مذکوره ازین فرد معلوم [illegible] شود [illegible] شش [illegible] هشت [illegible] شهور کوته است یعنی ماه فروردی

[illegible]

بحساب هندسه لفظ الا شئی و یک پوزمدت دارد و همچنین و دیگر
ماهها بحساب دیگر الفاظ باید شمرد ربیع بهار را گویند خریف
خزان را نامند صیف تابستان را خوانند شتا زمستان را شمارند
و در ولایت بهار را ماه بیست که شروع میشود چنانچه حمل و ثور
و جوزا بهاری اند و همچنین سرطان و اسد و سنبله تابستانی
و میزان و عقرب و قوس خریف اند و جدی و دلو و حوت زمستانی
و [illegible] مان بهار [illegible] میکردد که ماه بهاکن و حیت و [illegible] که
ربیع اند و [illegible] و [illegible] موافق در صیف و بهادون و اسوج و [illegible]
در خریف [illegible] و [illegible] و [illegible] اسماء بروج چون
حمل چون ثور چون جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب
و قوس و جدی و دلو و حوت یعنی بره و گاو و مردنما و [illegible]
و پنج پایه یعنی سرکره و شیر و خوشه و ترازو و کژدم و کمان و بزغاله
و دول و ماهی اسماء هفت سیاره در یونانی اینست که قمر است
عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل به فلک اول قمر است
و همچنین ستارگان دیگر را [illegible] افلاک دیگر باید شمرد روز قمر یعنی
روز دوشنبه روز عطارد یعنی روز چهارشنبه روز زهره یعنی
روز جمعه روز شمس یعنی روز یکشنبه روز مریخ یعنی روز
سه شنبه روز مشتری یعنی روز پنجشنبه روز زحل یعنی روز شنبه
چون هفت سیارگان [illegible] دوازده بروج و دو برج یک یک
سیاره را خانه شد [illegible] آفتاب و ماهتاب را یک یک خانه شد
و این اسامی سیارگان در فارسی که [illegible] باید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و خورشید و بهرام و برجیس و کیوان ماه قمر تیر عطارد و ناهید

زهره و خورشید شمس و بهرام مریخ و برجیس مشتری

و کیوان زحل خانهای سیارگان حمل و عقرب است بهرام

ثور و میزان زهره جوزا و سنبله تیر حوت و قوس است مشتری بارام

مرزحل راست جدی و دلو مقام قمر سرطان

خانه آفتاب باشد مدام و تواریخ منحوس ازیست هشت و

هژده و بیست و هشت زاول ماه سیزده و سیم و ...

...چون هفت روزی نحس ... حذر کن تا نیابی

پیچ و رنج سه و پنج و سیزده یا شانزده بیست و یک یا

چار و بیست و پنج شرح آن از سیوم آدم برفت شد بیرون

پنجم آن قابیل ملعون ریخت خون سیزده دندان احمد شد شهید

شانزده اندر خلیل آن نار دید بیست و یک درد هر طوفان شد عظیم

بیست و چارم کشت زکریا ندیم بیست و پنجم یونس اندر بطن حوت

یادداری ... در ملکوت انزواف سید حسینی سید

حسینی سید علوی شیخ صدیقی شیخ فاروقی شیخ عثمانی شیخ

قریشی شیخ عباسی شیخ انصاری شیخ بنی اسرائیلی نعمی اسرائیل

نام مهتر یعقوب پدر مهتر یوسف علیهما السلام است

بنی ... فرزندان مغل حیفت افغان ... و غیره

... تبتی و غیره عطار ... فروش

عطر فروش ... کاغذ ... سپاهی ... شکار

بافنده ... خیاط درزی کلال تنبول ...

...

بخیه‌کر کندیاکر کوفتکر اوکر مساح حبوکر دیکر خاک بیز
صباغ رنکریز بافنده چاکسه جولاهه پارچه بافت حلاج نداف
رسن تاب سراج یعنی زین دوز جراح فصاد فصدکشاده شیرا
نباض چتیک صراف نقاد دلال تنور افروز تنورتاب نانبا
بند تنور نان پز تنورچی تنوری طباخ مطبخچی یعنی نانبا پز
باورچی بادفروش بساطی بزاز قطاع الطریق یعنی راه زن
سارق یعنی دزد کره بر کیسه بر اوچکه دغل دغلی غدار دزدافت
زنانه متنفث ... یعنی ... بلد باشی قافله باشی
قزلباش قمار باز مقامر قامر شعبده باز بواب یعنی دربان
شبان چوبان چروادار قلبه ران داروغه قلیجات یعنی ...
مزارع کارنده دباغ جلاد پوستکش خاک روب کناس
ملال خور معمار عماتکر نقاش مصور یعنی تصویرکر مهندس
مطرب قوال خنیاکر یعنی ناخدا ملاح کشتیبان قصاب
برقندار بندوقچی سلاحچی سپیچی جراحچی غواص یعنی غوطه زن
مجاور سناور ... استاد یعنی استاد معلم آخوند اتالیق
یعنی ادب آموزنده متعلم تلمیذ تلامیذ جمع آن یعنی شاکردان
ملمع کر زرکر نخاکر قلعی کر یعنی مس پوش کیمیاکر سیمیاکر
حداد آهنکر نجار درودکر نیزه دار حکاک یعنی خاتم بند خارا
هیزم کش ... نعلکر جلدکر شیرازه بند ستاره کر مهرکن سجع ...
زناردار ... کشتی ... کش ... کش ... کش
توشکچی ... ... آسیا ...

خواربار

مختصر

چو شه، نان شب یعنی پوت صابون نیل مینا یعنی شیشه

بقچه دلیم سرپوش دست پناه یعنی انگشتر سوزن

[illegible] یعنی عینک نقره طلا کوره کمخت چره پاپوش

[illegible] کفش جوره پافراز جوره بیزار جوره [illegible] زار جوره زیر

پای جوره جراب جوره موزه جوره محبی [illegible] خلوج یعنی پخته

پنبه یعنی کپاس [illegible] دانه کاه هیمه هیزم مروحه یعنی بادکش

بادبیزن [illegible] معجر سریسم یعنی سرلس [illegible]

کانون یعنی کوره تنور گلخن طبله نقاره یعنی نار [illegible]

جرس یعنی کریال زنگوله دهل بهل رتهه عرابه یعنی ارابه

وغیره دهل نواز ستار نواز طنبوره [illegible] قزلباسیه [illegible]

یعنی پیاده حضرت بادشاه زر بخشی ناظر یعنی خواجه سرا

صدر الصدور متصدی یعنی پیشوا مستوفی

سوانح نگار یعنی خفیه نویس وقایع نویس یعنی وقایع

نگار منشی [illegible] محرر یعنی نویسنده شحنه یعنی کوتوال دفتر

کشا یعنی دفتر بند [illegible] داروغه یعنی داروغه [illegible]

الضرب یعنی روپیه و اشرفی [illegible] دار الفلوس داروغه

نخاس وغیره قاضی [illegible] متولی [illegible] خطیب

[illegible] نویس حکاک یعنی [illegible] منیب یعنی خاوند [illegible]

یعنی [illegible] اهالی و موالی یعنی [illegible] حاجب یعنی چوبدار

[illegible] [illegible] [illegible] مقدم [illegible] تخم ریز

یعنی [illegible] [illegible] ولایت [illegible]

قصاب جمع آن بلاد جمع بلده یعنی شهر موضع مواضع جم
[illegible] [illegible] جمع [illegible] قریه قریات جمع مزارعات جمع
مزارعه مازرعه جمع [illegible] مازرعات خدمت جمع خدمت وزارت
نظارت صدارت بخشی گری نظامت یعنی صوبه داری فوجداری
داری بیوتات نویسی بهله برداری داروغگی چبوتره راهداری
[illegible] نویسی تصحیح نویسی اطلاق نویسی طاز نویسی قضا [illegible]
نویسی [illegible] نویسی احتساب خدمات نرخ نویسی [illegible]
[illegible] کاکر [illegible] باده شراب راوق صهبا می است مدام
ام الخبائث بنت الکرم یعنی مادر [illegible] مادر و پدر باطنی مادر [illegible]
مل خمر دختر رز اقربا [illegible] اقارب یعنی نزدیکان والد یعنی پدر
والده مادر پدر [illegible] یعنی [illegible] مادر [illegible] یعنی [illegible] جد [illegible] یعنی بچه
یتیم طفل پسر صبی ابنا جمع ابن اولاد جمع ولد پسر یعنی
[illegible] متبنی دختر صبیه دختر [illegible] یعنی [illegible] دخت [illegible]
دختر خلف یعنی پور اعمام جمع عم خال و خاله [illegible] اجداد
[illegible] جمع جد [illegible] جده [illegible] آبا جمع اب [illegible] جمع ام [illegible]
مادر [illegible] یعنی ماموں همشیره زاده یعنی خواهرزاده [illegible]
یعنی دخترزاده داماد یعنی شوهر دختر [illegible] یعنی شوهر همشیره [illegible]
یعنی زن [illegible] زوج یعنی شوهر [illegible] مرد [illegible] [illegible] نیز
خصم یعنی [illegible] و دشمن [illegible] منکوحه اهلیه زوجه [illegible] عورت [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] [illegible] یعنی پسرزاده [illegible]
[illegible] [illegible] مادری [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

باب 4 تجدید

شعله یعنی جو خدا [illegible] سرپوره خسرانی همزلف بیوه یعنی زن
شوهر مرده عقیمه یعنی نازاد یتیم یعنی پدر مرده یا مادر مرده یتیم
بطرفان یعنی مادر و پدر هر دو مرده باشد کدخدا خانه خدا خانه
خاوند خانه صاحب خانه خاوند خانه مختون
یعنی ختنه کرده شده تزویج یعنی نکاح کابین یعنی مهر وغیره
حبوبات خوشه گندم نخود مخلوط جو عدس ماش برنج جواری
وغیره کاورس یعنی کال ارزن شالی یعنی شالی [illegible] درم
ذرت یعنی جواری مکی جربی ترشک خشخاش کتان ادیه البیه
این هونک موته باجه کنجد وغیره انجیر یعنی
انبه لیمون انار زرد آلو آلو سیب یعنی سیو پسته
سقالو شفتالو شهتوت بیدانه منقا بادام چهارمغز یعنی اکروت
چلغوزه کشمش تاک یعنی داکه انگور سفرجل یعنی بهی بهی [illegible]
زرالو یعنی [illegible] سگپستان سپستان یعنی [illegible]
کوت [illegible] نارنجی یعنی نارنگی بادرنگ کلان یعنی [illegible]
کالری ترب بادنجان خربزه دابوغ یعنی سرپرزردک زنجر
ختکی کدو پیاز یعنی لعصل سیر یعنی [illegible] شلغم
شکر یعنی قند [illegible] نبات [illegible] شکراب [illegible] بودیم
تره میره تره تیزک یعنی [illegible] شبت یعنی سوبه [illegible]
[illegible] یعنی چاشنی یعنی شکر قند سیاه قند سفید شکر [illegible] شکر
[illegible] یعنی شکر [illegible] [illegible] [illegible] روغن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حلوای [illegible]

دوغ چکه پنیر نان یعنی کلیچه برنج شیرت بریخ نان ...
تخم لونت سموسه کلمه سوربا او دیکی حلیم آشی شکر شیر و غیره
کاشکر قلند شربت آب شیرین آب تمو تو آبه فالوده
بعضه مایچه حلوا نگین شهد و غیره نمک شکر اردنگین
مربه مربه اچار دستارخوان و غیره باغ یعنی ... ریاض تمام
ان ریاض بوستان بستان گلشن یعنی باغ گلزار گلستان
باغچه ان شاخسار چمنستان نهالستان سروستان
... نهال ... گلبن یعنی بوته گل سوسن سمن
چنبلی رابو یعنی رای بیل ورای چنبه ... سرو صنوبر یعنی
شمشاد نیلوفر ... سنبل نرگس یعنی نرگس شهلا
... یعنی نرگس عشق پیچه نافرمان لاله یعنی شقایق صد
برگ داودی گل گلاب گلنار گل معطر یعنی گوشه ریحان
یعنی ... بابونه جعفری بنفشه نسترن
نسترن گل چینی صندل چنبلی بنفشه گل سرخ ...
... یعنی کیکر ریتون یعنی کیشه آبنوس انجیر ...
یعنی ... قلمدان یعنی قلم خانه ... خامه دوات
یعنی ... ماهی دان کونده دات ... کاغذ مسطر قطار
جهچه قلم تراش چاکو کارد گزلک حرف تراش ...
یعنی چینه ... غلاف تیغ ... آره ... تبر ...
... یعنی ... خیار ... سرتوره
... تمام

الحمد ...
9
... جای
... چهارم ...

ـــــمد ۱۱

... شانه ناخن گیر یعنی ناخن تراشش موچینه مقراض

سنگریزه ... آیینه شیشه چرمینه یعنی ... زنبور

... یعنی اشتر غلات یعنی ... [illegible] آهن خایکه

... تیک یعنی ... سوهان یعنی سوهن ... بر

جانوران ... طوطی زاغ یعنی کلاغ غراب ... تذرو

یعنی ... یعنی ... کنجشک ... ماده خروس

یعنی مرغ ماکیان یعنی مرغی فاخته دراج قمری ... چاهه

... تغدری طاوس ... یعنی ... زاغ ... عقاب

یعنی ... بوتیمار یعنی ... عندلیب یعنی بلبل

... دستان ... یعنی ... اهو ... اهو بره

... آواز

غزاله چکاره گور خر ... گاو خرگوس ... گرگ یعنی

... گاو میش ... جاموس ... ماده گاو ...

... گوسفند بره ... یعنی ...

ماده ... گوساله یعنی ... خوره ... یعنی ...

... است ماده ... اسب ماده ... یعنی ...

یعنی ... اسب کره ... پلنگ ...

... جانوران ... یعنی ...

... ... موش ...

... یعنی ... فیل

... پیله یعنی ...

... ...

و حیوان کیک پشه پیش ... سر خنجر دراز گوش حمار
یعنی خر مرکب خرکره ... اسد حیدر ضیغم ضرغام یعنی
شیر سیاه گوش گرگ پلنگ یعنی اوز. فیل یعنی پیل
خوک یعنی خنزیر خرس آهو و ... گربه مشکین شغال
یعنی شغال روباه خوک آبی بوزینه ... یعنی ... میمون
بوزینه سفید یعنی ... تفسیر ... سک اصحاب کهف
... دار ... عربی اوقار ... باخه کشف
سنگ پشت یعنی ... سک آبی خوک ... سوسمار
حربا خارپشت موش جنگلی ... افعی یعنی مار ... رتیله
کژدم یعنی کج دم ... یعنی ... دوجه یعنی خوک ... وجنس
اسبان سمند ختلی مشکین کمیت مرخنگ ... سرخ
ابلق نقره تازی عراقی ... ترکی قندهاری و غیره
فارسی ابدان یعنی بدنها سبابه یعنی انکشت شهادت
ابهام یعنی نر انکشت وسطی انکشت ... [illegible]
... انکشت خورد اعضا جمع عضو اندام ...
... یعنی ... کاکل کلاله یعنی ... جعد زلف جبین
یعنی جبهه ... پیشانی ابرو ... ابرو چشم دیده
... یعنی مردمک ... پلک ... بینی ... گوش
... بینی ... یعنی ... یعنی ... یعنی ... رخسار
... [illegible] ... [illegible]

ذقن زنخ زنخدان غبغب یعنی زیر زنخدان چاه زنخدان
خال ... جید یعنی گردن سینه یعنی صدر شکم بطن
پستان کنار یعنی بغل پهلو کتف یعنی دوش عضد یعنی
بازو ساعد یعنی زیر بازو مرفق یعنی آرنج کف دست کف
پای پشته ... پشت پای ناخن ... دست
... کف ... یمین یعنی دست راست
... یعنی دست چپ ناف موی زهار یعنی موی نهانی
... ران زانو ساق قدم پای کعب یعنی ...
پاشنه شش خاطر دل سپرز جگر زهره تلخه معده یعنی
روده غدود پوست گوشت چربی استخوان ...
یعنی ... کون ذکر یعنی آلت قضیب کیر نایزه
یعنی سوراخ آلت ... یعنی خایه خصیه خشفه
... یعنی فرج عورت ... عذره بول شاشه پیشاب
... مرض ... صراط طریق سبیل رهگذر جاده
... معبر ... هندوی ... [illegible]
... گوهر ... سنگ ... مسجد ... [illegible]
مساجد منبر جمع آن منابر محراب مناره چراغ شمع
[illegible] ... چراغدان
[illegible]

مشاطه
نشانه
پنجه

(۱۵)

حمام یعنی گرم آبه خم وغیره دهنه چاه بیر یعنی چاه باولی یعنی باوری
دوچه دولچی دلو یعنی ڈولچہ منطل یعنی ڈول ابریق یعنی چهاگل
پکهال ستک ستکچه وغیره حویلی ایوان صفه سباباط
یعنی دیوڑی بالاخانه ته خانه تنک محل نشیمنه محل طاق
طاقچه دروازه تخته دلیز صحن نا دان یعنی روشندان آبدان
بدرو ناودان معوج زینه پایه میزاب ناودان یعنی پرنالہ
غرفه دریچه یعنی کهڑکی دیدبان یعنی جهروکه دیکدان وغیره
کلوخکوب کلوخ انداز طارحن انداز میخ کوب میخچه
عودسوز یعنی انگیٹهی معنوی قطب یعنی میخ زنگال انگشت
خاکستر اسیا سنگی اسیا چکی ناودن صعه دسته کندو
یعنی چرخه چرخا خسخانه سواره مطبخ یعنی باورچی خانه
کلان شهتیر یعنی شاتیر سقف چوب یعنی کڑی قفل
کلید زنجیر ستون نعلین چوبین جاروب سد [illegible]
توکره پیشگا یعنی چوک غربال غله افراز چوبار
[illegible] کپار [illegible] چک یعنی در پرده سرکی وغیره
[illegible] دسته [illegible] غرغره کوب توری صندوق صندوقچه
چراغ ماشه [illegible] یعنی کلوته سوت ووکی باعنده [illegible]
یعنی [illegible] اکی پیچک [illegible] کلاوه [illegible]
چرخسه [illegible] عدن برکا سیغال [illegible] تخچه وغیره
نکصد [illegible]

آمدند وبعض در مدینه سبع المثاني يعني مادر قرآن
يعني الحمد يعني فاتحه ابيض سفيد اسود سياه اخضر
سبز اصفر زرد ازرق كبود نيله احمر يعني سرخ خلق
يعني سفيد صحيفه نامه يعني بيتري مشفه يعني تلك طره بيرح
كوشه ... رسمال منديل لطافه قبا دوتو دوتهي
... بوشاك جامه نيمه آستين پيراهن جبه قرته يعني ...
... جيب يعني كيسه جيب يعني ... تخته
... بالاپوش شلوار ... پاجامه ...
پاجامه ... پاجامه ... بالين بالش ساده
يعني تكيه ... حاجم ... مقنعه نافته بافته
... شروع شرح مشروع كلندره مشروع خنجري اوزك
... وراي كلبدن بوتي سفيد مخمل كمخاب كلمم ...
... ابريشم افرشيمي رضاي ابره يعني اوره
... حاسيه مغزي سجاف وغيره پارچه تك
... كلاه ... قالين قاليچه بسط ... يك ...
دوچوبه تخته قناته جاملي ... يعني
... خيمه جمع آن خيام ...
... جمع آن ظروف يعني ...
... طبق ...
... قه

شیشه گلاب پاش عطوب یعنی کهوریه وارس منجل یعنی
دال یا ہاپی بیل کلید یعنی کسے اہنی تبر یعنی کوہاری تاب اہنی
تاب سکی تاب کلی غژکان کرکان بغکان غزغان ازغان یعنی
کرای سرپوش سپنے چمچه یعنی کفکیر ذہب طلا زر سیم نقره
جستیل نحاس یعنی مس برنج یعنی پتیل صفر روئین یعنی کالی
رصاص ارزیز بیچی حدید یعنی اہن سرب یعنی شیشه بندوق
سکه باروت یعنی بارود وغیره بازی پیچ ارجوح جنکالوس
جهولی تواجو ہندی ہیسک وغیره زیور تعویذ حلقه بند ملا
گوشواره بچکانه انگشتری انگشتری نگینه ہیکل خلخال
کوجری یاریب انگشتانه دست بازو بند آبگینه آئینه دستیاره
دستانه دست برنجن دست ورنجن تالی ہار گوشه وغیره
نخودی سیدانه شکرپاره یا پرتاشه وغیره محمد عظیم از شعور و عقل
زاندک علم کن بکثرت نقل ولی اندرین وقت نویس
پسند خاصان و عام از اہل ہران ترس کو در فہم
تحریر آ کن ہندی یا عمل اسلحه جمع صلاح سنف
حرام صمصام یعنی شمشیر تیغ سرکمان
گلباده تحرینه پیشقبض خنجر ابرست تربال ششیر
[illegible] اپس زنبوره رسکله کر تو غباره سیدا
تفنگ [illegible] چهماق [illegible]
چکمک [illegible]

سونار
جمعه

جوره

غلوله گلوله کلیل یعنی غلیل دسته یعنی سح نیز دسته
کامتراش وغیره بیس شیزتا وک خدنگ تزه یعنی پله
سوفار سکان سبیر وغیره خرمهره ناقوس یعنی سکیه
جرس یعنی کهمال پیراق یعنی اسباب اسپ طویله
یعنی رسن دراز که بدان چارپایان را بندند اصطبل یعنی پیج
سس ان پوزمال پوزی بضمه رانه خرخره علیق یعنی توبره
لجام لگام لغام فراخی زیربند پیش بند جل کردی کوتل کش
یانه جایک قمچی بند یعنی خوگیر زین یعنی کاتهی تنگ رکاب دوال
یعنی زین پوش فتراک یعنی شکاربند تسمه وچی ساخت
سوا ایی پرده
اوای چهار پاینه وغیره. اما ادلین روزمره آمور بد پس
ازین از دوایی آگاه باید ادویه جمع دوا کافور زعفران گوگرد
کبریت یعنی گندک مصطکی تربیله یعنی ہلیله بلیله املہ ترلته
یعنی فلفل گرد یعنی اسود یعنی مرچ سیاه فلفل دراز یعنی
پیل زنجبیل یعنی سونهته کوکنار کشنیز بادیان
یعنی سولف تیله سیماب یعنی زیبق فلفل احمر یعنی مرچ
سرخ زرد چوب زنجبیل تر یعنی ادرک خردل یعنی
طلق یعنی ابرک شستره جوز بویه یعنی جایفل جوز
ترسانی جو مغز یعنی اکرورت جوزی نابر
نیل تانگوا یعنی اجوائن جود سم الفار شنگیه
پهره کلو زردکا

(۱۲۰)

یعنی بذر ریحان تخم کاهو سنجرف یعنی سنگرف تخم خیار شنبر
یعنی تخم بادرنگ و تخم خیار یعنی کاکری بید انجیر یعنی ارنڈ بفتح
افلاطون یونانی بضم کوکل اندراین بکسر یعنی حنظل باد
ایجان دشتی یعنی کتای بزرک بضم تینک بلادر یعنی بهلاوه
بیخ سوسن ملهتی تریاق روستایان فوم بضم یعنی لسن
تریاق ترکی لانی مومیای تمر هندی یعنی املی بادرنجبویه یعنی [illegible]
انکار مفتوحه یعنی سوهاکه نوشادر سبروزه زنکار [illegible]
سبز یعنی نیله توتیا جداور بالفتح زرنبه جدوار یعنی [illegible]
سفید مازو زراج یعنی راک یعنی پهتکری سقمونیا ن
یعنی کوند سنبل الطیب یعنی چهر بالفتح اول وکسر ثانی
ایلوا مفتوحه بید مشک طبرزد یعنی نبات یعنی مصری
طباشیر یعنی خولنجان مشک کستوری عرعر
بفتح هر دو عین مهمله و بسر عناب یعنی کنار ولایتی [illegible] بند
یعنی اکرفتق بالکسر پسته وفشرا [illegible] یعنی [illegible]
اکر [illegible] علی تمکهوره یعنی سبحی کتم بفتح وسمه یعنی
برک نیل نامیران بحیست مشهور زرنیخ یعنی [illegible]
رافت ابیض رافت اسود یعنی [illegible] کجلو

[illegible]
[illegible] اول جمادی [illegible]

اصل
اصل السوس

جعبه یعنی ترکش نیم لنگ یعنی قربان هدف نشانه عینک
یعنی شیشه چشم عصا چوبدست دوده کاجل غوبق
یعنی مخزن چبوتره کحل توتیا سرمه مادر قریه یعنی مایه مکه یعنی
مکه نیت احرام بسیج آهنگ عزم یعنی قصد شخص عنصر
بدن تن جسد جثه قالب خارشید یعنی کرده پشت زار کجک
[illegible] املس حظیره مقبره خانقاه مجمع یعنی عشر دریعه گز معیار
میزان یعنی ترازو کفه پله هفته هفت روز دوش یعنی
دوش شب هندوی کاله رات جو گئی پریروز یعنی پرسون پہلی
دی روز یعنی کاله فردا یعنی فجر پس فردا یعنی پرسون اگلی امشب
یعنی اج رات جو ہی [illegible] یعنی پانزده دسته کاغذان دسته
بیست و چہار تخته طاس دسته کاردو [illegible] عرض یعنی
پهنا طول درازی قرن بمعنی هزاره سال و سی سال و شصت قد
و یزه [illegible] مهاد جمع آن گهواره گاهواره [illegible] یعنی گفتار [illegible]
[illegible] ب مملکه کماوه حول جدای افکندن و گذاشتن
[illegible] کناه و قوت نیز حول و هشت قلت کمی بکوره تنقیه
که هر کرده گاو [illegible] تر باشد مهندس منجم نجومی رمال
صاحب جفر [illegible] خار یعنی [illegible] کانا یعنی مقراض
[illegible] کاردن [illegible] فوت خاره کنجاره یعنی کهل ماکاما
[illegible] آذر [illegible] تدارک تلافی تصنیف [illegible] غب

بیهوده مرکب جلریا یان نفس یعنی لاش مرده یا استخاره یعنی
خوسحری اسقاط حمل یعنی بچه خام انداختن اقساط جمع قسط
حصه شهور محاصره ظرفه خسارت یعنی زیان رسیدن
مصادره تاوان خرابی قوس قزح یعنی کمانی که بر هوا
می باشند جواز تولید جوال جبهت سما انهدام یعنی ریختن
وکل میخ خندق قمر ماه هلال ماه نو شهاب اختر
ستاره نجم سیاره بدر یعنی چهارده کسوف گرفتگی افتاب
خسوف گرفتگی مهتاب مجره کهکشان یعنی کاهکش
آسمان تگرگ ژاله سنگچه برف یخ باد باران یعنی [illegible] بهره
عیسی و موسی پیغمبران علیهما السلام اند و هم نام سنگ‌ها
ست و سنگ داودی نیز سنگ . زهر سنگ پارس
که این را زر کرده میکند و سنگ مقناطیس یعنی سنگ
آهن ربا صاعقه جمع آن صواعق تندر رعد نام فرشته
و آواز یکدیگر زدن سحاب برق حباب یعنی [illegible]
قنطره پل بحر لجه رود دریا یم کشتی سفینه زورق
ناو جهاز لنگر یعنی زنجیر کشتی و طعمه نگاه نیز [illegible] جیحون
جمع آن یعنی [illegible] جنبد یعنی جنود جمع آن سپاه [illegible]
قشون فوج [illegible] پیاده سوار [illegible] که [illegible] یعنی
[illegible] تاریک [illegible]

دلی یعنی اینها کل سر یعنی کلچه دنبل دمل و ماسیل جمع
آن بتمال چیچک عبدالجبک یعنی کابوس یعنی
دیوی که در خواب بمردم اسیب میرساند رمد یعنی
آب از چشم جاری سرفه کهانسی آروغ یعنی دکار ماز
یعنی دهن کشای خمیازه یعنی قدکشار فواق یعنی ہچکی
چیچک عطسه قهوه دانه داروغ یعنی تره حنظل
یعنی دعا تقویم زایچه جنم پتری منادی یعنی آواز کوبکه
دودی ب برس لاسن جرجی لباد یعنی بنجالی فرسخ
یعنی فرسنگ یعنی سه کروه فرنگ یعنی انگشتک
دستک کرجه کریجه یعنی کلی و دنده کوی و چوکان و سنبم
منجنیق یعنی فلاخن دبنگلی بیز بندی قیدی محبوس
اسیر برغمال یعنی اول الس زنه یعنی چقماق یعنی چکمک
آبله یعنی ر ابک انجامه یعنی آوند بمعنی آب آدوب لکاید
حلر بز عقد الامور آسن جوز دشتدن دانه دز
آبدستان یعنی ابریق و افتابه آخر یعنی آخور علف کاه
ست اش نزده کژوه پتره وه لجابه کجاوه کتلک یعنی کمک
سه بو درازدم بمعنی باهتی کران خشک یعنی جام تیز
زمستار ساده لی پیش لذچه دیگره ساج یعنی
... نشید بمعنی سرود نیاخ

می اندازند عزیزن بپرویزن عزیزن یعنی غربال زغوته چوبی که
بران ریسمان رسیده بپیچند یعنی کلاوه و لاد زنبیل یعنی پاچه
پستاره پستاره پستواره آنچه بر پشت سردار بشیره
یعنی سیری و کودی نیز زنگوله یعنی گنبکر و چوبی که در بازی کنند
آفتاب پرست یعنی گل نیلوفر آنکه نک بوزن کلنگ چوب
گازر که بدان جامه را کوفت کنند گاوچشم یعنی گل شب
بود علی هذا القیاس ابو الصاحب و قبله
خداوند فیاض جان والاقدر قدرشناس ولی نعمت آستان
احمد علی جیو مد ظله العالی صاحب و قبله حاجات
خداوند کعبه مرادات تکیه و پناه صوری و معنوی مد ظله العالی
ابو الصاحب قدردان برآرنده حاجات بخشنده مرادات
نعمت بخشان طالبان سلمه الرحمن بعد از تقدیم لوازم
تعظیم و تکریم و مراسم عجز و تسلیم منکشف رای بیضا
آئین میگرداند که هادی کامل رهبر آگاه دل مرشد دین
پیشوای حق پرست خدا رسان کرم فرمای مریدان مرهم بخش دل
منکسران حضرت سید عتیق الله جیو مد الله تعالی ظلال
ارشاد الله حضرت پیر و مرشد حقیقی قبله کعبه تحقیقی
دام الله ظلاله و جلاله بسا ربکر شریعت ... زه
مراقبت غواص صدف حقیقت عالیه
حضرت ... المرحمان ...
... یقین ... منزل

جواب نامه‌ای والده ... صاحب ... [illegible]

سلام ارادت ... مد ظله العالی آداب کورنش و تبجیل ... عقیدت و تقبیل تحریک بجا آورده ... بیضا ضیای هدایت فرمای ارشاد آقای میکردانند ... والده صاحبه قدردان مشفقه مهربانه معظمه مکرمه محترمه والده ام جیو سلمها الله تعالی ... و التماس و ... بتقدیم ... بگزارش مدعا می‌پردازد که ... اخوند صاحب مهر فرمای کرم بخش فیض افشان ... و تربیت بخشا ... العلم اشفاق اقتضای میان سعد الله بیگ جیو دام الله تعالی برکاته و افاضاته استاد صاحب مهربان مشفق قدردان قبله و جهان فیاض زمان سلمه الله الرحمان بعد از ادای وظائف آداب و تعظیم و ایراد لطائف کورنش و تکریم مکشوف ضمیر فیوض مشحون گردانیده می‌آید که صاحبی مشفقی ... اعتضادی ملاذی استظهاری مکرمی محترمی اعزی ... خوبی ... صاحب خداوند ... قدردان مرتبه دان رتبه شناس والا قدر لطف و فرمای الطاف ... کرم بخش کرم گستر فیاض زمان فیاض ... فیض بخش فیض رسان مرجع عالم و عالمیان منبع ... والا ... والا مناقب مجموعه الفضائل و الکمالات ... والا ... جامع خوبیهای ذاتی و صفاتی

... ارادت ... و عزت ... کورنش ...

... [illegible]

۱ آداب کورنشات تسلیمات عبودیات لوازم مراسم روانب
۲ شرایط روابط ضوابط شمایف نفایس جلایل شرایف نعایم
۳ فواید قواعد فواعد وغیره عقیدت رسوخیت فدا ویت
۴ عبودیت اعتقاد عجز نیاز ابتهال الحاح افتقار ضراعت
۵ استکانت وغیره بجا آورده بتقدیم رسانیده مودی منهم وغیره
۶ مکشوف شده منکشف واضح موضح لایح معروض
۷ موضوح عرض مرفوع ملتمس محسوس مطاین است
۸ التماس وغیره خاطر خطیر خاطر شریف خاطر فیض مقاثر رای
۹ رزین رای آفتاب ضیای رای خورشید انجلا ضمیر منیر ضمیر مهر
۱۰ تنویر ضمیر مه تصویر ضمیر بیضا نظیر ضمیر کرامت تخمیر ضمیر آفتاب
۱۱ اقتضای ضمیر افاضت سجون وغیره میگرداند کمشوف
۱۲ خدمت سامی درجت میگرداند که دیده می آید سبب ز دکر
۱۳ صیاد دکه مینماید که [illegible] احوال اینجانب مقرون بحمد ایزد
۱۴ متعال است احوال اینجانب بخیر و خوبی چگونگی حالات اینجانب
۱۵ مقرون سپاس بقیاس است جریان احوال اینجانب موجب
۱۶ شکر است [illegible] احوال اینجانب بمن توجه حضرت [illegible]
۱۷ واقعات عده ومآل اینجانب بخیر و خوبی است و بخیرت و عافیت
۱۸ مقارن است و صحت و تندرستی و نضارت و سلامت [illegible]
۱۹ و مژده روح افزای و شادیانه احوال فرخنده مآل [illegible]
۲۰ گرامی بهشت و نوید رحمت جاوید احوال محب
۲۱ جریان انتزات ابتهاجات انداف [illegible]

ثم سم
العمدو

دو [illegible]

از

اد ۵ مرکب کلمہ کہ نشر آئندہ تمام ہے ۴۵ اد ۵ مفرد جملہ حسان
ہمنان تمہان

ملکی صفات انذات ستودہ سمات ۔ آن برخوردار زان
بہادر الا عزیز القدر الفرزند المخلص ۔ شما وایشان وغیرہ
شب و روز لیل و نہار ہموارہ پیوستہ ہمیشہ سرمدا
ابدا دہر لا یزالت مستدام مدام دایما علی الدوام
خمس الاوقات بالعشی والاشراق بالغدو والاصال
وغیرہ از درگاہ قادر بیچون از حضرت مجیب الدعوات
از درگاہ کارساز حقیقی از درگاہ قاضی الحاجات از درگاہ
خلائق پناہ حقیقی از بارگاہ کافی المہمات وغیرہ میخواند
مطلوب میدارد مسئلت مینماید مسالت مینماید استدعا
عا میکرد اند مسئول مینماید سوال میکند مستدعیست خواہا
جویا نست ... زیادہ چہ عرض نماید زیادہ چہ مبادرت
رود زیادہ چہ گستاخی رود زیادہ چہ تجاسر رود زیادہ چہ جسارت
بی ادبی است زیادہ طوالت کمال بی ادبی است
نوشتہ زیادہ چہ مبالغہ رود زیادہ چہ نگارش رود زیادہ چہ ترقیم
نماید زیادہ چہ ابرام رود زیادہ چہ برنگارد زیادہ تصدیع
زیادہ چہ ترا ... زیادہ چہ مندرج رود زیادہ چہ مندمج نماید
و ہر جا کہ لفظ بجا آوردہ می آید آنجا لفظ بعمل آید باشد بہر علم
قلم باید عقل را با معلم عرض دارد مید دم تا ز برد کودک حلوا
فروش ... دکہ بفضائلیش می آید بجوش
... من اصرار کہ من شنایند چہ جماعت جنون ...
... من ... فلان چون مدام ... برگماشتہ صاحب

زبان

وقبول کرنا کیا
تکلیف

د و جا د کہ

نهجان خداوند قدردان من سلامت والی ولایت اسرار
من مالک ملک اسرار من سلمه الله تعالی [illegible]
تکیه و پناه من قوت الظهر من سلامت از کمترین کنیز
کان سمات فلانه بعد از تبلیغ جلایل کورنش
و [illegible] ترسیل [illegible] ملاقات نشاط
[illegible] ملتمس ضمیر موافقت تصویر میدارد [illegible]
شرایف تالیف رواتب اثنیه زاکیه و ابلاغ لطایف نفایس [illegible]
ادعیه صافیه که رسمیه قویمه عقیدتمندان است معروض میدارد

هندوان میان و بی بی شوهر و زن خود را میگویند مگر دختر و همشیره
و نواسی را بی بی میگویند و نزد مسلمین شب اول می آید و روز بعد
و نزد هنود روز اول باشد و شب بعد آن و اصح است اول و باطل
است آخر [illegible] معلوم اهلخانه باهل یگانه سمات [illegible] باد
صاحبخانه محبه یگانه مستوره دانا رفیقه یکتا سلامت
زبده نسوان قدوه حوران سلمه الله تعالی عصمت پناه عفت
دستگاهی سلامت برکت خانه دولت کاشانه عصمت کیش
عفت اندیش سمات لوره با شرم و حیا باد [illegible]
بعد از شرح شوق و تپاک و اظهار اشتیاق و دعوات
شرم و ابروی [illegible] ضمیر حفاظت پیوند باد و دیگر نامه اسم شوهر
و زن در میان خط بشرط ضرورت نویسند [illegible]
[illegible] اوقات [illegible] و بهار و بهذا المثال عورت [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] حضور [illegible]

بندیپسند ارادت واطاعت شعار عقیدت و رسوخیت

شان [illegible] محفوظ الهی باشند محبت دینی مخلص یقینی برادر

میان فلان جیو بعافیت باشند مرید خاص معتقد با اخلاص راسخ

الاعتقاد واثق الاصفیا میان فلان جیو سلامت بعد از

اظهار ادعیه ماثوره ترقیه واثنیه موفوره ترفیه مشهود و بعد از

القای ابواب دعوات ترقی عمر و حیات و افزایش دولت

و جمعیات واضح باد [illegible] محب الفقرا طالب غربا [illegible]

علما الفضلا معاذ العلما میان فلان جیو سلمه الله تعالی بعد از

تبلیغ مراتب ادعیه صافیه دولت و برکت و مراتب اثنیه زاکیه

جمعیت و حرمت منکشف رای اقامت انتمای میگرداند

بعد از تشریح ادعیه ماثوره ترقیات دولت و اثنیه موفوره ترقیات

جمعیت منکشف رای آفتاب انمای گردانیده می آید

برجمهوریت [illegible] اوتار [illegible] کنکاجل لیوین دیوی دربار [illegible]

لعل جیو سلامت بعد از کورنش و [illegible] و تسلیم و بالا کن

واضح ضمیر آفتاب نظیر میسازد [illegible]

اوتار [illegible] سیوک دیوی دربار سلامت بعد

از اشیرباد و سوکهی رهنما و چرنجی و کلیات مهر آن ضمیر اشفاق

تصویر مینماید که [illegible] کوسائین صاحب مهربان مهرپرور

خورشید [illegible] سلامت بعد از تقدیم [illegible]

ادب و پابوسی معروض میدارد [illegible]

[illegible] با اخلاص [illegible] واثق [illegible]

(٣٥)

فلان عرضیداره خطاب بادشاه ولایت را نامیده اند

رقم جهان مطاع پروانه العلیه ... قضیه رشید طالعه میکویند وخط بادشاه هندوستان را میکویند فرمان وحی توأم فرمان سعادت نشان منشور لامع النور ... جمع منشور ... یرلیغ وحی تبلیغ فرمان لازم الاذعان فرمان وحی ترجمان فرمان جهانمطاع افتاب شعاع عالم اتباع حسب الحکم عالی حسب الامر کیهان مطیع

نشان عالی عنوان کرامت بیان نشان مرحمت بیان بوزیر وفوجدار عامل پروانه کرامت نشانه پروانه واجب التعظیم والتکریم پروانه جلیل القدر پروانه لازم الاذعان پروانه عالیقدر ... مثال لازم الامتثال ... پیر و مرشد و پیر روا ... و بیر هم و مراتب نویسند افتخار نامه عزت شمله عنایت نامه افتخار مشحون التفات نامه امتیاز مملو الطاف نامه تلطف نامه شفقت نامه رافت ... آمود مهربانی نامه عطوفت آمیز اشفاق نامه فیض آمیز رافت نامه عنبرین شمامه تفضل نا... نامه نامی نامه سامی نامه گرامی صحیفه شریفه الطاف آمود رساله ملاحت آگین مقاله متانت آئین و غیره انکه از روی اشفاق ببکران نامه مرقوم قلم عطوفت رقم نموده بود ... انکه از راه عنایات بیغایات ... انکه براه تلطفات ... نا فرموده

بود که وغیره در شرف آن شد و الطف اوقات در ایمن
زمان و احسن آوان در ایام خوش و هنگام دلکش در اسعد
اوقات و احسن ساعات در احیا سعید و آوان حمید
در ساعت مسعود و در وقت محمود وغیره شرف نزول فرموده
عز ایراد یافت همای وار سایه دولت و اقبال بر سر فقرا افکنده
غایت صدور بخشید اعزاز وصول ارزانی داشت صادر گردید
وارد گشت وغیره بورود آن سعادت دارین و افتخار ثانی
حاصل گردید بوصول آن مفاخرت و مباهات کونین
اندوخت سرفرازی و سربلندی دو جهان حاصل گردید افتخار
و ... گوناگون فراهم آورد ممتازی حال و مآل گشت دستمایه احترام
و سرمایه اکرام دنیا و آخرت اندوخت وغیره معزز فرموده سرفراز
... ممتاز گردانید سربلند ساخت سر نیاز را باوج شمار رسانید
فرق و مفاخر و مباهات بعرش برین گذرانید سر عزت و اعتبار
باوج علیین برافراخت سر نیاز و انکسار از خاک برداشته
بر افلاک در افراسته تارک سربلندی و تفاخر علی العرش
العظیم فائز گردانیده ... اگر از پیش بهدایت بنیاد فرموده بودند که
اگر امر فیض مستوار گردیده بود که اگر ایمای مرحمت نماد گشته بود که
اگر اسا... کرامت عبارت گردیده بود که اگر مرقوم قلم
مرحمت شیم گردیده بود که اگر از مرحلهٔ القدر رسیده بود که اگر رقم
... بود ... اگر از رقام کلک شفقت
ارشاد ... وغیره بود که

مفاخر

... ... از ... ...

... ...

خان رفعت و والی نشان فلان خان مورد الطاف خسروانه
باشند ایضا خان آیات و بسالت دثار محمد رضا خان [illegible] باشند
[illegible] و معالی عنوان فلان خان محفوظ باشند
خان [illegible] نشان تجمل عنوان شادکام باشند خصوصیت
[illegible] فلان شادکام باشند محبت و مودت پناه
فلان مسرور الوقت باشند شجاعت و جلادت نشان فلان
خان [illegible] باشند تجلد و تهور شعار شهامت و جلادت
آثار فلان خان مسرور الوقت باشند سیادت
و نجابت شعار سید فلان محفوظ باشند زبده خاندان
مصطفوی قدوه دودمان مرتضوی فلان شاه شادکام باشند
شیخیت و صداقت مآب شیخ فلان خوشوقت باشند
نیکانکت و صداقت مآب فلان خوشدل باشند
حفاظت و صلاحیت دثار حافظ حفیظ الله رحمانیت
حافظ حقیقی باشند صلاح و تورع دثار فلاح و تقوی
آثار شاه کریم الله در یاد الهی باشند وکالت و درایت
پناه کفایت و صلیت دستگاه فلان [illegible] باشند
ثقاهت و متانت آثار فلان بداند [illegible] و بارت و
جلاوت نشان کتابت و محاورت عنوان فلان
فلان مسرور باشند نظافت و نظارت دستگاه
میان فلان شادکام باشند [illegible] و [illegible]
پناه قاضی فلان [illegible] باشند [illegible] تعالی و [illegible]

آگاه میان فلان صانه الله تعالی عزمیت شعاری فلان
قاصد رلیلی حمایت آثاری اعتماد دثاری فلان معلوم
نماید حلیت و صنعت دستگاه فلان زرگر بداند
دلالت و سومست دثار فلان دلال بداند برازت و بیعات
دثاری فلان براز بداند تار پناهی پود دستگاهی فلان
بافنده بداند حذاقت پناه صداقت دستگاه حکیم گل محمد
در حفظ الهی باشند حلاوت و عذوبت آثار فلان حلوا
بداند تعمیر پناهی ترمیم دستگاهی فلان معمار بداند
صنعت و رنگینی دثار فلان رنگریز بداند حلاجت و ندافت
دستگاه فلان نداف بداند سراجت و تحلیت دستگاه
فلان سراج معلوم نماید حرافت و نقادت پناه فلان
فلان بداند ظروفت دستگاه فلان کلال بداند
صیقلت دثار مصقلت آثار فلان صیقل گر بداند نظافت
و حفاظت پناه خواجه بهادر مشمول عنایات باشند
ملاحت و صباحت دثار ملاعبت و مرافقت شعار فصاحت
آثار ... و مرافقت مدار فلان کنچنی جلوه ارایا
چهره خوبی و جمال باشند دباغت دثار فلان دباغ بداند
... زبدة الاقران و الاماثل فلان شادکام باشند
اخلاص و اختصاص آثار فلان و فلان بعافیت باشند

الحمد لله ... و الصلوات و السلام علی رسوله
و اصحابه ... اما بعد ... نمت ... مباحث

فلان علی ...

بوده کامران احدا باشند بعد از عهد بمراتب سوزه وسلز دیان
رواتب تیشش وکدا از که ملوق التحریر والتقریر است
مدعا و واجب الاداء می پردازد ای سعید باز
باین جانبا وای مهر انداز باش یکدل همراز الصورت تجنید
دستی طاق هم شمار جو فروشش حفظ اللسان عن فراموش
وا کیابا وباز بوده سلامت باشند شاهجهان آباد
نمار السوره دشش کسمیزار شنزد سیرت راهون آمای
ان کابلستان عیش وعشرت بوده پ و دسعت
مدیر سبز و بیشه فرنگ آباد باشند بسته کامیاب فروشش
سیراب باش سیراب گوشش بوشته یار میه فریب باشند
بعد از گسترش لب ط سلام سمرقندی التیام وپیغام شامانه
ارقام که طرفه اینفه متر سمان زمان است واضح
شمس الطلعت قمر الطالعت زهره پیشانی
مشتری الزمانی شبات النعش الزلف پروین السنره
مالک المحبوبی والی الخوبی شهره آفاق ستاره اخلاق
میان فلان جیو حفظ الله سبحانه لا نزاله قطب العصمت باقی
اند از زمانه وطن بوده انگشت نما خاص وعام وراه بنیاد
محبت محبان تمام باشند نرگس چشما بادام رخا
سنبل زلفا سیمین رخسارا سیب زنخدانا پسته دهانا
شکر لبا حمیرا و قامتا کمان ابروا مژگانا
پلکا تیر پیشا بوسه در مجلس عهد جوانی بسته

وشادابی بوده متوجه غمکاره مخلصان خود باشند اما
... بسم ابرو الف بینی صاد چشم میم دهان لام
زلف ... دندان صفحه رخسار سطور لبان نقطه خال حاشیه
پیشانی جدول سبزه میان فلان جیو در حفظ الله الصمد باشند
... دیدار نگار پر بیز فروشش عشوه پاسش کرشمه ... وشش غمزه
... اندیش میان فلان جیو ایمان آمان ... بوده با ناز
و نیاز باشند بعد از ابداء ... جان و دل واشتیاق ... مملو
کرسیه قومیه دلفگاران جان نثار ... معروض جناب ...
میگرداند ... بلبل صفتا پروانه وصفا لاله داغا نرگس نظرا قمری
فاخته اندیشا میان فلان جیو ایمان ... یاد کرد محبت و مخمور ضا ما باشند
... ذره مثال مشتری جمال ... کیش ... اندیش
... معشق دل میان فلان جیو صاحب الله تعالی ... محبت شبا روز
پوری صحبت جامع خاطر بوجه منظر شعاع افتاب محبت ما باشند
... کباب دل سوخته جگر طالب مطلوب راغب مرغوب
سراپا سوزشی سراسر گدازش مخزن آه و ناله معدن فغان و ...
سوزش اندازه ... جان پرداز ... آشفته خاطر صبر ...
محبت ... پرور ... میان فلان جیو در پناه
رب العالمین بوجه ... اخلاص ما باشند بعد از ...
... جان ولت ... خاطر پریشان ... ما ...
... مرتبت کفایت ...
... فلان ... باشند ...

غانو

بر دو جگه که متن نا دارد

[illegible] از این نسخه کجا با متن مطابق است

بعد از تسنیج اسپیس دولت و عزت و شوق عمر و جمعیت موضح

باد که به پسر و نواسی و نبیره و برادر خورد و برادر زاده [illegible] به [illegible] و [illegible]

نویسند جانس عمرمن لخت جگرمن فرخنده سیر من میان فلانا جیو [illegible]

و قدره سر خوردار ارشد کامکار بخت بیدار طالع یار سعادت اطوار

میان فلان جیو سلمه [illegible] عمر و جوانی بوده محفوظ الهی باشند

[illegible] کامکاری نور چشمی قرت العینی مردمک دیده نور حدقه

رسیده نور حدیقه دل ترو تیده جگر پرور نیکو اختر میان فلان جیو

مستدام سر سبز و شاداب باشند نهال سعادت و اقبال

عزیز الوجودی نور البصری اخوت پناهی مواخات دستگاهی میان فلان

جیو سلمه بوده از باغچه عمر و جوانی ثمر باشند [illegible] سلمه الله تعالی

مدظله العالی مد ظله الله تعالی دام اقباله دام الله برکاته مده [illegible] و اکرو باشند

سلمهما و اکرسته و چهار باشند سلمهم ربهم نویسند [illegible] فرزند [illegible]

مراد غنچه حدیقه فواد میان فلان جیو مستدام سر سبز و شاداب باشند

و برادر خورد و خود و عم زاده و جز آن برادر عزیز و افر تمیز خوب خصال

پسندیده اعمال میان محمد جمال جیو سلمه الله تعالی برادر جگر و دختر

سینه اندوخته دل اسیفته جان فریفته سعادت کنج آرزوئی سیح

تازه صدر نشین جا باش عیش و کامرانی و عشرت و زندگانی

باشند عزیز الوجود نور البصر اخوت پناه مواخات دستگاه

میان فلان جیو سلمه الله برادر جان برابر تمیز [illegible] نهال

مجمع شمایل لیسنه [illegible] افعال سنجیده اعمال [illegible]

[illegible] شاه جمال جیو [illegible] با لطف [illegible] بعد [illegible]

مالایطاق ملاقات بشاست آیات ودعوات مزید جانداری و حیات مدعا نمایند که همیشه خواهر سعیده تمیز متوافره اشتیاق متکاثره اطوار پسندیده خوارق جمیله مقبوله معقوله بی بی فلان جیو سلامت باسعادت باشند

نورچشمی قرت العیونی طال الله عمره غنچه گلزار سعادت نهال شاخسار نجابت شگوفه باغ سرافرازی شاخچه نخل اصالت بی بی فلان جیو حفظ حافظ حقیقی باشند بعد از شرح شوق دیدار فرحت آثار و ادعیه وافیه برخورداری و جانداری مطالعه نماید بعد از اظهار اشتیاق مالایطاق ملاقات فرحت آیات و دعوات مزید عمر و ترقی حیات واضح ضمیر سعادت لاموریاد آ... آشنا نواز مخلص پرداز حفظ الله تعالی

آشنا مهرپرور اخلاص گستر حرسه الله تعالی محبت یکرنگ مخلص با فرهنگ من اصدق الاصدقا احب الاحباب یار محرم اسرار و واقف استار مخلص بزرگ محب سترگ من میان فلان جیو سلمه ملاذ اشفقا امیدگاها سراسر والتفات پناها ملاذ اشفقا مخلص نوازا معاذا دل نوازا

چاره سازا اخوی دینی محب یقینی ملاذی غمخواری من ... ای فراموشی فراموش دای خاموشی کوشش یکانگی باشی یگانه ... بس محبت بخش عذر نیوشی یکرنگ ... من میان فلان جیو سلمه ... ارباب ملک ... محبوبی مشفقی آرایش ... در فتنه وجود آشفته

۲۱

که در جناب آن زبان ناطقه گنگ و لال است از وقوع خبر
کلفت انگیز فلان انتقال ، تمام و مفت [illegible] کردید که بیانش از
اظهار و اثبات خارج است بدریافت خبر دلخراش فلان بطور
واویلا ساخت که تا گفته به وخدا تعالی همچنین واقعه را دو احدی را
نداد و نیارد بوقوع واقعه حسرت ساقه فلان هرچند گریه و زاری
نمود هرچند جزع و فزع کرد هرچند تضرع و زاری ساخت
هرچند شیافت گریه و جزع بیهوده است [illegible] بود مثمر نیامد آخر الامر
بجز صبر و شکیبائی چاره ندید آخر چون بدون صبر [illegible] علاج
دیگر نیافت عاقبت الامر سوای استرضای اصطبار درمان
نیافت آخر الامر بجز صبر و سکوت درد او [illegible] سر بر خط
تقدیر الهی نهاد عرفی اگر بگریه میسر شدی وصال صد سال میتوان
به تمنا گریستن یقین که ایشان و شما و الصاحب نیز بصبر
و شکیب پردازند و سر بر خط جاده رضاء الهی بگذارند که همه کس را
همین شاه راه در پیش است و هیچ آفریده را از جان [illegible] راسته
و بنا نداده که کل نفس ذائقة الموت واقع شده است آن
الصاحب نام [illegible] درس [illegible] که هر مخلوق را از این
سپنجی سرای گذشتنی و گذاشتنی است که کل من علیها فان
و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام فرموده اوست [illegible]
فلان بجوار رحمت [illegible] فلان و [illegible] یافت فلان بعد
حیات [illegible] فلان کسوت مستعار [illegible] ساخت فلان
رحلت نمود فلان از دار فانی [illegible] فلان ارتحال نمود فلان

در یوم فلان و تاریخ ماه فلان از جهان فانی رخت اقامت بر بست
فلان در سبب فلان بوقت صباح زیمکان لاالقا لعالم خرامید
شکر گذار ثنا خوان رطب اللسان تازه زبان عذب البیان آفرین
خوان ثنا باش خوان تحسین کو وغیره غریب عاجزی شکسته
نامرادی مفلسی محتاجی وغیره مقهور بدحالی مفقود مخذول العاقبت
وشیم العاقبت سیه روی کوته دست زرد روی سیاه دست
بیپای کوته اندیشه [illegible] مواجب درماهه علوفه [illegible]
ماهانه سالانه سالیانه وغیره پهلوی فلوس روپیه اشرفی شقال
درم درهم دراهم جمع دینار جمع دنانیر وغیره الماس فیروزه زمرد
[illegible] یعنی [illegible] لال لعل که سرخ باشد و سفید [illegible]
مروارید جواهر جمع جوهر یعنی گوهر زبرجد سنگ سبز کهربا یعنی [illegible]
عیدها اول عید نوروز آن روز [illegible] دیگر نوزدهم فروردی
ماه الهی دیگر سیم اردی بهشت ماه الهی دیگر ششم خورداد ماه الهی
دیگر سیزدهم تیر ماه الهی دیگر هفتم امرداد ماه الهی دیگر چهارم شهریور ماه
الهی دیگر شانزدهم مهر ماه الهی دیگر دهم آبان ماه الهی دیگر نهم آذر ماه الهی
دیگر هشتم و پانزدهم و بیست و سیوم دی ماه الهی دیگر دوم بهمن
ماه الهی دیگر پنجم اسفندارمذ ماه الهی و عیدین مشهور است از سیزدهم
ماه [illegible] میکرد و از سیزدهم ماه بود روزها [illegible] میکرد
[illegible] عداوت و عداوت [illegible] لعافیت باشند
چون من ابتدا [illegible] محرم الحرام [illegible] خواندن
ختم [illegible] قادریه شروع نمود و تقسیم [illegible]

[illegible]

کافور

بیجاده

متکلمنوا
در معنی خبر و

ثالثا الکه رابعا آنکه مشتمل مشتمل مشعر مخبر محتوی مخصوص
منطوی درباب درباره دربارۀ در مقدمه استفسار استعلام
استخبار استطلاع پرسش پرسیدن پرسش آنکه تحریر آمده بود که آنکه تسطیر
بود که آنکه مسطور بود که آنکه ثبت نموده بود که آنکه نگارش یافته بود که
آنکه ترقیم رفته بود آنکه آنکه مندرج بود که آنکه اندراج یافته بود که آنکه
اندماج یافته بود که آینده استقبال اجوبه جمع جواب اسوله جمع
سوال پاسخ جمع پاسخ وغیره مدام [illegible] همیشگی مدام دوام
وغیره دریافت ادراک نیل احراز کسب اکتساب وغیره در
جست و جو جستجو تکاپو تک و پو تک و دو تکادو تلاش تلاشیه
تفحص تجسس تحقیقات جمع تحقیق تفتیحات جمع تفتیح تنقیح
بیدل بیقرار مضطر مضطرب مترود متفکر متامل وغیره آوازه
زمزمه صیت شهره طنطنه وغیره نداصد آواز حریرا و غیره
سواد جمع ماده مبارک خجسته همایون فرخنده میمون حاسد
معاند منافق دشمن خصم خصوم جمع مخالف دشمنی عداوت
خصومت مخالفت خلاف منافقت نفاق عناد هرج
و مرج افراط و تفریط ناخوب و باخوب تلف [illegible] راح
تاویل تصدیع و تکلف تورک طمطراق طوم طراق کر
و فر وغیره هنگامه و شورش فتنه و فساد [illegible]
تهدید و سرزنش [illegible] و استعمال سلاح [illegible]
خلاف خود متاصل و مغلوب خواهد بود [illegible] اثر
نوید بشاشت جاوید بشارت [illegible] بشرت [illegible] مژده

الم ۹۶

روح افزای خوشی خورمی بهجت بهج ابتهاج نشاط انبساط
رتباج انشراح فرح انتراح فرحت شادی شادمانی
سرور سروری فرخندگی طرب خوش وقتی بشاشت خورسندی
خوشحالی خوشوقت منشرح مبتهج منبسط مفرح شاد
فرحناک دلشاد شاد بهر شادمان ماجرای انجای
بر سوال است که ماهیت انجدود برین و تیره است که کیفیت
انشراح برانبساط است که حقیقت اطلاع جزین ارج سبب
حال اتمام برین نسق است که کمیت این سواد سابق معروض
واضح ضمیر منیر شده باشد بازه اینست که قبل ازین کوایف
انبساط ملتمس خدمت سامی نموده مشهود خاطر خطیر گردیده
باشد بتازگی اینست که القاب مرزبان سلیمان مشوقی
مغفرت و مرحمت نشان فلان تغمد و تغفر شده فلان غفران
پناه رضوان دستگاه فلان فلان مرحوم فلان مغفور فلان مبرور
فلان بهشت خو کاین لفظ را نیز شنیده ایم است به نهفلان نویسند
فلان دیولوک به فلان بکلیته باشی فلان سرکباشی فلان بکلیته کامی
فلان بکلیته و ناهی فلان سرکباشی شد فلان بکلیته و ناهی نشت
وغیره از استماع خبر واقعه جانگاه فلان چندان غم و الم دست داد
که [illegible] بواسطه تحریر راست نیاید از سنوح خبر جانگداز
فلان قیمه [illegible] و تاسف نمود که ناگفته به از شنیدن قضیه
نامرضی فلان منبعث با مغموم و ملول گشت که در شرح راست نیاید
از شنودن خبر رحمت اثر آن فوجها خلد در کوفت و داع رنجکده آمد

که دو ...

22

سکات شده بود انکه رقیم زده خامه سهر آمیز فرموده بودند انکه
خامه عطر شمامه نگارش نموده بودند نگاشته کلک دوستی نگار کرده بود
انکه مرقوم خامه عنبر شمامه شده بود که دوستی مخلص مخصص
اخلاص اختصاص یگانگت [illegible] قولا یکانکی تودد ودود
مخالصت محبت موافقت صداقت مصادقت خلت
موالات خصوصیت وفاق اتفاق توفیق اتحاد یکانکی یکرنگی
یکجهتی یکتایی یکدلی یکتایی همرنگی یکدوستی همدردی وغیره
دوستدار هواخواه مخلص غمخوار مشتاق نیک اندیش خیراندیش
محبت یکرنگ خیرسگال نیکوخواه وغیره اینکه متعلق شایسته
ناشایسته که شیمه محبت است که طریقه ادب است که
شیوه الفت است که مراسلات جمع مراسله رقایم جمع رقیمه
صحایف جمع صحیفه وغیره بمطالعه اساطعه فلان شیوا
پذیرا بشد مطالعه آشنا نواز مخلص پرداز فلان [illegible]
مفتوح باد مطلوع باد طلوع [illegible] منظور [illegible]
معادی فلانی مکشوف باد مطالعه برخوردار فلان [illegible]
به برخوردار اقبال آثار [illegible] شاه و وزیر و حاکم
عامل و حاکم خطوط مردم رعایا و نوکر [illegible] لفظ عرضی می
نامند عرضی از نظر گذشت عرضی [illegible] مطالعه [illegible]
[illegible] کدام کدام را [illegible] می نویسند [illegible]
ارسال داشته بودند رسید خط مرسل [illegible]
مکتوب مرسل [illegible] خط رسید خط [illegible]

وصدید [illegible]
[illegible]

[illegible] شمه

طراز سمر پیراخت مکتوب مرغوب رسید کتابت و مسرت
آیت وصول کرد مکاتبه مسرت سماتیم انبساط افزود مکاتبه بهجت
سمات چهره وصول افروخت قطعه شوق خوش و خورم ساخت رقعه
بسا ست لقعه افتراح بخاطر داصل کرد خطی که فرستاده بودند تسعیر
خطی که مرسل شده بود رسید بر کلالف نگاشته آن اطلاع یافت
کوائف مندرجه بوضوح پیوست حقایق نوشته یکبیک معلوم
کردید بر کیفیت نوشته آگهی رفت سوانح مرقومه آگهی داد برسوانح نگاشته
منهی آگاه شد بر سوانح مرقومه اعلام دست داد سوانحات
اندرجه اطلاع داد بر کیفیت مشرحه اطلاع رفت بر چگونگیت
نگاشته مفصل مطلع گشت برحالات مسطوره آگاه شد
بر ماهیت شرح مرقومه آگاهی دست داد حقیقات مندرجه
مجملاً مفهوم شد وغیره شنوده شد که شنیده آمد بگوش رسیده که
سامع افروز گردید که حقیقت ماهیت ماجرا رویداد چگونگی
سنح ... ماهورات غایب من شما خطوط جمع خط خطوطات
جمع جمع است لیکن رکیک مکاتبات جمع مکاتبه مکاتیب
جمع مکاتبه قطعات جمع قطعه ابلاغ جمع قطعه رقاع جمع رقعه
وغیره بر لفافه خوردان نویسند باقبال شعار برخوردار فلان جیو مد عمره
وقدره ... سلمه الله برخوردار کامکار میان الله یار جیو سلمه در آید
بر لفافه پروانجات نویسند اقتصادی فلان بداند معتمدی فلان
مظلوم ... ... وادالی نشان اوشیک ... شاد
کام باشند محفوظ الهی باشند چگرانه ثانیاً اقله مکرر آنکه ثانی

... ...

آنکه (21)

امر فیض شریف افزای گشته بود که ایمای گرامی شده بود
توقع که متوقع که امید که ترقب که مترقب که امل که
مأمول که ترصد که مترصد که ایقان که متیقن که مرجو که رجا که
[illegible] اغلب که غالب که لازم که مستلزم که باید
که باید که شایسته آنکه بایسته آنکه صلاحیت آنکه لیاقت
آنکه [illegible] ملازمت مواصلت بخوردان و کلان
و [illegible] مطالعات وصال معانقه معاینه مشاهده بنابرین
ازینحیث ازینواسطه ازینمعنی ازین راه ازینجهت ازین سبب
ازین تقدیر ازین سخن ازین روی ازین موجب ازین
رهگذر بنا علیه لهذا بواسطه این بنا علی هذا و این
الفاظ علاحده و شامل اسم به آدمی فقط مینویسند
مشار الیه مومی الیه معز الیه خان مشار الیه نواب [illegible] الیه
فلان معز الیه خان رفیع شان نامبرده و این الفاظ شامل
اسمای آدمی و حیوان مینویسند خانه زاد [illegible] شاه محمد
شیخ موصوف ماده گاو مذکور [illegible] مذکوره فلان
صدر یار جهان صدر خان خوفی و غیرهم فدوی بنده خیر
خیراندیش خیرسگال غور طلب دولتخواه دعاگوی
و ثنا خوان احقر فدویت آئین [illegible] عقیدت [illegible] نیازمند
و عجزمند [illegible] بنده فدوی [illegible] فقیر حقیر غلام [illegible]
و مور ضعیف خاکسار ذره بیقدار [illegible] ناچیز
و [illegible] مترادف [illegible]

رها بران

از [illegible] باجند
از [illegible]

[illegible]

۳۷

مرقوم

از بهر تسلی آنکه بر نامه مرسل خدمت عالی و نیسته از مطالعه
عالیه مشرف شده باشد

بنظر مطالعه مشرف شده باشد فلان چیز روانه

خدمت ... ساخته شد که بنظر فیض اثر خواهد گذشت

توقیع

نوازشنامجات جمع نوازشنامه و غیره

بنظر مطالعه بهجت صاحب مهربان میان شیخ علی حیدر سلمه الله

تعالی مشرف باد. بنظر مبارک حضرت صاحب و قبله شما

شمار الیه حیدر مدظله بگذرد بعالیخدمت الیه صاحب و قبله من (والنعم)

الیه حیدر معزز باد. موصول باد. مفتوح باد. منظور باد. سماع یافته

مسموع یافته اصغا رفته سامع افروز جهانبان شده

بسمع نیاز رسید که وغیره. ازین پیش قبل ازین پیشتر ازینها

قبل ازین قبل الوقت سابق ازین سابقا درایام ماضیه

در زمان پیشین پیشتر ازین سابق الوقت

در جمله شعشعه ایصال انداخته مراسله مرسله مسرور

گردانید. مراسله راحت آمیز محظوظ و متلذذ گردانید. رنگین

نامه محبت آمود خوشنود گردانید. رقیمه راحت انگیز شعاع

وصول افروخت. گلدسته عطر مشحون باغ باغ گردانید

رافت نامه ... معانی بهجت ... بسط فرمود. نمیقه انیقه

وارد شد. نمایق انایق ایراد نمود. صحیفه خلت آمیز مفرح

وصف ... صحیفه اخلاص ملفوف موصول ساخته. صداقت

نامه شعشعه اصدار بگسترد. فرحت نامه نشاط افزای ابتهاج

افزو... ... لا راحت بدل انکانکت ... رسید

زیبا ... نگاشته کلک محبت

بعد از فراغت آن قرار یافته بها طلبی میکرد که آن حلاوت خصال
هر روز بلاناغه بوقت عصر شیرینی تازه بتازه و نو بنو در تسبیح خانه
سرکار برساند و بابت قیمت آن مبلغ مسطوره جهت رایجه
صراف تنخواه نموده شد می باید که مبلغ مذکوره را ماه بماه از صراف
مذکوره فهمیده قبض الوصول میداده باشد که ثانی الحال از روی
همین پروانه و قبوضات محسوب خواهد شد دریناب تاکید اکید
[illegible] شده تنساسند فی التاریخ [illegible] شهر ربیع الاول سنه الوریقم
[illegible] اقتضای وفاداری صرافت آثاری [illegible] رای [illegible] باشد
مبلغ پنج روپیه یومیه در وجه قیمت شیرینی حلاوت افعال را مدیال مرحوم
قدسیه قادریه من ابتدای [illegible] شهر محرم الحرام [illegible] تنخواه
نموده شد لازم که مبلغ مرقومه از روی حساب یومیه مذکور ماه بماه
بمشار الیه میرسانده و قبض الوصول میگرفته باشد که ثانی الحال مطابق
همین [illegible] و قبض های مسطوره در حساب شما مجری و محسوب خواهد
دریناب قدغن بلیغ داند تحریر بتاریخ [illegible] شهر [illegible]
یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری مقدس [illegible] زبده الامائل
والاماثل [illegible] اندر جیت [illegible] باشند مبلغ چهار هزار [illegible]
که نصف آن دو هزار روپیه می شود در وجه طلب شجاعت و تهور
دستگاه محمد پناه وغیره سواران و پیادهای ملازم [illegible]
توپخانه بر سبیل علی الحساب [illegible] عموان مصاف [illegible]
[illegible] الاقران تنخواه نموده [illegible] میباید که مبلغ مذکوره [illegible]
واصل ساخته قبض الوصول [illegible] مالی موجب همین پروانه

نکاه ا. [illegible]
تشود و
مکرر بما محرر
[illegible]

[illegible]

وقبض فوق در جناب سعادت انجا جري و محسوب خواهد بود زياده

چه نگارش رود تحرير بتاريخ بيست و ششم محرم الحرام سنه ۱۱۹۶ حسب الحكم

حال و استقبال پرگنه داردك تابع دوآبه بيست جالندهر و ساجرين

دساترين چبوتره راداري قصبه راهون بدانند كه بوضوح پيوست

كه شيخ منت پناه شيخ [illegible] مسعود مرد گوشه نشين و مرتاض است

و شب و روز به ياد آلهي مشغول ميباشد لهذا از براي تحصيل دعاي

خير كيفيت دوات با بركات ملكي صفات بندگان حضرت

ميكنند رسانيده جشمي پاس [illegible] اشرف اقدس ارفع اعلي [illegible]

مبلغ چهار آنه وجه يوميه مشاراليه از آمدني ساير قصبه مذكور حسب الحكم

[illegible] ابتداي بيست و پنجم محرم الحرام سنه ۱۱۹۶ مقرر تنخواه نموده شد

بايد هر روزه بلاناغه رسانيده و قبض باز يافت مينموده باشد

كه تا في الحال از روي همان پروانه مقبوض مشاراليه بخرج خود مجري

و محسوب ميدانند بتاريخ مذكور شهر صفر سنه ۱۱۹۶ نقلي شد

عاملان حال و استقبال پرگنه داردك عرف راهون تابع دوآبه

بيست جالندهر مضاف صوبه پنجاب دارالسلطنت لاهور

بدانند كه بوضوح انجاميد كه مبلغ [illegible] روپيه [illegible] يوميه شيخ منت

پناه محمد جاه بر آمدني محال پرگنه مذكور از قديم مقرر و هميشه مييافته

[illegible] راسته قاق و استمرار زر يوميه مذكور بدستور

بحال و برقرار داشته ميبايد كه از تاريخ ورود پروانه يوميه مسطور

[illegible] هر روزه بلاناغه [illegible] قصبه [illegible] ادا نموده و قبض الوصول [illegible]

باشند و [illegible] في الحال [illegible] فرداً فرداً و قبضات صادره

بجناب

به حساب انجا مجری و محسوب خواهد شد بتاریخ نهم شهر جمادی
الاول سنه ۱۱ هجری مقدس [illegible] تحریر نمود [illegible] عاملان حال و استقبال
پرگنه دارکی [illegible] تابع دوابه بیست جالندر مضاف
صوبه پنجاب دار السلطنت لاهور بدانند که بوضوح پیوست
که خدمات قضا و صکوک نویسی و احتساب و سند و نرخ نویسی
و خطابت عیدین پرگنه مذکور از آبا و اجداد به فضیلت و شریعت
آگاه [illegible] محمد مهتاب مقرر و متعلق نامه بود درین ولا مشار الیه
بسبب ضعف بدن و ناتوانی تن در اجرای [illegible] خدمات مذکوره
قرار واقع نمی پردازد لهذا در زاویه تلاوت مصحف شریف
و عبادت و ریاضت رب لطیف مشغول و منزوی گشته بنا علیه
[illegible] بر استحقاق و استدعا اموی الیه مناصب مذکوره باسم
شریعت و فضیلت دستگاه فلان برادر حقیقی او بدستور مقرر
نموده شد [illegible] که دستخط تصدیق مشار الیه برای او [illegible] خدمات
مذکوره قوی مطلق شناسند و احدی را سهیم و شریک [illegible] ندانند
و سر موئی از مشار الیه [illegible] شریعت غرا و ملت بیضا تفاوت و انحراف
نکرده باشند درین باب تاکید بلیغ پندارند تحریر بتاریخ ششم شهر
جمادی الاول سنه ۱۱ [illegible] صوبه داران و فوجداران و متصدیان
و متعلقان و داروغها معابر بحار و چوکیداران [illegible]
مستحفظان شوارع و طرق و عموم کاربردازان ممالک محروسه
از دار الخلافه شاه جهان آباد تا دار [illegible] کابل [illegible]
بتجارت [illegible] مالش [illegible] [illegible]

وعال ابریشم وغیره از خالصه شریفه و پاره از خود (خود) بولایت می برد
وعال اسپان عراقی و شتران به بلادی وغیره اجناس قزلباشی
از اینجا بحضور اعلی می آرد لهذا در شیلا دو روانه ولایت گشته باید که
او به مکانی و محالی که نزول نماید از چوکی و چهره او خبردار و هوشیار
باشند و در راه متعرض نشوند خرفه از جهه حدود و [illegible] نگذارند و بعلت
باج و زکوت مزاحمت و متعرض با و نرسانند و اگر نعوذ بالله هرچه
که امری شنیع شده شود آنرا از عهده آن جواب گو [illegible] (یکاه ابا اشرف)
معاودت نسازد [illegible] اهم اشرف اعلی را منظور داشته و آخرت
تحصول نسازند و در احتیاط و حفاظت او بوضوح بپردازند و [illegible]
تخلف و انحراف نورزند تاکید دانند تحریر بتاریخ بیست و ششم
شهر رجب المرجب سنه ۱۱۸۶ در منشی نویسند عبارت و کتابت عنوان
سوادت و محاورت نشان عطارد قلم جواهر رقم منشی فلان سرور باشند
هرچند منشیان حضور در بحر عبارت آرای محاوره نشو اوری دارند
لیکن بر ساحل خوش قلمی رسیده کشتی غرق میسازند و کسانیکه
غوطه خوری خوشنویسی و غواصی سواد پردازی [illegible] مینمایند مثل کوکرد
احمر [illegible] از اینجا که شما در امتزاج تسوید و خوشخطی دستگاهی
شایسته بهم آورده بقلم میدرآید که بمجرد وصول پروانه سرکار پروانه
[illegible] خود بحضور برسانند که انشاء الله تعالی در خور حسن
قابلیت و جوهر استعداد شمع [illegible] روشن حضور خواهند
[illegible] تاکید [illegible] عنایت آثاری ذریعه [illegible]
[illegible] روز [illegible] کرامی [illegible]

تم

(۲۲)

بهم کرسانند میباید که کیلام ... [illegible] پارسال خوردند
که در تدارک آنها پرداخته آید بینه باید تاکید اکید داشته باشند سعادتمند مقتری
خوشگوار بوده باشند که موازی پانزده راس قوچ و ده راس گوسفند و صد و ده
راس میش بیشتر با فرح والد ... شکر پور مسیحی نبند انجمن ذاکر
را برای شناسایی ابتیاع فرستاده شده باید بوجه جزئی بجناب
... بشناسایی فی راس نشان ... مذکور ساخته را سپهدار
ذکر ... داشته روانه ... در یک آب و چاه

دریا

وانموده است در این باب تاکید اکید و قدغن زیاد الکاره ... خیمه بناه
کیلام شاه در حفاظت الهی باشند پارسال که شما خالیزها از تخم سبز
برانند و در بارکنگ کاشته عددی از آن بحضور رسانده بودید
برگذشت صلوات الحال که خالیزها از خربزه موضع رسول پور کنانیده است
نباشد که ... سابق طمع لعاب در آرند و آینده پیوسته تخم
ریزی تربزها و خربزهای بوجوهات میکرانده باشند و پانزده عدد
انار برسالی فرستاده شد رسید آن بفرستید در این باب تاکید اکید
دانند زیاده چه نگارش رود ... حراست و حفاظت انارها در باری
علوم ساز که موازی چهار بیکی انبه های ... و سه بیکی انبه های دوالی
از باغ فتوحی مرسله شما رسید بمرتبه خوش مزه و بمغز و لذیذ و
شیرین برآمده میباید که چند بیکی انبه های ... دوالی از باغ ... ترکیب
نیز ... تمام شرایط ... نایدر ... شیره آن هم شده
باید در حفاظت و حراست با ... میکرده
که در موسم ... مردم ... نکه ... نبهام

پخته شکسته ... نمایند درین باب تاکید اکید دانند یا وجه نگاه‌داشتن رود

... صداقت مآب نادر علی بجا فرمت باشی شش گوسفندان ...

خرید کرده که حواله شیر آنها همگی از دهکره احدی از خود کار حیا باشد

تا شیر آنها بدست می آید باید که آنها را فروخته میش‌ها و غیره را گرفته

حواله چوپان نمائی و دو ... مقرر گردد فصل بفصل میداده باشی

باز خواه لیکم آنها ... ستانده و خواه کلیم آن ساخته اند که بزرگی

که منفعت کلی رسد ... بنیز بوقت ... بیکت

... آنها با جو ... درین باب تاکید اکید دانی زیاده چه تاکید رود ...

اشتفادی معتمدی فلان شاد کام باشند عرضی مرسله بمطالعه درآمد برای

محصلان که نگاشته بود باید که محصلان ... را بدهات متعلقه سرکار تعین

سازد و شیخ پهلوان محمد روشن و محمد ... سپرسد باید که آنها

را در مواضع محمود لور و مسعود لور ... بعده محصلی سرکار ...

سته و نیم سار آرد خشکه و دو نیم پاو دال و یک پاو روغن زرد ...

نیم ... روز مره فی نفر سر افغان مقرر کرده باید داد

و در چوکی ... سبزه ... و سیر ... و دیگر ... بات محصله سر

خود کاشته قصوری راه نیابد و ... جوره پاپوش از ...

و به محصل تاکید بلیغ بکار برد که بخبرداری تمام و هوشیاری تمام مزروعات

زراعت ... نگاه دارند و خرمن کوبی و غله ... صاف

و پاک ... [illegible]

ولایت ... سرکار ... غله ... کرده ...

... بضبط سرکار آرد و ...

سرکار آزرده از ورود خبر رسید و از حصول حاصلات شهر خبر داده جبر کیرا
باشد و بصلاح وقت از بندهای ایشان در گذشت نه از و در زمین مزروعه
افتاده را از کارندگان همسایه برداشت بکنانند و عمل شش هیمه و چهار
پنجه پنج هند و نوشته باید داد غرض که بهر نحو استدعای و استرضار
ایشان پیش چشم خود دارد و اراضی قلبه را از مه یعنی بنجر را یک فصل
معاف کرده و ادیه آباد نماید که رضامندی رعایا خزانه دایمی است
هیزم و [illegible] مروینه و غیره اجناس کامل البعل [illegible] و یته هشت روپیه فی
تحاهو سیکروه روپیه سرکار سو پنبه نوشته بد بد و درین باب قدغن
بلیغ دانند طراوت و نضارت آثاری ضعف و نزیست آثاری
عبد الباری معلوم نماید [illegible] بوست که شما در فن [illegible] انسانی
[illegible] باغبانی دستکاهای نیکوداری و بجا دیدید بهار چمن زاری و گلکاری او خود
میرسد چون یکقطعه باغچه سرکار نوآباد و نیار است اگرچه دیگر باغبانان
هم لکار خس امور مشغول اند لیکن احدی از ایشان [illegible] باغبانی
تخم افشانی بجا بیفتد نمیرسد لهذا قلمی میگردد که بوره دیپروانه سرکار
بحضور برسید بعد از تسلی و دل نهادی شما مردم قبایل شما نیز در [illegible]
طلب خواهد نمود در خورجمعی خدمت و کار [illegible] شما [illegible]
غور و پرداخت از ده لفصل خود آمده درین باب تاکید اکید و قدغن
بلیغ دانند زیاده چه قباحت و ضلالت آثاری فضحت و ذلت
دثاری الدمل همواره در سوج [illegible] یار [illegible] بلا بوده باشد در [illegible]
از روی [illegible] تالیع دار السلطنة لاهور بوضوح پیوست
شمار [illegible] محل قصبه [illegible] [illegible]

اینجا وحشت ضرر و ایذا برافروشته خصوص بر مردم ستوده‌ین و قرین
جور و اذیت آغاز داشته و کشیدگان قرب و جوار اینجا ویران
مطلق و بیچراغ ساخته پس ظهور اینمعنی موجب استیصال و گوشمالی
شما نمود مورچگان به که نباشد بر سر اگر بسود و رفاه خلائق آزار
عند تقصیر در میان آید و آینده از شرارت و شیطنت باز آید
و اگر باز بنای صبر از نخود یکی که کنجشک بوده و باشه‌ها تیز
پرواز بال سری افراختن استیصال خودش بخیر بیت
باز آ باز آ از آن چو کردی باز آ که باز دریغی و ندامتی بکار نخواهد آمد
در این باب بجز شرط داده اند محبت پناه محمد شاه [illegible] کام باشند
پنج روز است که در لوجه سید اندرون چاه همچو بلی خلاص افتاده
و لعقدر قلیل هم رسن همراهش نمانده پس هر چند کنده اینی از
آوردنش فرو رفته آن از خلوتخانه بخلوت خانه خود بر نیامده
و الدام غوطه [illegible] کار نیست که انبار از گلو کشیده برآورده لهذا
بتحریر می در آید که شاکر بام غوطه خوار را العرض نسد که در لوجه مزبوره
را برآورده [illegible] داده برده و در این باب تاکید شده میدانند خالته
بجادت و شهامت نشان محمد زمان خان محفوظ الهی باشند
سر روی و قالع تباره بعرض رسیده که در میان جنگل توده‌ها
حیوان خونخوار قرار گرفته اند و گزند آسیب بجان [illegible] سالکان
آن نواحی میرسانند لهذا اعلام میگردد که شما بنفس خود در نزول
[illegible] مهو و مارت [illegible] نیده شیر مردم الطاع
[illegible] ماند [illegible] در [illegible]

۲۹

حکمت و طبابت ... مجد القاب با عافیت باشند دوائی که ارسال
داشته بودند رسید مطابق نوشته شما یکهفته استعمال بدوا نمود
چنانچه اکثر صحت دست داد و اگر چیزی دیگر از همان دوائی بفرستید
البته شفای کامل روی خواهد نمود و اینجانب هرسال در موسم گرما
فصد یا دست هامی نماید و این بار آنچه صلاح شما باشد بکار آید
در این باب تاکید بلیغ داشته محبت و مودت پناه شما از کاهم باشند
در ... مودت پناه شیخ الورد بحضور آمده و نمود که امیر رافع در
موضع دستگرد از قدیم مقرر بوده اکنون رمانده و آن محبت پناه دخل
و فرق آن نمود پس ظهور آن یعنی از دانائی و فهمیدگی شما بعید بود
از آنجا که ... پرداخت هیچ ... مردم مذکوره خاطر سرکار است بنگارش
می درآید که بورود پروانه سرکار بموجب معمول قدیم عمل در آرند
و رضانامه نامبرده ابلاغ حضور دارند تا شود که مکرر نالشی ایشان
بحضور در آید در این باب انحراف و تخلف نورزند تاکید ... شناسند
... رفعت و معالی منزلت ... باعافیت باشند در این ولا ... سیادت
سید مهتاب ظاهر نمود که سید انور نام نسبت دختر خود به ... واقع
نموده بود و مرحوم ... بیان آمده ... اکنون می‌خواهد
صبیه خود را بجای دیگر نامزد سازد وقوع این معنی بیجا و بد ... لهذا
قلمی میگردد که احقاق حق نموده حق بمستحق بازگردانند و با احدی
میلان و حیفی واقع نشود ...
نباشند که بار دیگر مذکور ... شکایت بحضور ...
... و قدغن ... تاکید ...

زیاده چه برنگارد رفعت و والا منزلت واجب الحق ... و کامیاب باشند

عرضه‌داشت مصحوب چهار دست باز و پنج جره مرسل شما از نظر گذشت جانوران

خوب بوقت و هنگام شکار کردن جوهر تیز پروازی و پنجه افکنی و عیار

شکارانداری و صید پردازی به نیکوترین صورت بر محک امتحان

نشو و نما نمودند پس منجمله آن دو دست باز و سه دست جره

بحضور پر نور با عرض ... رسیدگان نواب اشرف ... از راه

دستور المعظم وزیر الاعظم دام اقباله ارسال ساخته آید

که یک دست باز و دو دست جره دیگر بر مثال طیور مذکوره روانه حضور

نمایند چون در بولاد چهار دو رسک شکاری تازی آموخته

و تعلیم یافته از دارالامان ملتان بحضور آمده‌اند از آنجا یکدو ر

سگ شکاری فرستاده شد میرسد بر وقت و مراسم شکار

خوبیهای اینها شایع خواهد بود زیاده چه نگارش رود

در یوقت میمنت اقتران فرمان والاشان واجب

الاذعان صادر گردید که منصب قضای پرگنه دارک صوبه پنجاب

مع سواد و تربیت متعلقه آن بشیخ عصمت الله و شیخ نیت الله

یکصد بیگه زمین بابت بازیافت معزول اند پرگنه مذکور بشرط انصاف

مرحوم ... اخذ مهرانه و لکانه در وجه مدد معاش او حسب النفس

مقرر باشد که لوازم و مراسم آن کماینبغی پرداخته در تنقیح و قطع

... و رفع و دفع دعاوی و خصومات

قسمت ترکات و کتابت صکوک و قبالات

[illegible] عبادات

وتعزیرات واقامت جمعه وجماعات وتحقیق [illegible] بتمام

وتعیین اوصیا ونصب قوام مساجد موقوفه بتقدیم رساند وجایی که خود

نتواند رسید نایب متدین طالب علم برانجا تعیین کند باید که حکام وعمال

حال واستقبال او را قاضی محال مرقوم دانسته زمین مذکوره را بتصرف

او بازگذارند واصلاً ومطلقاً تغیر وتبدیل را بدان راه ندهند وبعلت

مالوجهات مثل [illegible] وپیشکش وجریبانه وضابطانه ومحصلانه

[illegible] وعیدانه وبیگار وشکار وقانونگویی وضبط سالیانه

وکل مطالب سلطانی وتکالیف دیوانی مزاحم نشوند ودر هر باب

سند مجدداً نطلبند واگر در محال دیگر چیزی داشته باشند آنرا

اعتبار نکنند وسبب [illegible] سکنه ومتوطن پرگنه مرقوم آنکه خطوطات

وقبالات وصکوک وسجلات را بخط ومهر او معتبر شمارند تحریراً بتاریخ

بیست ودوم شهر شوال سنه ۱۵ جلوس مقدس والا شاهی

مرقوم شود [illegible] درینوقت فرمان عالیشان سعادت نشان

صادر گردید که موازی شصت بیگه زمین افتاده لایق زراعت

خارج جمع از پرگنه [illegible] مضاف صوبه دارالسلطنت لاهور

از فصل ربیع [illegible] بوجه مدد معاش سید عبدالرزاق

حسب الضمن مقرر باشد که حاصلات آنرا فصل بفصل

وسال بسال صرف معیشت خود نموده بدعای بقای دولت

ابد طراز مواظبت مینموده باشد همه باید که حکام و [illegible]

جاگیرداران وکروریان حال واستقبال

[illegible]

بتصرف او ... و اصلاً و مطلقاً تغییر و تبدیل را بدان راه ندهند
بعلت مالوجهات و اخراجات مثل قصعه و پیشکش و
جریبانه و ضابطانه و محصلانه و شهرانه و داروغگانه و بیگار و شکار
و ده نیمی و مقدمی و صدروپی و قانونگویی و ضبط هرسال بعد از تشخیص
چک و تکرار زراعت و کل تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی
مزاحمت نرسانند در این باب هرسال سند مجدد نطلبند
و اگر در محلی دیگر چیزی داشته باشند آنرا اعتبار نکنند
شعبان سنه ۱۲۶۰ هجری مقدس قلمی شده چکنامه اراضی مدد
معاش مواری یکصد بیگه زمین باسم سمات فاطمه و غیرها
بموجب فرمان والاشان بندگان حضرت خداوندگاری و مکان
پناه امن و امان ظل ظلیل ایزد متعال نایب نبیل داور
بیهمال مظهر اتم پروردگار رحمت اعم آفریدگار مقنن قوانین
جهانداری مهندس مهاد کرم گستری خلیفه الرحمانی از پرگنه [illegible]
مضاف بصوبه پنجاب مرحمت شده و بنابر [illegible] اراضی
افتاده صالح زراعت خارج جمع از رقبه موضع [illegible] پور رتبه
[illegible] سرکار مذکور باستصواب چودهریان و قانونگو
باسندی مالکان موضع مرقوم بجریب شصت گزی بلم
رایج الوقت پیموده [illegible] بسته محدود بحدود اربع فی الذیل
معین ساخته جدا [illegible] نموده شد که زراعت
[illegible] افضل [illegible]
[illegible]

بنده درگاه

آدم بر رفعت تشریفات مبارکباد عید قربان مهابت [illegible] سعید
بر نفس نفیس سامی مبارک و فرخنده باد و از لوازم تهنیت مبارکباد
این عید شریف صوری ساخته از جناب آن بسالت مآب مینماید که برای
ادا یافتم زندگانی به نشاط عید و سر شبیه از شبهای مبرکات متعدد
مقرون دارد زیاده چه عرض مبارکباد عید فطر مهر با همین یارب
این عید سعید هزار دیگر باد فرخنده بار بار دیگر از تشریف عید شریف
فطر انعام ایاب و نشاط اندوخته و جهان به فرحت و شادی
پیوست الله تعالی عز شانه این عید سعید را بذوات گرامی
مبارک و همایون کناد و برکات حسنات در دنیا و ثواب
روزه و نماز در آخرت بخشاد زیاده چه مبالغت رود [illegible]
در گنجفه پیش بر چهار است مدام تاج است و زر سینه
شمشیر و غلام آنانکه کمتر اند میگویم قماش چنگ است و زر سرخ و
برات است و قماش تلازم گنجفه سیر ولایت سعادت بنیان
سید نجابت جیو مدظله شایسته و بایسته آنست که به تدبیر
وزیر شعور امتیاز سفید و سیاه در خط و تاج ادب فرمانبردار
سردار بنا و شمشیر زبان را غلام وار در زیر حکم و برات
نسب کمال را فراخ چنگ در آرند و اوقات عزیز را در
انفاس خرج نمایند که سرو از زندگانی همین است و قدر صحبت دوستان
کاسد قماش زنهار نخسبند و به بنا بخشش و بخشند
[illegible] آفتاب آیین هر چه
[illegible] قلوب

همرنگ باطل ... دو زیر دست گیرند و خلاف بدسلوکی را در معشت ...
از ایشان تا ممکن باشد مقرون نسازند و حتی الامکان پیشش بر قرض
نشوند نکبتی که ازین عیب عزت و آبروی واسوخت میگردد و دفتر
اعتبار و وقار ابتر مطلب که خدا صفا و دع ماکدر ما بتاب افروز حقیقی
آن سرورق اوراق سعادت را در هر حال از الاولی آلات نعانه بازی
باز در حفظ و امان خویش دارد بحق افراد اسلم و آله ام شطرنج
بادشاه مسند حسن و خوبی [illegible] بیل محمل در [illegible] بر خاطر فقیر
اشخاص مخصوص بر اختلاف اوطان اکتفا ساخته در رشته رخی
لعبد المشرقین انداخته و رنگارنگ مهره بازی میبازد و رخی ز ایران
اسب حیرت و حسرت می دواند و ساعتی بپا پیاده بیقراری و اضطراب
میگرداند و لمحه از دست برد ناتوان بینی خویش در ششدر شورش و کدارش
می اندازد و لحظه از درد مفارقت که بر تر از مرگ است دل سیماب
منزل بنده در شکست می آرد عقل و صبرم سر برد و طاقت و هوش
مجال پرواز نیست که بوصال فرخنده مال رسد یابد و قدرتی نی که بساط
مسافات زمین را بهم نوردد ز فرقت توجه گویم که چه رفت بر سر ما
ز غیبت توجه گویم که چون بود احوال ما شب و روز از تکبروی منعه به
[illegible] بند زمانه ناهنجار اندیشه ناک که خدا داند حجاب مهاجرت
کی از میان خواهد برخاست حضرت جامع المتفرقین بتقریب نیک
فرمایند که بسرعت [illegible] باب جدایی از میان برخیزد الهی قوت ساعد
پدید [illegible] تحقیق الاکمالات باشند

[illegible] پدر و [illegible] بسر به لعند و [illegible]

سطور منیف سیند صاحب مهرپرور اشفاق گستر قدردان و یافرمان
مصدر حسنات والکمالات فلان سلمه الله تعالی بعد از اتحاف تحایف
ادعیه صافیه مبارکباد فرخندگی و اکشاف مراتب اثنیه زاکیه بمالیل
و فرخندگی که شیوه ستوده مشکور شدان فرخ فال و شیمه قویمه
مشتاقان حسن مقال است مشهود رای رافت پیرای میگرداند که
درین ایام خجسته فرجام سعادت التیام بتاریخ سعید بیست
و هفتم شهر رمضان المبارک شادی کدخدای برخوردار اقبال
آثار سعادت یار ارشد نامدار میان نور محمد حبوسه عمره و قدره
شهر و معین نموده شد الیه تعالی و تقدس این شادی را فیما بین
مبارک و خجسته و همایون و میمون و فرخنده کناد و شادی و شادمانی
فراوان و طرب و کامرانی بی پایان بخشاد و صورت عزت
و ناموس منظور طرفین از عالم بطون بمنصه شهود جلوه آرایی
گرداناد بحرمت النبی و آله الامجاد. تولد پسران توامان
صاحبمن درین ایام تهنیت فرجام جواهر زواهر بشارت طلوع
نیرین سعدین علی السماء دولت سرای عالی آویزه مسامع
خاص و عام گردید یعنی دو اختر فرخنده یکی فرزندان توامان
ماه و مهر مثال ساطع و متولد شدند و دولت شادی و کامرانی
در یکجا به ایام افتاده هر یکی در دم و بنی احوال و خوشی و خجستگی
بسازان هنگامه عیش و عشرت دوبالا گشت و سرور و فرحان
و مبارک باد تا که ز ... سپهر باد و ...
بنده بیگ یافت ... صباحی کلیم الله

این هر دو نوباوه سعادت و اقبال را با همدیگر و باین نوید طلب
مبارک و مسعود کناد و آن هر دو نور بصیرت باصره عمر و جوانی را
در چشم خانه امان داشته بکمال عمر طبیعی رساناد آمین آمین امین
زیادت دعا خبره - قصه مهربانمن دریتوقت خیریت رخت
باستماع خبر شفا از فصد که رافع بخارات بدن و رافع کدورات
تن است خاطر ادعیه مآثر از ظلمت ملالت و مرض کلفت
مصفا و منور گردید و نسل از جوش خون استطلاع تشفی و طمانیت
یافت - فصد خوش مبارک و مسعود - خاطرت شاد باد و
خرم باد حکیم مطلق و شافی برحق صبح و شام بلکه علی الدوام
شفا کامل و صحت عاجل نصیب ذات شریف و عنصر لطیف
کناد و گرانی طبیعت برکران و تفرح بمزاج توامان داراد بالنون
والصاد - مبارکباد ماه شوال مهربانمن حمد است خدای عز و جل را
که فرخنده ماه شوال المکرم از منظر سعادت و اقبال طلوع نمود
بر منتظران خوشحالی جود ابواب انبساط و کامرانی کشود و در اطراف
و جوانب زمزمه مبارکبادی انداخته و هر یکی نوع بشادی و شادمانی
رسانیده و خصوص هر واحد روزه دار پیش از عید برخورده
بید از آنکه بر خویشتن از شادی نگنجد درین پیرهن - ایزد
تبارک و تعالی بخوبی و بهروزی این ماه نو بذات مبارک
مبارک و همایون کناد و نجم ترقی دولت و جمعیت مستدام
و پاینده باد بحرمت النبی و آله ... قطب السما
از ...

کلمو فضیر منیر باد که بحسب طالع اختران یعنی از تولد فرزندان تو امان
گرامی فرحت انگیز و بار از غروب اختر دیگری حسرت آمیز گشته اگر بزبان
دراقلام روا نیست واگر بر تعزیت این جان فشانم سزا نیست
که مادر ایام نیز از آن دل آزار و دایه فلک هم ازین فرو ناپسند خورشید
از آن سرخ و سفید است و ماه ازین زرد و سیاه عروس طرب
از آن سر بیضه و عجوز ملالت ازین در ماتم نشسته چون هیچ بنی نوع
از دو حرمت فرزندان سیر نگشته تا آینه کلفت بر آینه خاطر سامی
رفته باشد رجا که نظر بر نیکو فعل حکیم خالی از حکمت و عمل صانع خارج
از صنعت نباشد بشکر و صبر پردازند که آن موجب مزید نعمت و این
باعث کلید راحت است پس و در آن کرم ایزد منان مطلوب
زیکصد ز صد صد هزاران کند لله الحمد تا مهر منور و ماه و ابر نیسان
در افشان صدف انست عمر آن نجم سعادت در ترقی و شعاع
شهاب مراد صاحب و صاحبخانه صاحب روز افزون باد
این دعا از من و از خلق خدا آمین باد ۷ تولد صبی و صبیه [illegible]
درین ایام میمنت اقتران به مسموع گشته که نیرین مشتری و ز
از برج سعادت و اقبال طلوع فرحت مطلع نمود و شعشعه
وانبساط بر صفحه دلهای محبان حقیقی انداخته یعنی دو نیر سعود
در ساعت نیک و آوان سعید متولد شدند هزاران ابواب
ارتیاح و انشراح مفتوح شد و ذخایر ابتهاج و افتخار [illegible]
اندوخت بمصداق [illegible] تبرک بنام دو [illegible]
نمودالکاف [illegible] صبح الله [illegible]

سوده شوهم در معلق نگشته هرچه آن قادر کند نیکو بوده غالب
که آن برادر هم بهمین تاثیر صحبت اصحاب علوم و ارباب سلوک
در سوم اهل تعلق منظور ساخته در سیاس بقیاس آبی پرداخته
باشند الله تعالی زاد از ایشان بآن برادر و این محب مبارک
و همایون و خجسته و میمون کناد آمین آمین آمین بحرمت النبی
و آله الامجاد زیاده شوق و الاعتبار مهربانا من سننی بهشت جاری
که از نزدیکی دوست دوست می شود و از سرور آن این سرور
انتها بوقوع واقعه اهلیه آن محب مغموم گردید و الاسا نامه

واقعه

باسم سنکا و رنکا زمینداران موضع حسن پور آنکه درینولا
معلوم شده که شمایان از هراس باقی سرکار از بنجا برخاسته
رفته اند چون غور و پرداخت احوال شمایان منظور ضمیر سرکار است
میباید که بدلجمعی تمام در دیهه خود ها آمده آباد شوند انشاء الله
تعالی در آنچه بهبود و سود شمایان خواهد بود بعمل خواهد آمد درینباب
تاکید دانند تحریر بتاریخ یازدهم شهر رمضان المبارک سنه

و الاسا نامه باسم فتح خان و غیره زمینداران موضع رسول پور
آنکه بوضوح پیوست که اینها از عمل صاحب رای ناخوش شده
از اینجا برخاسته رفته اند چون غور و دلاسا شمایان مرکوز خاطر
در آنکلی میگردد که بدلجمعی تمام بلا وسواس و بی اندیشه در
دیهه خود ها آمده آباد و بکار کشتکار مشغول و سرگرم باشند حسب الحکم
تعلق سرکار باب ... بکار خواهد آمد
اخوانم بود بعمل خواهد آمد ... انشاء الله تعالی

هیچ تفاوت وتجاوز نخواهد شد تحریر بتاریخ نهم شهر رمضان المبارک
سنه هجری مقدس هرسوده که متضمن هرچند حقیقات باشد بربسط
باید نگاشت حضرت سیادت پروانه عالیقدر مشعر برتاکیدات
حسابی ربیع حال واصول باقی خزانه و طلب جمع وخرج فصل
حال واصول چهرهای مردم نوکر نگاشته است واینجا دولتخواه هم تفهیم
بعضی مراتب واستفسار احوال دیهات پرگنه وتقید دلان طلب
بتشخیصه حضور پرنور از توطه خانه بجسم تنخواهان وجوکی دیهه و
شهر ومحافظت پرگنه کذر فلان وغیره شرف ورود فرمود فرق فخر
ومباهات لغرض برین شود بسیاق اجوبه آنها بنویسد حضرت
سیادت پروانه منیعه رفیعه با معنی کنه تمنا کند بعد تقویم طلال
حلول وپرتو نزول فرمود کرسی نشین افتخار ووقار کرده باشد چنین
مخصوص برتقیدات استحصال وایصال وارسال مال حسابی
ربیع حال وسرانجام بقایا خزانه وطلب قرطاس جمع وخرج
فصل حال واصول چهرها مردم نوکرنگاشته واین خیراندیش از بهر
دریافت مقدمات معدوده واستطلاع احوال دیهه وار پرگنه
وتاکید شدید بنابر طلب حسابی بتشخیصه حضور [illegible]
جیده از توطه خانه برعکس تنخواهان وتنجا آورده اجوکی وبیره
شهر وحراست ونگهبانی پرگنه مغایر فلان وغیره آنجا بوده حضرت
سیادت پروانه کرامت نشانه تقوی [illegible] ملت
هیچ سیاق نموده بانتظام [illegible] میپردازد [illegible] جمع وخرج
ربیع واصل چهرهای نوکران ارسال حضور تا بدید [illegible]

اندوز حضور گشته بعض سخنان فرودی در یافته باز مرخص شده
و احوال مواضعات پرگنه مفصل معروض میسازد و زر طلب علوم
متعینه حضور از فوط خلته برساند و نه بطریق تنخواهان و خور رسید
شهد مواجب کرداند وحقائق هر سه کذر غلات وغیره به احسن
وجوه بعمل در آرد شرف صدور فرمود سابق جوابها اینها بطراز د
غریب نوازش پروانه عالی شرف نفاذ فرمود در باب بیباق نمودن
فصل ربیع که امر گشته عنقریب ربیع بیباق میکرداند و بنا بر سر انجام
باقی خریف که ارسال هدایت قرین شده بعد اسلوب از باب فی
ربیع وصول باقی خریف مینماید مطالب جمع خرج ربیع که ایما کرده بود
ازین بعد جمع خرج تیار ساخته ارسال حضور میدارد الی اخره
علی هذا القیاس غریب پرورش پروانه واجب التعظیم معزز
کردانید آنکه امر شده بود که فدوی ربیع بیباق نماید غریب پرور
من ان شاء الله تعالی و باقبال و الا عنقریب ربیع بی باق مینماید
وانکه ایما فرموده اند که سر انجام باقی خریف نماید غریب نوازش
از باقی ربیع وصول ساخته بباقی خریف میکرداند الی اخره
مختصر حضرت خداوند نعمت سلامت پروانه عالی اعزاز
افزود در تنخواه باقیات ربیع و خریف بی باهم وصول در سوال
حضور والا مینماید و جمع خرج ربیع و اصل چهره تا سه‌بندی
متعاقب ابلاغ حضور موفور السرور میسازد و خاطر داد آنچه دور کر
مسافت دایره دولت حضور و نثار برانداد کار تحصیل
ال مقصر مانده بعد انصرام [illegible] زر بنفوند راحت جاوید

وورود دایره حضور پر قرب نواح شرف اندوز خواهد بود سابق هرچه امر
سو مشتبه‌ها حضور اطلع النور خودها باظهار درخواست عاذر میداران
وعامل تنخواهان بودند آینده تنخواه احدی از ان بظهور نخواهد آمد و چونکه
دیگر وامشهر نگهبانی هر سه گذر غلات وغیره سابق به نیکوترین صورت
مفهوم هست وآینده زیاده از نصف تهوزن خواهد بود ان شاء الله تعالی

آفتاب دولت وحشمت تا یوم التناد تابان ودرخشان باد
تقصیر تقصیر تقصیر حضرت سلامت چون خدمت امامت مسجد

جامع قصبه نکودر ونکاح خوانی محله مسجد مسطور ومبلغ دو آنه
در وجه یومیه دعاگو وعهده جاروب کشی واذان خوانی مسجد
ومبلغ یک آنه روزینه برادرم فلان برآوردی جمعبندی کوتوالی
انجا از قدیم مقرر است ومی یافته مانده در شوال السبب کاهلی و
عامل منصوب وطمع وحرص قاضی انجا وجوه یومیها ونکاح خوانی
وموقوف ومعطل گشته ودعاگویان بتقدیم خدمات مسجد مذکوره

مسجد

از جان ودل مشغول وسرگرم اند لهذا امیدوار است که پروانه عالی
باسم عامل صادر در باب اجرای یومیها ونکاح خوانی مترسم
ومنقش گردد که دعاگویان بکار غبایی مواظبت اشتغال ادعیه
ترقیات دولت وشوکت مینموده باشند زیاده ایام بکام باد
چو در لصاحب ابر رحمت جهان نعمت سلمه الله المعز بعد از
ابلاغ تحائف دعوات ترقیات دولت وبرکات عمر مشمول
ضمیر آفتاب تصویر میگرداند که چون بروز جمعه [illegible] شهر
حال امر سکه [illegible] ناگاه [illegible] کرده [illegible]

تاختنه بر کرکی مسکن خیرخواه افتاده و شرغنه انداخته چون
فدوی بیخبر و بیسامان بود فرصت بازو دلیلی و کمک خواسته
ندیده بحکم آنکه بر توکل زانوی اشتر به بند بجنگ تیر و تفنگ
بیدرنگ پرداخت وآن مفسد بغرور کثرت مردم مور و ملخ باز
نزدیک کرکی رسانید و احقر که بقدر کمک هم نبود و او حکم
آورد داشت بنا بر پاس آبروی صرفه جان هیچ نساخته در کرکی
کشوده تیغ از عالم نموده با او آویخت که مثل معروف است که چون آب
از سر گذشت چه یک نیزه وچه یکدست لیکن جرا الاسلم وکوته یراق
پیوست اگرچه از طرف ثانی هم جد و جهد بلیغ بوقوع آمد لیکن
بفضل الهی و اقبال عدو مال السبب هم تیری که بر باز و مفسد مسطور
رسیده همه پشت دادند و همچون گله گوسفندان گریزان بمسافت
یک کروه از کرکی مرقوم باز پس افتادند و دولتخواه اینقدر فتح
ونصرت را از مغتنمات انگاشته اندرون کرکی در آمده برج و سور
جابجا استحکام و قایم کشته و مردمان را بطلب کومک و مصالح
جنگ و دغا باطراف و جوانب فرستاده بندا بالتماس می پردازد
که جمعیت پیادها بر جزایر اندازان و شیر بچه داران و بند و قچاق
کار آزموده و واقعات دیده را تعین و روانه فرمایند که مبادا
مفسد مذکور صبح بار دیگر بر کرکی در آویزد خداوندمن اگر سابقه توجه الهی
بالغرض مزاحمت فدوی کوچید رفت عین مراد والا یک ایچه
بطریق تدروانه آسیده چیزی محافظت و حراست سال
بسال مقرر کرده کوچ کرانده خواند شد این سک بلقمه و ختنه

واگر خدا نخواهد او خواه مخواه روادار او به پرخش و کاوش خواهد بود
از ین طرف هم دریغی و اغماض معلوم سابق هر چه رضا مولی او بیند
بعرض بندگان عالی متعالی نواب مستطاب معلی القاب
سپهر جناب قمر رکاب خورشید قباب عالم مآب عالمیان
آیات ذره پرور بیرور ده نواز دادرس حق رسا فیض بخش
انصاف بخش ترسیح نقص عالم دول دام اقباله میرساند که هرگاه
ایزد متعال بخواهد میخواهد که شعشعه شعاع [illegible] خلیل جلیل خویش بعالم
و عالمیان اندازد و بسیط دنیا را از خس و خاشاک فتنه و فساد پاک سازد
و مخلوقات را بفراغت و بشاشت آباد گرداند باعطاف بی اکناف
خود عادلی و حق پرستی را از پرده غیب بر کرسی نشانده و جلوه گر میفرماید
بقومی که نیکی پسند خدای و بد حاکم عادل هشیار رای شکر خدای بیچون که نهال
تمنا را غزبار به ثمره مطالب مثمر گشت یعنی بوصول نوید مسرت امید تشریف
شریف اعلام نصرت فرجام در پنجم و دو هم واحد و شتقس بانفراد بر خود
بالید الیه تبارک و تعالی بعنایات بلانهایات خویش میامن قدوم
میمنت لزوم حضور شرف و سرور ظهور این سواد را سرسبز و شاداب
دارادتا ابد یوم التناد بالنون والصاد … مستطاب والا نعمت مشمول
نوازشنامه عنایت مشحون در زمان سعادت اقتران ورود اعزاز
نمود تارک عزت و مباهات بعرش برین سود خوشگوار است
که احقر جهت خرچ سه آمدنی نابیت پنج چوکیات معلومه مفوضه بیکد
ماه بماه در بندگی حضور … نرسیده از و امیر اتفت که بنا بر استحکار
ملکیات چوکیات ضلع لنه … بود لیدا در ترسیل آنها

تعطیل بعمل درآمده حالا که اشغله آمدنی نکیم نامه مرسل حضور یافته امیدوار
است که برسیدش معزز فرمایند و معلوم فدوی گشته که چوکی فتح پور در
تعهد قبولیت خان تهورنشان نورالدین خان است پس گماشته
سرکار بر چوکی مسطور هیچگونه بر وجه مضایقه اگر خانمزبور به گماشته
خود بنویسند تا گماشته سرکار منصوب شود و درین روزها زمینداران
موضع نورپور محال مولیه در آنجا لشکر نده اند چنانچه قریب دوازده آنه
وکسری وزیاده آمدنی انجا روزمره میشود و دو تنخواه نیز براه حسن
سلوک پیاده و آنچه بابت چهارم سره در موضع مذکوره گذاشته
جای قرار انگشت سرکار ساخته و منصدیان سرکار که از دار و گیر
ماچهیواره محاسب بحساب میخواهند از قاعده آدم شناسی و مرتبه
دانی ابعاد دور میشود امیدوار است که بر دیانت کیشی و کفایت
اندیشی او نظر داشته بدستور بحال و برقرار فرمایند و بر اظهار
و گفتار کسی نگاه نگمارند که هم آمدن مثال اینکسان درین قحط
الرجال حکم گوگرد سرخ دارد و محمود نام خوشنایی مقدم تاخته یکهزار
سرکار و نمک و دو صد راس سرکار و مال رعایانه از موضع فلان غارت
کوچیده از ... خیرخواه بفاصله یک کروه رفته در موضع فلان
فرود شد و فدوی بسبب کم جمعیتی و بعد مسافت متحرک نشده
توقع آنست که خود بدولت در انجا تشریف ارزانی فرمایند و محصول
چوکیات فلان و فلان که بالا بالا گسسته و شکسته اند و رسم
زکوت و باج چوکیات سابق تاکید ... در سیاست تنبیه قرار واقع نمایند
که بزودی دیگر روییداد متعاقب ملتمس معروض خواهد شد زیاده چه عرض نماید

فقط بالکریم

فصل سیوم در تمسکات و قبالات سیما وغیره. منکه شیخ عبد الم
جید ولد شیخ عبد الحمید ابن شیخ محمد سعید صدیقی متوطن قصبه ابوهر
ام چون مبلغ پانزده روپیه که نصف آن مبلغ هفت روپیه و هشت
آنه میشود از پیش شیخ درویش علی ولد شیخ نعمت علی فاروقی
سهرندی بطریق قرض حسنه گرفته در قبض و تصرف خود آوردم
و اقرار برین وجه مینمایم که مبلغ مذکور را عند الطلب بمشار الیه ادا سازم
و هیچ عذر و حیله در میان نیارم بنابران این چند کلمه بسبیل تمسک
نوشته داده شده که ثانی الحال موجب سند گردد تحریر بتاریخ بیست
و پنجم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۹۸ منکه رام سنگه ولد جی سنگه ابن امر سنگه
قوم کهتری عرف فلان ساکن قصبه راهون ام چون مبلغ بیست روپیه
که نصف آن ده روپیه میشود از نزد گوجر سنگه ولد حاکم سنگه چوپره متوطن
قصبه مذکور بطریق قرض سودی گرفته در قبض و تصرف خود آوردم
و فی روپیه یک و نیم بهلولی سود ماه بماه مقرر نمودم و اقرار برین نمط سازم
که مبلغ مزبوره مع سود مسطور در ماه کاتک بمشار الیه ادا نمایم
و هیچ عذر و حیله بهانه نیارم بنابران این چند کلمه براه تمسک نوشته
داده شد که ثانی الحال موجب سند گردد فی التاریخ بیست و هفتم
شهر شوال سنه ۱۲۹۹ قلمی یافت مختصر منکه ونجید ولد فلان قوم باشنده
موضع فلان علاقه پرگنه فلان بطریق قرض سودی گرفتم در تحت
تصرف خود آوردم و سر روپیه یک بهلولی سود ماه بماه مقرر کردم و اقرار
آنکه مبلغ مسطور در خرمن خریف فلان سال ادا نمایم و اگر بتقدیر
در عهده مرقوم نشان مشار الیه نسازم فی روپیه سوا بهلولی سود

ماه بماه بلا عذر بموجب الیه واصل بسازم و عذری و حجتی بمیان نیارم
بنا علیه اینچند حروف علی السبیل تمسک نوشته داده شد که ثانی الحال
موجب سند گردد فی التاریخ فلان ماه فلان سنه فلان. منکه سید اله دین
ولد سید شرف الدین ابن سید نور الدین حسینی ساکن شاهپور
سادات طرف راهون ام چون سید حسام الدین برادر کلان
حقیقی من یک بقچه پارچهها و کتابهای مفصله ذیل از آن خود پیش
نعمت خان پسر دولت خان راجپوت چوهان زمیندار موضع فلان امانت
داشته بود و من خطی دستخطی و مهری مشار الیه متضمن بر طلب
بقدر خود معتقب
بقچه مرقومه به نعمت خان مذکور مطالعه گرانده بقچه مسطوره بجنسه گرفتم
و در قبض و تصرف خود آوردم و اقرار بر نوجه مینمایم که بقچه مذکوره را بمولی الیه
رسانده رسید دستخطی و مهری رافع و مهر قاضی قصبه راهون بنام برده
آورده بدهم یا بدست معتبری برسانم و اگر بر تقدیر رسید بقچه مذکوره نتوانم
آورد یا در رسانیدنش توقف نمایم پس رافع یا احدی از وارثان رافع از
نعمت خان مذکور در باز خواست بقچه مسطور نماید از عهده آن جواب
گویم و هیچ عذر و حیله بمیان نیارم بنابران اینچند کلمه بسبیل یادداشت
و قرار خطی نوشته داده شد که ثانی الحال باعث حجت گردد تحریر
بتاریخ بیست و پنجم ماه شوال المکرم سنه ۱۱۸۸ منکه اکرم خان ولد
بکرم خان قوم راجپوت عرف کهوریوا متوطن موضع ... ساکن
طرف راهون چون زیور طلا و نقره مفصله ذیل بمقابله مبلغ سکه
صد و ... روپیه پیش ... ولد ... قوم کهتری ...
باشنده قصبه مذکور مکفول داشتم و ... فی روپیه ... ماه بماه

مهر

مقرر کنانده‌ام و مبلغ مذکوره گرفتم و اقرار ساختم که مبلغ اصل مع سود
نشان او تمام و هر دو زیور مسطوره بخش خلاص کنانده بگیرم اگر بتقدیر
چیزی یا بالکل زیور مذکوره از نزدش گم شود اصلاً و سود مجری داده
باقی آن فهمیده یا فهمانده شود [illegible] طلا   بالی از نقره گوش [illegible]
سماوات [illegible]   [illegible] وزن فی توله
وزن ۳ توله ۵ ماشه ۲ برنج   ۱۱ ماشه [illegible] برنج
لهذا اینچند حرف برای یادداشت نوشته داده شد که تا فی الحال واسطه
حجت گردد فی التاریخ فلان وغیره ای برادر من اکرم خان مذکور را بباید
که بدین نمط از زیورات مسطوره یادداشت نیز نویسانده گرفته نگاه دارد
منکه محمد اکرم ولد محمد کاظم ابن محمد ہاشم زمیندار موضع نورپور علاقه [illegible]
شاکرام چون من ابتدا از خدای تعالی غایت حال در خانه بنده
پسری متولد نشده لهذا به حضور سیدی سندی حضرت سید علیم الله
الحسینی الجیلانی مد ظله العالی مبلغ یازده روپیه و چهار آنه نذر خداد
ثنائی و نیاز حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی حضرت شیخ
عبد القادر جیلانی قدس الله سره العزیز ثبت نمودم که از فضل
خدا و توجه آنحضرت قدس سره پسری در خانه بنده تولد گردد
وجه نذرانه مذکوره بنظر حضرت صاحب جیو گذرانم و در حین حیات
خود بشرط زیست پسر مذکور [illegible] روپیه و چهار آنه نیز وقت تحصیل
فصل بفصل میگذرانده باشم عذری نکنم بنا بران اینچند کلمه بطریق
یادداشت نوشته داده شد که تا فی الحال موجب سند گردد بتاریخ
فلان وغیره   فارخطی بار [illegible] منکه شیخ محمد علی ولد شیخ نعمت علی

ابن شیخ محمد ولی فاروقی ساکن صندل پوره واقع بلده شهر بندام چون مبلغ
پانزده روپیه که نصف آن مبلغ پنج روپیه و هشت آنه میباشد بموجب تمسک
از نزد شیخ عبد الحمید ولد شیخ عبد المجید صدیقی متوطن قصبه
راهون تمام و کمال وصول یافتم و وامی و درمی بذمه او باقی نیست
و نمانده و تمسک مذکوره پاره پاره ساختم ازین رهگذر اینچند حروف
علی الرسم فارخطی نوشته داده شد که ثانی الحال موجب سند گردد
تحریر بتاریخ فلان وغیره سنگه کور سنگه ولد جوهر سنگ جوهره ساکن
قصبه راهون ام چون مبلغ بیست روپیه از روی تمسک سعه
سود از پیش نونیت رای ولد جیت رای کهوسله تلونیه تمام و کمال
وصول یافتم هیچ دام و درم بذمت او باقی نیست و نمانده و تمسک
مذکوره از من گم شده و اوا ... بر ضمنوال میسازم که اگر تمسک مرقومه
ازین بعد بر آید دروغ و باطل گردد بنابران اینچند حروف بطور فارخطی
نوشته داده شد که ثانی الحال موجب سند گردد تحریر فی التاریخ فلان
وغیره سنگه کمال خان وغیره سواران و پیاده ها ملازم سرکار رساله
ساییرام چون مبلغ یکهزار روپیه که نصف آن مبلغ پانصد روپیه
میشود در وجه طلب خود ها برسم علی الحساب معرفت
خزانچی سرکار وصول یافته تحریر بتاریخ فلان وغیره سنگه شجاعت
خان وغیره سواران و پیاده ها ملازم سرکار رساله توپخانه ایم
چون مبلغ دو هزار روپیه که نصف آن مبلغ یکهزار میشود در وجه
طلب خود ها من ابتدا غره شعبان المعظم سنه ۱۲۸۸ تا انتهایت
آخر ماه مذکور سنه الیه منه تحویل فوطه دار وصول یافته تحریر بتاریخ

که نصف آن مبلغ
ده روپیه میشود

صدر ماه فوق سنه مذکور سند که رسول خان ولد قبولخان راجپوت
گهوکهر ساکن موضع محمودپور محله پرگنه تلکو برادری محمد خان جماعه‌دار
ملازم سرکار ام چون مبلغ در وجه طلب و تنخواه خود منه ابتدا از
نوکری تا الغایت دهم ماه محرم الحرام سنه بابت برطرفی خود از
سرکار بندگان نواب فلان معرفت جماعه‌دار مذکور تمام و کمال
وصول یافتم دامی و درمی باقی نیست و نمانده بنا بر آن ابجد
حروف بطریق فارخطی نوشته داده شد که فی الحال موجب
سند کرده بتاریخ فلان سنه دستکهاست دستک باسم
شهباز خان سوار ملازم سرکار آنکه چون او را بکار پیته داری بلاخور
من ابتدای فصل خریف تنگوزئیل مقرر نموده شد باید که لوازم و مراسم
آن در ساختن و پرداختن هیچ دقیقه از دقایق هوشیاری و خبرداری
فروگذاشت ننماید و زراعت پته مذکور را با احتیاط تمام نگاهدارد
زمینداران آنجا را بنا بر تشخیص همراه خود بحضور بیارد می باید که رعایا
داران و رعایا پته مذکور او را پته دار مستقل دانسته از سخن و صلاح
حسابی او بیرون نروند و همراه او بوقت و هنگام تشخیص در سرکار
حاضر و رجوع باشند درین باب تاکید تمام دانند تحریر بتاریخ فلان
و ماه فلان اهتمام محافظت زراعت موضع محمودپور بابت فصل ربیع
تنگوزئیل تحریر بتاریخ فلان و غیره حواله فلان پیاده ملازم سرکار
دستک باسم شجاعت شعاران فتح خان و عبد الرحمان خان و محمد
زمان سواران برادری امان الله خان ملازمان سرکار آنکه در ینولا
صوبه رای حکم شد که هرکه تعلق تکوهی پرگنه دارد که ...

سواد

معروض بعرض رسانیدکان آنکه ... خان نام مستاجر محالات ...
خواجه خواهر و خواجه ... جاگیرداران و رواداران رسم ... طوماری
... و حال آنکه رافع ... بمهر جاگیرداران مزبور در باب
دادن رسوم مذکوره حاصل کرده بدست دارد لهذا آن ...
... نموده ... که ... در صورت وقوع صدق و راست
بر طبق پروانجات مسطوره و معمول قدیم رسوم مرقوم از مستاجر
مذکور ... بستانیده رضانامه بحضور بیارند درین باب تاکید اکید
دانند بتاریخ فلان و ماه فلان و سن فلان ... باسم دیانت
شعار ... آنکه چون خدمت داروغگی ... همواره بعهده
... مقرر نموده ... باید که ... و مواخذت محصول ...
واقع بپرداخته آمدنی ... ماه بماه ... سرکار ...
باشند و ... دستورات ... فوت ... فرو گذاشت
... مزاحم الواب ممنوعه و معفوه نشوند درین باب تاکید اکید
دانند تحریر بتاریخ فلان ... باسم نورعلی ...
... آنکه چون خدمت داروغگی آن بعهده ... مقرر
نموده ... در ... خدمت مزبور ...
... لوازم ... سلوک ...
... خرید و فروخت نمایند و از روی
... واقع ... محصولات
و معمولات ... دستورات ...
نیست و نیکی ... جمع و خرج ... آمدنی محصولات

... بعقیده

هفته بهفته در فوط خانه حضور میرسانیده باشند درینباب قدغن بلیغ
شناسند بتاریخ غلاق [illegible] دستک باسم [illegible] بریان و کوردیال مستاجران
چوکیات راهداری مواضع [illegible] پوره در پور معموله سرکنه گوئیدا که چون
خدمات چوکیات راهداری مواضع [illegible] وره بعهده مشار الیهما مقرر نموده
شد میباید که در لوازم خدمات مذکوره قرار واقع پرداخته حسن
سلوک و خبرداری چنان بکار برند که اهل سوداء و معامله بفراغت
تمام از چوکیات مذکوره مسلک گشته باشند و آمدنی محصول روز افزون
گردد و بعلت ابواب ممنوعه مزاحم و متعرض نشوند و پیشتر [illegible]
سرکار را موجب قبولیت و بعهده داخل [illegible] سرکار نموده باشند
درینباب تاکید اکید دانند فی التاریخ غلاق [illegible] دستک باسم تهور
و تجلد نشان رستم علی خان [illegible] خدمات [illegible] معابر
و مداخل [illegible] پور [illegible] پرد و رودبه آب بعهده خان
مذکور مقرر نموده شده میباید که به تقدیم لوازم و مراسم آن خدمات
قرار واقع پرداخته در تنبیه و تادیب قطاع الطریق و کشتن
موذیات جنگل از تجلد و مردانگی [illegible] چنان سلوک
بکار برد که بیوپاریان و سوداگران [illegible] بفراغ
[illegible] تمام و خوشحالی تمام از معابر [illegible] و طرف آب
بر قومه آمد و رفت نموده باشند و آمدنی محصول سرکار
روز افزون گردیده و دقیقه از دقایق معمولات [illegible]
[illegible] فوت و فروگذاشت ننموده و کاغذ جمع و خرج معه آمدنی
[illegible] ده و سویه [illegible] علیحده علیحده ماه بماه ارسال حضور نموده باشند

ولعلت ابواب ممنوعه مفتوحه مزاحم و متعرض نشوند و بسبیل مقرره
و رعایا مواضعات کلباره [illegible] روی فلان روی در باب محق معاف و خلاف
صدر آنکه بوقت و هنگام [illegible] یات مدد کار خانه منظور باشند
درین باب تاکید اکید شناسند تحریر بتاریخ فلان [illegible] و سنه
باسم رفعت پناه عوالی نشان سید علی انکه بموجب حکم جهانمطاع
عالم مطیع خدمت سوانح نگاری داروغگی داکچوکی صوبه دار الامان
ملتان از تغیر شیخ [illegible] بصیغه سوانح خدمت انتخاب نویسی و احکام
نویسی دفتر سوانح حضور متعلقه رفعت و عوالی پناه بجهه رام پیشکار
انتخاب [illegible] و احکام نویس از سوانح حضور اشرف اقدس
اعلی مقرر شده و بر طبق ملتمس رفعت پناه مذکور تفویض
آن بآن عوالی نشان [illegible] باید که بتقدیم خدمت ماموره از قرار
واقع و راستی پرداخته بنحوی که شرایط سعی و اهتمام بجا آورده
که در رسانیدن نوه جات و غیره کار بادشاهی توقف و تاخیر
بوقوع نیاید و غیره [illegible] سعادت آیین و احکام مطاعه که بتصدیق
انتخاب [illegible] صدور [illegible] بجنسها رسانیده عرایض و وقایع
بالتطابق [illegible] بسبب فوجداران روانه حضور
پر نور [illegible] باشند و [illegible] که سوانح نوه نوشته
غیر [illegible] همراه نوه بحضور [illegible] و کار بادشاهی مطابق
[illegible] که [illegible] نوه میرسانیده باشند و از ارتکاب
اخذ و جبر که ابواب [illegible] باز [illegible] بر حذر بوده بهیچ
وجه من الوجوه مزاحم احوال رعایا و سکنه محلات و قصبات

[illegible]

و دستور دیوان و مستوفیان تنخواه [illegible] بیوتات و داروغگی آنجا
را سرانجام نموده مطابق ضابطه [illegible] رسیده باشد
تا آنها بجز کلیات متقید و سرکرده کار پادشاهی بوجه احسن
سرانجام نمایند و سوانح سه روزه از روی راستی و نفس الامری
بی کم و کاست از مال و سایر مفصل نوشته و رسید ایشان و داروغگی
موافق ضابطه دستور و معمول ارسال مینموده باشد و در رعایت
و عداوت ملاحظه ننماید باشد و سررشته قضایا و ادا العدالت
عالیه را در صورت انفصال معاملت و عدم انفصال آن
به تقید موجب ایضاح معه ملکیت و کیفیت محبوسان قلعه
و کچهری و چبوتره کوتوالی و رسید [illegible] آنها و موجودات خزانه
توپخانه ماه بماه و نرخ غله هفته بهفته برسم صحیح میداشته باشد
در این باب از پیشگاه خلافت [illegible] بغایت تاکید شناسد
فی التاریخ فلان ماه سنه [illegible] بدیان کفایت فرجام
و ناظمان مهمات و پاسبانان صوبه [illegible] و متصدیان
معابر و مداخل و راهداران و گذر [illegible] متحققان طرق
و شوارع حدود سرکار آنکه [illegible] پناه کیدارام
از قصبه راهون [illegible] آبادی [illegible] رود [illegible] احمالان
دارد [illegible] سواری و پیاده و زیربار و گاوی سواری زنانه و کرهٔ شتر
همراه دارد باید که در اثنای راه و گذر [illegible] اخذ محصول
راهداری و زرمیداری و غیره ابواب ممنوعه بارگاه آسمانجاه
بوجهی من الوجوه مزاحم و متعرض نشده از حد و حدود خود

الرقعه

ببیت واحتیاط ... درین باب تاکید اکید دانسته حجت

بعمل آرند تحریر ... آنکه چلکانت مسکنه شیخ کرم علی ولد

شیخ جانعلی ابن شیخ ... علی قریه ساکن قصبه راهون

ام چون مستقر در خورد سالی و طفولیت بسبب تاثیر مصاحبت

ناخواهان سرشار و بدکرداران سوگفتار خوردن افیون و کوکنار

و ... و غیره مسکرات و محرمات و تماکو کشی اختیار کرده باختن

چوپر و شطرنج و چهار ... و گنجفه و دیگر بازیات و ملاعبات مقدم

داشته و نیز رفتن بصحبت بزرگان نیکوکار موقوف ساخته بمکانات

خرابات و منکرات ... در ساخته بودم و گرد خطیات و تقصیرات

بلا ... میگردیدم ... چون عنایت الهی و هدایت نامتناهی

واثر صحبت ... خدای دین ... و صحبت علما و صلحا

بحضور شریعت فضیلت ... قاضی محمد ... و تمامی مسکرات

و ملاعبات توبه و استغفار کردم و از جمیع چیزهای نامشروع دست

برداشتم مگر ... دفع ... و رفع ... تماکو کشی که فعلا

... گذاشتم واعتراف

صحیح ... زباالله منه بعد ازین استخلاف

امر معروف ... اختیار ... منکر ... دارم یا ... خوردن

و تماشابینی بپردازم یا ... و مکان ... بروم یا صحبت

... نگذارم ... شرع شریف و ملت

لطیف گنهگار و مجرم باشم و حد و تعزیر شرعی برضا و رغبت

بلا عذر ... خود ... منظور ... جمیع

من الوجوه وسبب من الاسباب از آن تغیر ... نموده باشیم بنابران
اینچند کلمه بطریق مچلکا و توبه نامه نوشته دادیم ... فی الحال موجب
حجت گردد تحریر بتاریخ فلان ما یانکه فلان ... فلان و غیرهما زمینداران موضع
فلان ایم چون ما یان بابت شراکت و اختلاط اراضی آنجا ما بین
خود ها قضیه و مناقشه میداشتیم لهذا فلان و فلان منصفان برادری
فلان از طرف سرکار بجهت تقسیم اراضی مذبوره همراه ما بنده تعین
شدند که از روی منصفی و راستی زمین مذکوره را پیموده بحصه رسدی
هر واحد و متقسم را قسمت کرده بر بند و بست و جمعبندی احدی
نه زند بنا علیه اقرار مینمائیم که بموجب منصفان مذکور هر واحد کار را
حاضر دانسته علی الرسم نقد ... جمعبندی ... مقسوم
کرده بمعاهده بریده ها منظور و قبول نمایند پس اگر کسی از ما یان از منصفی
انها انحراف و عدول نماید مجرم و گنهگار سرکار باشد بنابران اینچند
کلمه بطریق مچلکا نوشته داده شد که تا فی الحال موجب سند گردد
تحریر بتاریخ فلان تصدیقات تصدیق حاضری باسم ... وغیره
سواران ملازم سرکار رساله ... برمتعینه ... مشار الیهم از تاریخ بیست و هفتم
تا الغایت آخر ... سوار ... مانده اند و آینده روانه ... گشتند ... بتاریخ ...
باسم نورخان ولد کیومرث خان ...
آنکه ... مشار الیه را العهده ... یکهزار
مبلغ دو ... تاریخ ... سال سنه ۱۱۹۶ ...

یکانه [illegible] روز سرگرم و مشغول بوده [illegible]

وحضور جمع و حاضر [illegible] احتراز عارضه تپ و زکام و جز آن شست

و معطل بکار رو بکار نمایند و اگر رخصت بجایی برود [illegible] ضابطه

وضع کرده خواهد شد و آنچه تحویل خود گم کنند قیمت آن را جواب گو باشند [illegible] تاریخ

فوق ماه مذکور سنه الف [illegible] یا [illegible] داشت هم نویسند ضامنی [illegible] منکه

شیخ حسن محمد ولد شیخ کریم محمد صدیقی متوطن قصبه مال پور تابع [illegible] بیت

جالندهر سوار ملازم سرکار برادری با شیخ محمد حسن علی قریشی ملازم سرکار رساله

[illegible] فتح خان [illegible] نور الدین خان [illegible] جزایر انداز ساکن قصبه

[illegible] در رساله [illegible] ضامنی خود نوکر کنانیده ام [illegible]

[illegible] نوشته میدهم که [illegible] بی رخصت بجایی برخاسته برود

بجا

حاضر کرده بدهم و اگر حاضر کردن نتوانم [illegible] آن جواب گویم و هیچ عذر و حیله

درمیان نیارم بنابر آن اینچند کلمه بطریق حاضر ضامنی نوشته داده شد

که تا [illegible] الحال [illegible] سنه [illegible] و تحریر بتاریخ فلان [illegible] فلان رسیدار موضع

فلان [illegible] رسیدار [illegible] فلان بابت مبلغ یکصد روپیه باقی [illegible]

[illegible] سرکار [illegible] بطریق حاضر ضامنی خود او را خلاص کنانیده

[illegible] شیخ مذکور داخل سیاهه سرکار

[illegible] آن جواب گویم و هیچ عذر

نیارم بنابر آن اینچند کلمه بطریق حاضر ضامنی نوشته

[illegible] چند کرده [illegible] تحریر بتاریخ فلان [illegible]

[illegible] دولت [illegible] سرکنه دار [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

و اگر تردّدی اظهار و استعفا نمود [illegible] بجهت رفاه و معموری

داردم و تردد آنجا قرار واقع معلوم از آن [illegible] از آنجا که کاشت

و افزونی مال سرکار و آبادی و [illegible] رعایا مد نظر خاطر سرکار است

موضع مذکور را بمقابله مبلغ دو صد و پنجاه روپیه من ابتدای فصل ربیع ایونت ئیل

تا الغایت فصل خریف [illegible] ئیل [illegible] فصلی جمع [illegible] تمام مشخص

کرده حواله مشار الیه نموده شد که او بخاطر جمع تمام بتعهد دلخواه کاشتکار و آبادی

آنجا بواقعی کماینبغی [illegible] مرقومه را فصل بفصل داخل خزانه

سرکار میکرده باشند و کم کاشت بذمه خود حساب نماید اگر خدا نخواسته

باشد آفت سماوی و ارضی روی دهد [illegible] پرگنه مجرا داده خواهد

شد و آنت را الیه تعالی از [illegible] ربیع تفاوت [illegible] خزانه [illegible]

ربیع [illegible] خریف [illegible] فلان [illegible] سنه [illegible]

اقرار نامه باسم کمال خان رسید [illegible] موضع فلانی عمله پرگنه فلان آنکه

چون موضع مذکور از مدتی کاه ویران مطلق و بی چراغ افتاده بود

و بدون عمل تجدید ادمی آنجا [illegible] نمیشد پس از [illegible] الغایت

مال سرکار در رفاهیت رعایا [illegible] سرکار [illegible] عمل

نموده [illegible] ابتدای فصل خریف [illegible]

خلاصه ... بالمکله چون مشار الیه خود کاشته چهار قلبه

موضع فلان فلان تعلقه ... ده سنت از آنجا که غور و پرداخت موضع الیه

بوجه مدنظر سرکار است بموجب استعداد او عملهای مختلفه ابتدا

فصل ربیع شکو ذیل لطریق واستمرار و استقرار مقرر و مطابق ساخته

حواله مشار الیه بوده شد باید که او بجا جمع تمام تردد کشتکار مینموده

باشد و محصل نصف انرا بحضور بموجب مفصله ذیل العمل خواهد ار تعهد

انشاء الله تعالی احیانا از این قول و قرار تفاوت و تجاوز نخواهد شد

یک قلبه نصفا نصف معه مالیحصه قلبه دوم نصفا نصف سوای

مالیحصه ... قلبه سوم ... معاف چهارم قلبه ... تحریر بتاریخ

فلان ماه فلان سنه ... قبولیه ... منکه شجاعت زمیندار موضع

فلان طرف راسو ... ام چون مبلغ ... صد روپیه که نصف آن مبلغ

یکصد روپیه میشود بابت محصول فصل خریف لغاوی ذیل جمع موضع

مذکور برضا و رغبت خود قبول کرده ام و اقرار مینمایم برینوجه که قسط

بقسط موافق ... پرگنه ... کهوره داخل خزانه سرکار نمایم

هیچ عذر و حیله ... نمایم ایجنه کلمه لطریق قبولیت نوشته داده شد

بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان ... ۱۰۰ ... ثانی الحال صدرجه

را بمفصله ذیل فصل بفصل بموجب قرار بست بپردازیم [illegible] عمل سازیم و هرگاه

نمایم هیچ عذر و حیله در میان نیاریم و اگر خدا نخواسته آفت سماوی یا ارضی

روی دهد موافق قرار بست پرگنه مجری بکنیم بنا بران این چند کلمه بطریق

قبولیت نوشته داده شد که ثانی الحال بموجب حجت گردد

تحریر بتاریخ فلان ماه سنه [illegible] نوشته آنکه ما که [illegible]

[illegible] مستاجران چوکیات راهداری مواضع فلان و فلان

ایم چون مبلغ پانصد روپیه بابت محصول چوکیات [illegible]

مقرر و واجب [illegible] برضا و رغبت بذمه خود قبول ساختیم

و اقرار بر این نمط میسازیم که مبلغ [illegible] ماه بماه بموجب

اقساط ذیل داخل فوطه خانه سرکار گردانیم و عذر و تجنی در

میان نیاریم بنا بران این چند کلمه بطریق قبولیت نگاشته

داده شد که ثانی الحال بموجب سند گردد تاریخ فلان سنه منکه

شیو داس مستاجر موضع فلان محله پرگنه [illegible]

بیلورام چون مبلغ پانصد روپیه بابت جمع موضع مذکور

من ابتدای فصل ربیع [illegible] تا انتهای فصل [illegible] [illegible]

واجب سال تمام و رضا و رغبت بذمه خود

میسازم بر این وجه که مبلغ مذکور بموجب [illegible] قسط بر

در سرکار رسانیده [illegible] نمایم [illegible]

[illegible] ثبت نموده شد که ثانی الحال بموجب سند [illegible]

سوای [illegible] ما عدا [illegible] اسمای عمده

[illegible]

شهر رمضان ... سنه ۱۱۰۶ ... التماس محمد علی خان ولد محمد مقیم
خان ملازم سرکار [illegible] نواب فلان آنکه جاگیر در پرگنه دارد که از طرف
[illegible] دارد امیدوار فضل و کرم است که پروانه بجا بایه مرحمت شود زیاده
دعای دولت ... التماس فتح محمد درویش تا در آنکه چون مبلغ
چهار آنه یومیه بر آمدنی مال پرگنه و سویه از قدیم مقرر و همیشه می یافته
حالا در پرگنه از عامل منصوب پروانه اسمی نمی خواهد امیدوار است
که پروانه بنام عامل آنجا عنایت گردد که وجه چهار آنه مزبور را می یافته
صرف مایحتاج خود نموده بدعای دولت ابد طراز مواظبت می نموده باشد
زیاده حد ادب ندیده [illegible] رسم بر قبالات شرعی از طرف ارباب
شهادت [illegible] اقرار و اعتراف صحیح شرعی نموده مسمی نور محمد ولد
شکور محمد ابن منصور محمد مرحوم [illegible] قوم راجپوت عرف [illegible] ساکن
موضع فلان پرگنه که فی الحال فروخت به بیع بات بتات قطعی
در وجه شیخ عاشق محمد ولد شیخ معشوق محمد ابن شیخ طالب
محمد [illegible] از آنچه [illegible] [illegible] ده در تحت التصرف
است تا زمان این مبایعه [illegible] خالی از حق الغیر و [illegible] از آنچه
[illegible] تمامی [illegible] چهار حد [illegible]
[illegible] مسقف چوب بالا تا واقع بمحله
[illegible] بجمیع [illegible] حقوق
[illegible] توابع [illegible] بکل قلیل و کثیر [illegible]
[illegible] والنجار [illegible] مبلغ [illegible]
[illegible] مذکور را خرید [illegible]

از بایع مذکور بیعاً صحیحاً شرعیاً جایزاً نافذاً [illegible] ایجاب و قبول
شرعی و اقرار بتقابض البدلین بین الطرفین [illegible] واقع شد و ابرا
کرد و تبرا نمود بایع مذکور از دعوی کذب هذا الاقرار و فساد البیع الذی در
و الغبن الفاحش و ضمان درک در شریعت غرا ثابت شد و مقر است
اگر واقع آید و کان ذلک فی المجلس [illegible] طرف فروشنده حویلی اقرار
و اعتراف معتبر صحیح شرعی نمود [illegible] مخبر با اسم و نسب خود مسمی نور محمد
ولد شکور محمد ابن منصور محمد مرحوم قوم راجپوت عرف [illegible] ساکن
قصبه راسولن فی حالة الصحة [illegible] بجمیع تصرفات الشرعیه طائعاً و راغباً
بلا اکراه و اجبار من احد [illegible] یکمنزل حویلی معمور
بعمارت خشت پخته مشتمل بر یک [illegible] مسقف و یک کوتهری
[illegible] مسقف واقعه قصبه مذکور [illegible] داشت بحدود [illegible] داخل مفصله
ذیل بجمیع حدود و حقوق و لواحق و توابع [illegible] و لکن قلیلها و کثیر
هو فیها او منها او لها من الحقوق الداخلیة و الخارجیه [illegible] بالبیع
حویلی مرقومه مملوک مقبوضه متصرفه [illegible] خالیاً عن شرکت الغیر و عما یمنع جواز
البیع و نفاذه در حق و ملک [illegible] بود و در تحت تصرف مالکانه [illegible]
مبلغ بیست و یک روپیه [illegible] سکه [illegible] تام [illegible]
تا که اصل مبیع و [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] قطعی [illegible]
[illegible] قصبه مذکور [illegible]
[illegible] الاشتر [illegible] رفیع [illegible] مذکور [illegible]
[illegible]

خریده بود و اسناد کرد چنانچه ایجابات و قبول شرعی با قرار تقابض البدلین
بین الطرفین بعمل آمد الشرعی بر رقعه شد و منتفر از دعوی کذب هذا الاقرار و ف
[illegible] و بطلانه و الغبن الفاحش ابراء عام کردم و تبرا تمام آوردم چنانچه
درک در شریعت غراء ملت بیضاء ثابت و مقرر است بنده خود گرفتم
[illegible] واقع آید و کان ذلک فی المجلس [illegible]
بیمه محل بدیوار حویلی شیخ نور علی ولد شیخ محبوب علی قریشی و الدالیه
[illegible] حد ملصق بزمین حویلی العلی ولد محمد العلی فقیر مداری
والده المیزاب [illegible] بیدار [illegible] حد پیوسته بدیوار مشترکه و ساله
کرد رسیدن حویلی مبیعه و حویلی محمد شیر خان ابن امیر خان راجپوت ساکن قصبه
مذبور است و دو باد و دار [illegible] دو سقف در زمین واقع [illegible]
ساله [illegible] حد ملحق بزمین [illegible] کوچه [illegible] عام و بدین طرف [illegible]
است و در شهر [illegible] ان ما حرر فی التاریخ بیست و یکم شهر محرم الحرام
سنه ۱۲۱۹ [illegible] نامه از طرف [illegible] گواهان [illegible] اقرار و اعتراف معتبر صحیح
شرعی [illegible] مسمی مکرم خان ولد کرم خان ابن اشرف خان قوم [illegible] فلان
[illegible] ساکن [illegible] قصبه [illegible] پیوسته [illegible] کرد [illegible] است
حاجی محمد جعفر ولد محمد هاشم ابن محمد [illegible] قوم [illegible] فلان
[illegible] بمقطوعه موازی [illegible] بیگه زمین [illegible]
[illegible] چاه پخته [illegible] واقع در سواد قصبه [illegible]
[illegible] مقصبه [illegible]
و مراقبه [illegible] مقبوضه خود [illegible] ملک [illegible]
علی [illegible] الاعظم

اربع

(46)

مبلغ پنجاه روپیه ... شود بنوع و وصف مذکور و بعد ... گرفت مرهونه
مذکور تمامی مرهونه مرقومه را بمبلغ مذکوره که از وجه دین بر ذمه هذا الراهن دینی
است لازم و واجب بسبب صحیح شرعی رهناً وارتهاناً صحیحاً ...
و اقباض هذا الراهن بقبض شرعی خود در آورده ... مذکور مرهونه مرقومه
را محوزاً ممیزاً مفرغاً تحریر بتاریخ فلان کردی ... از طرف ...
اقرار کردم و اعتراف معتبر صحیح شرعی نمودم من مجر باسم و نسب
خود مسمی مکرم خان ولد اکرم خان ابن اشرف خان قوم افغان
عرف سروانی ساکن قصبه ... بر ... [illegible]
یکقطعه موازی سه بیگه زمین زرعی باغیچه مع یک ... چاه پخته شیرین
آب واقع در سواد قصبه رابون حدود بحدود مفصله ذیل مع
حدود حقوق و لواحق و توابع ... که مقبوضه خود ...
بلا شرکت غیری بمقابله مبلغ یکصد روپیه ... [illegible]
که النصف منه ... للاحتراز مبلغ پنجاه روپیه ... و وصف
مذکور در دست سید محمد عظیم و ... سید محمد هاشم ابن سید محمد قاسم
حسینی متوطن قصبه مرقومه ... کردی ... مذکور ...
گرفت و بکرو ... تمامی مرهونه مرقومه را بمبلغ مذکوره ...

مذکوره بر ذمه ... دینی و قرضی است ... [illegible]
... وارتهاناً ... [illegible]
... و اقباض ... [illegible]
... تحریر ... [illegible]
... شرعی نمود ...

شیخ انور ولد شیخ اصغر ابن شیخ اکبر قریشی ساکن قصبه راهون بر نهجی که وی
هبه کرده و بخشید تبرعاً و احساناً مر مسمی فیض الله خان ولد عبد الله خان ابن شکر الله
خان افغان سروانی متوطن قصبه حال [illegible] هکی و تمامی یکمنزل حویلی مشتمل بر دو کوته
و یک سایبان مسقف بسقف چوب کریهای و سه تیر واقعه محله قاضی نور الله قصبه
مذکور محدود بحدود اربع ذیل با جمیع حدود و حقوق و لواحق و توابع و مرافق
مملوکه موروثه مقبوضه مسکونه خود را بلا شراکت غیری و موهوبه مذکور که حاضر بود
درین مجلس قبول نمود موهوبه مذکور را قبولاً صحیحاً شرعیاً جایزاً نافذاً چنانچه
باذن و اقتباض واهب مذکور بقبض شرعی خود در آورده و موهوب له مسطور
موهوبه مذکوره را محوزاً ممیزاً مفرغاً و کان ذالک الهبة علی السبیل
التبرع والاحسان و نفی الطریق العوض و المعاوضة تحریراً بتاریخ فلان
بخشش نامه از طرف [illegible] اقرار و اعتراف معتبر صحیح شرعی [illegible]
همه مجزا باسم و نسبت خود [illegible] شیخ انور محمد ولد شیخ اصغر ابن شیخ اکبر قریشی
ساکن قصبه راهون بر نهجی که [illegible] کردم و بخشیدم [illegible] تبرع و احسان
مسمی فیض الله خان ولد عبد الله خان ابن شکر الله خان افغان سروانی
باشنده قصبه [illegible] راهکی و جملگی یکمنزل حویلی مشتمل بر دو کوته و یک
سایبان مسقف بسقف چوب کریهای [illegible] واقعه محله قاضی نور الله
قصبه مذکور محدود بحدود ذیل با جمیع حدود و حقوق و لواحق
مملوکه موروثه مقبوضه مسکونه خود را بلا شراکت غیری
و عطایا [illegible] مذکور که حاضر بود درین مجلس
[illegible] را قبولاً صحیحاً [illegible] تحریراً
[illegible] مذکور متصرف

کزنده مذکور نزد بخشوده مرقومه را مجوز گرانیده ما فرغا وکان ذلک المبنی علی الجس
البتبرع واحسان ولا علی الطریق العوض والمعاوضه لا تکدیر بتاریخ فلان
ماه فلان سنه فلان [illegible] عاریت نامه از طرف مالک اقرار و اعتراف
معتبر صحیح شرعی من مسمی نور محمد ولد شکور محمد ابن منصور محمد لاهوری میتام برینوجه
که یکدر حویلی پخته مرتب و مسقف واقع محله سادات در قصبه لاهور محدود بحدود
حد شرقی متصل حویلی سید نورماه و حد غربی اتصال حویلی سید نور محمد ولد سید عبد الغفور
و حد جنوبی پیوسته بکوچه شارع عام و حد شمالی ملحق بدیوار باغ فلان از دست
مسمی شیخ غلام مصطفی ولد شیخ غلام مرتضی ابن شیخ موسی عباسی بطریق عاریت
گرفته ام بدین اقرار صحیح شرعی که حویلی مستعاره مذکوره را عند الحاجت از خود و از
اشیا خود خالی و فارغ نموده حواله مشار الیه کنم بنابران [illegible] چند کلمه بطریق عاریت
نامه نوشته داده ام که در دست وی سند گردد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه
فلان [illegible] از طرف گواهان اقرار معتبر کرد و اعتراف صحیح شرعی مسمی شیخ نور محمد ولد شیخ
شکور محمد ابن شیخ منصور محمد انصاری [illegible] ساکن قصبه لاهور بر سبیل [illegible]
حویلی پخته مرتب و مسقف معه چهار دیواری واقع محله شیخ عباسی در [illegible]
مسطوره محدود بحدود اربع فی ذیل [illegible] مسمی شیخ غلام مصطفی ولد شیخ
غلام مرتضی ابن شیخ موسی [illegible] بطریق عاریت و مستعار گرفته [illegible]
لعلا
اجارت و سکونت ورزنده بدین اقرار صحیح [illegible] که حویلی
مالک [illegible] موصوفه مرقومه از آن خود و از همه اشیا [illegible]
تا [illegible] کرده ام زود در [illegible] روح [illegible] میان [illegible]
[illegible] نوشته داده [illegible] الی [illegible]
[illegible]

بیت الله غرب ... حد متصل ... حویلی شیخ عنایت و منه الباب

جنوب ... حد ملصق ... حویلی شیخ الهداد ولد شیخ ...

و یک ... شمال ... حد متلازم بحویلی شیخ قطب ولد شیخ

الهداد صدیقی ... تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان ... منکه

مسمی آدم خان ولد قاسم خان ابن قاسم خان قوم کوجر عرف فلان

ساکن قصبه ... منکوحه خود مسمات فلانه بنت فلان ابن فلان

قوم کوجر عرف فلان متوطن قصبه ... در حباله نکاح منم بود بعلت

غیرت و ... برضا و رغبت خود بلا اکراه و اجبار غیری بیک طلاق

بائن ... حرام گردانیدم و ... تزویج منکوحیت خود جدا ساختم فبانت

منه لیس ... مطلقه مرقومه خود هیچ زوجیت ...

... من الوجوه ... من الاسباب تحریر بتاریخ فلان ماه فلان

سنه فلان ... از طرف ... شهادت اقرار و اعتراف معتبر صحیح

شرعی ... مسمی آدم خان ... خان ابن قاسم خان قوم کوجر

عرف ... مسمات فلانه بنت فلان را که منکوحه

... بود بیک طلاق بائنه بر خود حرام گردانید فبانت منه ...

... مطلقه ... الوجوه و سبب

تحریر بتاریخ فلان ... اقرار و اعتراف معتبر صحیح ...

... عبدالحمید ولد عبدالمجید ابن عبدالعزیز ...

... ابن عبدالله ... قوم راجپوت ...

... آباد ... الله ...

... الشریف ...

مسمی عبدالعزیز مسطور بالمکرر تخفیه و مناقشه میداشتیم در بینولا برضا
و رغبت خودها بلا اکراه و بلا اجبار غیر ترکه مذکوره فیمابین خودهای بموجب
تفصیل ذیل قسمت نمودیم بعد ازین ما مقرین را بابت کمی و بیشی
ترکه مذکوره بوجهی من الوجوه و سبب من الاسباب دعوی و مواخذه
نمانده و هر کس که بعد ازین از ما مقرین و یا از وارثان ما این دعوی و مواخذه
نماید در شرع شریف مدعی و کاذب [illegible] و نیز ابرا نمودیم و تبرا
کردیم بالمکرر بابت کمی و بیشی متروکه مورث مقسومه مذکوره بنابران
اینچند کلمه بطریق قسمت نامه و رضانامه خود نوشتیم تا عندالحاجت
بکار آید نه حصه فلان حصه فلان وغیره تحریر بتاریخ فلان ماه [illegible] ان
اقرار کردیم و اعتراف معتبر صحیح شرعی نمودیم ما [illegible] مسمی کوردیال
و راجه پال [illegible] اینکه [illegible] و کلان [illegible]
ابن [illegible] مذکور و سوبهارام [illegible] ولد [illegible] ابن [illegible] مسطور قوم
فلان ساکنان قصبه راهون [illegible] حالیه [illegible] و بتقسیم [illegible] الشرعی
بر ینوجه که چون ما بندها از چند مدت [illegible] جدا جدا و دو حویلی پارچه [illegible]
خودها بالمکرر تخفیه و مناقشه [illegible] داشتیم در بینولا برضا و رغبت
خویش بلا اکراه و بلا اجبار [illegible] تقسیم [illegible] بموجب
تفصیل ذیل که آنچه از روی قرعه بندی سابق [illegible]
[illegible] قابض و متصرف [illegible]

[illegible] خواهد

از ما پال و [illegible] بابت کمی [illegible]
مقسومه سابقه [illegible] ما این [illegible] عندالله [illegible]

دردی و باطل باشد بنابران اینچند کلمه بطریق قسمت نامه نوشته دادیم
که سند معتبر بکار آید حصه فلان حصه فلان حصه فلان تحریر بتاریخ
فلان ماه فلان ما آنکه محمد زمان و محمد امان ابنا عبد الهادی و عبد الرحیم
و محمد ذاکر و محمد باقر ابنا ملا مظفر محمد بن عبد السلیم مذکور قوم باجیوب عرف
پاسبان ساکن نور محل ایم چون حویلها مملوکه موروثه مشترکه را در یکدیگر خود
بموجب تفصیل ذیل طوعاً و رغبتاً از قرار نیک اندر بد موافق فرد قسمت
نموده قابض و متصرف گشته و بعد ازین در میان مایان هیچ وجه دعوی
و مشارکت ملکیت نیست و نمانده بنابران اینچند کلمه بطریق قسمت
نامه نوشته در [illegible] داشته ایم که ثانی الحال موجب سند و [illegible]
حجت گردد تحریر تاریخ فلان ماه فلان سنه فلان از طرف گواهان
[illegible] اعتراف [illegible] صحیح [illegible] محمد ذاکر و محمد باقر ابن محمد [illegible] مرحوم
قوم افغان عرف [illegible] متوطن بلده دولت آباد بر ینوجه گردید [illegible]
[illegible] قبول العلام [illegible] فراخ پیشانی
[illegible] چشم پیوسته ابرو [illegible] روی [illegible] سوراخ مملوکه خود را
[illegible] دست [illegible] ولد محمد [illegible] ابن محمد نعمت [illegible]
[illegible] روپیه [illegible]
[illegible] الا اصل مبلغ [illegible] روپیه [illegible]
[illegible] مذکوره را از خود [illegible] سند [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

والیمین الفاحش وضمان درک در شریعت غرا ثابت و مقرر است اگر واقع
آید و کان ذلک فی المجلس تحریر بتاریخ فلان ماه از طرف فروشنده . اقرار
کرد و اعتراف معتبر صحیح شرعی نمود منم مسمی محمد شریف ولد محمد باقر ابن محمد
ذاکر مرحوم قوم افغان معروف سدوزائی متوطن بلده دولت آباد بر منوجب
که یک نفر مسمی قبول غلام مملوکه خود را از دست شیخ محمد زبردست ولد
شیخ محمد دولت ابن شیخ محمد لعل متعلق باشنده بلده شهر مذکور بمقابله
مبلغ بیست روپیه رایجه سکه اعلی تمام وزن که النصف منها یا بیت الا اصل
مبلغ ده روپیه بنوع و وصف مذکور میشود بیع بات بتات قطعی
فروختم و غلام مذکور به رقیت و غلامی خود مقر و معترف است پدر
مذکور مبیعه مذکوره را از من فروشنده مشتری مذکور بیعا و شراءً
صحیحاً شرعیاً جایزاً نافذاً چنانچه ایجاب و قبول شرعی واقع
...ن بین الطرفین علی التراضی و تراضی واقع
ابرا کردم و تبرا نمودم از دعوی الغبن
الفاحش و ضمان درک در شریعت
آید و کان ذلک فی المجلس
تحریر غلام ... ۱۲...
... بکمال ...
... و فات علی عظمت ... قوم ...
جمع ... نقد و جنس ... و مال ...
... شده ... ما ... مسمی ... عطا
و مشارکت برادرم ...
بنده ... نور

[illegible] پنجم — الامر الی [illegible]

حسن خان ابن حبیب خان قوم افغان سروانی سپهبد [illegible] مسمات عاقبه
بنت فاضل خان مغل زوجی نفس خود را بپدر و مادر برضا و اذن ولی بالغه
خود نکاحاً صحیحاً جایزاً نافذاً ظاهراً علی الطریق الشهرت و الاعلان
لا علی السبیل الحقیقة و الکتمان بحضور جمیع شهود عدول که ایجاب
و قبول متعاقدین را معاً می شنودند بر کابین مبلغ پانصد روپیه و دو
مهر سرخ زر خالص مهراً معجلاً و موجلاً بر چهار شرط که بین المسلمین
متعارف است شرط اول آنکه این ناکح هذا برین منکوحه هذه زن نخواهد
و نکاح مقصوده اگر کسی از برای وی کند و او بقول یا بالفعل تجویز آن نکاح
نماید چنانچه [illegible] روی حلال و مباح گردد شرط دوم آنکه این ناکح هذا این
منکوحه هذه را بسبب [illegible] از مهر و غضب که اثر ضرب بر عضوی از اعضاء
وی مشکل [illegible] کرده شرط سیم آنکه این ناکح هذا از نزد یک [illegible]
[illegible] نفقه [illegible] مدت یکسال پیوسته چنانچه [illegible] بیت
[illegible] نفقه [illegible] نرساند و در تحقیق وقوع امر [illegible] ازین
[illegible] باشد [illegible] خود را بیک طلاق بائن
[illegible] بکشد [illegible] هرگاه که خواهد و [illegible]
قاضی محمد [illegible] شرط چهارم آنکه این ناکح هذا
الطریق [illegible] بغیر [illegible] است [illegible]
[illegible] خود [illegible] طلاق [illegible] شوهر از تکلیف اوقات
[illegible] با حق [illegible] از راه ظلم [illegible]
[illegible] دو شوار [illegible]
[illegible]

صورت سوال

مقدمہ نمبر ۴۶

(50)

فلان تحریر بتاریخ فلان ماه فلان و سنه فلان ساکن صورتکال باعث تحریر این سطور
بمعنی انگریس تمام حقیقت احوال صاحب احوال نوشته آخر این بدعوف مینویسد
چون هر کس که بمعنی اطلاع و آگاهی ملاحظه میداشته باشد صدور شهادت
خود در ذیل این تذکره ثبت نماید که عند الله و عند الرسول اجر و ثواب
عظیم خواهد شد صورتکال بر مضمون تحریر یافت [illegible] برفرد [illegible]
صدق و صواب و موافق درست بیه شک وارتیاب در معنی انگریس مطلب
و مدعا نوشته این سطور نوشته بریکی که از این مقدمه اطلاع و خبر آگاهی
میداشته باشد صدور شهادت واقعه خود بر پشت قرطاس ثبت نماید که
عند الله ماجور و عند الناس مشکور خواهد بود صورتکال بر [illegible]
نمود ایضاً از طرف خود جهت ادای شهادت [illegible] واجب [illegible]
بکتمان آن موجب اثم و [illegible] کما قال الله
ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه بنابر آن سوال
میخواهد این احقر العباد مسمی علی رحمت علی [illegible] قوم
[illegible] ساکن قصبه نکودر تابع [illegible] بالتفصیل
صوبه پنجاب از خدمت جمیع [illegible] علمای عظام و مشایخ کرام و فضلا
اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بین الانام و فضلاً
والصلوات والسلام علی [illegible]
[illegible]

طمعی و افزونی حرص اجال قصبه سطور رشوت داده سازش نموده ما را قید کنانیده

به سینه زوری باز بر سینه تمامی کاغذ مسطوره از بنده گرفته ما لیض

و متصرف گشته چونکه با وصف اینکه کاغذها مزبوره کشیده گرفته این

اضعف الخلایق را از قید و قیود رستگاری و خلاصی بخشیده باشند لهذا

از دست و خواری قید قیود نموده ناچار بوده کار مخطی و لادعوی کاغذات

مرقومه نوشته داده مخلصی یافته پس از وقوع اینمعنی موجب پریشان حالی

و نقصان تمام معاش این بنده و اولاد بنده روی داد هرکه از جهت

ایجاب و صدق [illegible] مطلع و آگاه [illegible] بوده باشد

[illegible] شهادت و مهر خود بر حاشیه تذکره ثبت

نماید که عندالله [illegible] عندالناس مشکور خواهد بود صورتحال برین عنوان

[illegible] طرف [illegible] باعث تحریر این سطور [illegible]

[illegible] وقایع نگار [illegible] باری تعالی [illegible] دعا

[illegible] اکثر مردم [illegible] مذکور

[illegible] شرعی [illegible] از عدالت و [illegible]

[illegible] کرده و [illegible]

[illegible]

[illegible] و تحقیق این امر [illegible]

[illegible] فروخته [illegible]

[illegible] فروخت [illegible]

[illegible]

[illegible]

تمسک (۶۱) دوصد تمک بسیصد از راه غربت رسانیده تصدیع شرعی جهت ولی بی ترتیب

روپیه بنام میرزا فتح علیخان و میرزا اکبر علیخان [illegible] سرکار اعلی مقدس

نویسانیده و پیاده خود همراه داده مهر قاضی و مفتی قصبه بیتی بر تمسک

مذکور کنانیده گرفته بعده سر علی نام پیاده خود همراه قاضی مذکور داده

در قصبه بتاله فرستاده که زر [illegible] بالتحصیل آرد [illegible] قاضی [illegible] الله [illegible]

راه لاچاری پاس ابروی و خوف جان خود معه [illegible] اوریشان

تمام کتب خانه و قرآن مجید و اسباب خانگی خود را فروخته و مثل گدایان

دربدر گردیده مبلغ یکصد روپیه بهم رسانیده حواله شخص مذکور نموده

از برای مابقی در تلاش بود لیکن در هیچ جا درست نمی رسید [illegible] تحریر

میرزا شکر بیگ [illegible] نگاری [illegible] باری و [illegible] آن بنام امام الدین

خان اشتهار یافته پس محتاج [illegible] بوده به استماع این خبر متردد

شده با اطلاع ولی رخصت از قاضی [illegible] روانه قصبه بیتی

غرض که همچون ظلم و تعدی بر قاضی بیچاره و بیکس [illegible]

شده که در تحریر و تقریر نمی گنجد هر کس که از این مقدمه اطلاعی

و اطلاعی کما حقه داشته باشد [illegible] والعهد [illegible]

[illegible] عند الله [illegible] الناس [illegible]

[illegible] ال تحریر یافت تحریر [illegible] ماه

بوقت [illegible] رخصت

[illegible] کنانیده [illegible] واجب

انکه چون اعلام [illegible]

[illegible]

رعایا ساخته و پرداخته شما منظور و قبول است لهذا به مهربانی عالی ...

آنست که قریب چهار و پنجاه کس همیشه برای خوردن رسوئی و نیز

همراه غلامی باشند امیدوار است که دستخط دهانه موافق گذاران

به دستخط خاصه مزین شود دستخط شده مبلغ دو صد روپیه در ماهیه

... بیست و پنجم ماه رمضان ۱۱۸۶ سنه که هنگامه و فساد مفسدان

بیست و پرگنه فرلور سیا شد اگر چیزی دیگر فوج بنا بر تنبیه و دفع مفسدان

ضرور نگاهداشتن باشد امیدوار است که دستخط مجری مطلب انجا

از حضور مزین شود دستخط شده حسب ضرور نگاهدارند و چیزها آنها

... رسانند مطلب آنها مجری است لهذا در ماه خرج قاصدان

ایلچیان و روانه نماید هرچه ارشاد شده دستخط شد بر دیهات پرگنه

... ده بدهد بابت خلعت قاضی هرچه ارشاد شده دستخط

موافق معمول خلعت قاضی مجری است اگر بعضی ... ایران

... همراه ... ساده و شمشیر سازند و در حضور آمده نالش

نمایند امیدوار است که پذیرا شود دستخط شده ...

... سرکار منظور است ... شمشیر منظور

... العباس ...

... خان ... عذار رساله

... ولد منصور خان ابن

سلطان ... کنند ... تمام

... احوال ...

ریش و بروت چال ریش و بروت سه بعضی موی سیاه ریش و بروت
سیاه بعضی موی میگون خال سیاه میان پیشانی سه موی دار بالای پیشانی
زخم سنگ ریزه در میان موی سر سه جوز در برکت ابرو در گوشه ابرو داغ
دنبال ابرو بر سقیقه خال سیاه در زیر سقیقه دو خال سیاه زیر زلف
زخم شمشیر بر عارض سبز رنگ بر گوشه چشم زیر سینه بر لب —
چشم زیر چشم بر گوشه چشم داغ [illegible] بر دیوار بینی متصل بینی در پره
بینی سوراخ بینی مسدود چند خال سیاه متفرقه در رخساره در زیر چپ
گوش سوراخ دو سه خال سیاه [illegible] دار پره گوش اندرون
صدف گوش عقب گوش بالای گوش سر نرمه گوش [illegible] لب
بالا دو پاره سبز رنگ زیر لب پایین سوراخ دار زیر زنخدان
بر حلقوم زیر حلقوم بر شانه جانب راست جانب
[illegible] باید نوشت [illegible] چند داغ چیچک متفرقه بر رو
سوراخ پره دو پره بینی سوراخ تمام قد تخمیناً [illegible] ساله
اسپ مشکی چند موی سفید پیشانی [illegible] بالا و پایین
بر [illegible] داغ [illegible] سوار [illegible] دار [illegible]
[illegible] رحمان بیگ برادر [illegible] مغل [illegible]

فلان سنه الیه دزدی نامه اسپ ماده سرخ‌تنگ بابت سواری فلانه

فلان برادری فلان جمعدار رساله فلان که بوقت نیم‌شب اسپ

ماده مذکوره را از پیره فلان مکان دزدان گرفته رفتند بتاریخ فلان

ماه فلان سنه فلان بکار آمد نامه اسپ نیله بر دو سر داغ

بر ران سواری تیرت قمچی داغ تمغا بابت سواری میرزا انور بیگ

برادری میرزا صدیق بیگ جمعدار رساله عتیق بیگ که در

موضع رسولپور بکار آمد تحریر بتاریخ فلان ماه فلان سنه چیتانامه

اسپ سرنگ قشقه دراز لب بالا سفید و بر دو شکیله داغ و بر ران

قمچی تمغا از آنچه که عوض اسپ طرق لیر شمار چند موی سفید در پیشانی

سواری شیخ عبدالله ولد شیخ فاضل منصدار بموجب چهره

واقع بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان صحیح شد داغ

اسپان بابت سواری میر جمال الدین ولد کمال الدین

توجیه رسیله حصار از آنچه که بموجب سیاهه چهره

واقع بتاریخ فلان ماه فلان سنه فلان بداغ رسید

بر دو دست داغ بر ران سواری و بر ران قمچی داغ تمغا

بر پیشانی داغ چند بر دو سر داغ

قمچی

علی رضا امام تقی امام نقی امام عسکری امام مهدی رضوان الله علیهم

جمیع اهل سنت امام نعمان یعنی ابو حنیفه یعنی حضرت امام اعظم

امام شافعی امام مالک امام احمد حنبل اند و شاگردان امام نعمان

امام ابو یوسف عباسی و امام محمد نوشیروانی رحمة الله علیه در امام اعظم

بن ثابت بن طاوس بن هرمز بن نوشیروان اند حضرت شیخ عبد القادر

جیلانی محی الدین البغدادی ثم الجیلی قدس الله سره العزیز سرو بستان حسینیان

شجره پیر پیران غوث اعظم دستگیر او نشو در عشق رب العالمین

نود ساله عمر آن شاه بی النظیر اند محمد علیه السلام بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم

بن عبد مناف اند ازواج رسول علیه السلام خدیجه عایشه حفصه زینب

سوده ام حبیبه میمونه ام سلمه صفیه پسران آنحضرت علیه السلام

قاسم ابراهیم عبد الله طیب و طاهر لقب آن هفت بنات اند

فاطمه الزهرا زینب ام کلثوم رقیه اند حمزه و عباس اعمام

اند ذکر فصد و خون یک دو چه است

جمع منع گفته یکشنبه روز آدینه پیش از

جان باشد در دوشنبه ناخن بست زلوب

بهر تقطیع و پوشش لباس

ما فرقان حضرت پیغمبر علیهم السلام بزبان عربی بما نوشت

[illegible] و جوزا و دیگر چون سنبله [illegible] این حساب الصور [illegible]

فیل ماده یازده ساله شتر ماده و خر ماده یک سال ماده گاو [illegible]

گوسفند [illegible] گربه دو ماه [illegible] جانور پرنده بیست

[illegible] کمتر مدت حمل [illegible] صد هزار یک لکه و صد لک

یک کرور و صد کرور یک ارب و صد ارب یک کرب و

صد کرب یک نیل و صد نیل یک پدم و صد پدم یک سنکه

میباشد [illegible] عارف گرامی مولانا عبدالرحمان جامی میفرماید [illegible]

شنیده ام که در دور کار کهن شده عنصری شاه ملک سخن [illegible]

[illegible] سخن عنصری [illegible] آمد سخن پروری چو فردوسی آورد

[illegible] خاقانی [illegible] ملک سخن چو خاقانی اندر جهان در

نظامی ملک سخن شاه گشت چو دور نظامی بپایان رسید

[illegible] چو او رخت سعدی فرو شد زکار

[illegible] خسرو [illegible] شد ز شیرین گذار

[illegible] چو خسرو [illegible] از عالم گذشت

[illegible] سالکه [illegible] جامی

یا چیست بین چو بهاکی ها و بهشت در زیر عرش است یکدیگر
جنة الخلد دار المقام دار السلام جنات عدن دار القرار جنة
النعیم جنة الماوی جنة الفردوس و رضوان نام فرشته
دربان بهشت است اما و دوزخ هفت اند زیر یکدیگر در
زیر هفتم زمین و مالک نام فرشته دربان اما هفت جحیم [illegible]
و حطمه و جحیم و سعیر و سقر و هاویه و زمهریر سپاه هفت
هند و هفت اقلیم چنانچه هندوستان که حواله کیوان است و ترکستان
که حواله بهرام و خراسان که حواله آفتاب است و ماوراءالنهر که
حواله [illegible] که حواله ماه است و روم که حواله عطارد [illegible] بابل
که حواله مشتری است [illegible] مریخ و آفتاب [illegible] و زهره و زحل
دوستی و مشتری و قمر [illegible] و آفتاب و زحل را دشمنی
زحل دشمنی و مشتری و زهره دشمنی و مشتری و زحل
و مریخ و عطارد دوستی دارند با عطارد و آفتاب
دارند حمل [illegible] راس [illegible] آنچه ثور [illegible]

جوزا [illegible] سرطان [illegible]
اسد [illegible]
میزان [illegible]
قوس [illegible]
دلو [illegible] حوت [illegible]
در [illegible] ستاره [illegible]

(٥٤)

و پنج روز که مدة رجعت زحل [illegible] روز که مدة رجعت مریخ چهل و پنج روز که مدة [illegible]
[illegible] صد شصت [illegible] که مدة [illegible] زحل پانصد روز که [illegible] [illegible]
پانصد و چهل روز [illegible] کند که مدة [illegible] و [illegible] اسم فصول [illegible]
[illegible] و لوسقان [illegible] و [illegible] ایلان و یونت
[illegible] سال [illegible] و بس [illegible] و [illegible] بعد ازان
[illegible] صاحب [illegible] سنجقان [illegible] یعنی [illegible] موش سال
او د ییل یعنی [illegible] سال پارس ییل یعنی یلان سال توسقان ییل
یعنی خرگوش سال [illegible] ییل یعنی سال [illegible] چنانکه در ترکستان [illegible]
[illegible] شمارند و ترجمه آنها [illegible]
[illegible] و [illegible] شمار [illegible] چار [illegible]
[illegible] حساب [illegible] و مرغ و سگ
اخر کار [illegible] معلوم میشود که هر دوازده برج
[illegible] نزدیک [illegible] اسم شهور رومی ایار [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] و بس آنگه [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible] ماه [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] نصف [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]

ڇهردي نوشيسان ۽ ڇهيت لشهر آيار سته • جيب اڳهه ارزهي خرزان
ڇيئه ايي ساوُن آب ڦنگر نوز هت اهه ردمه هادون چوايلول سي
حڙما هيايدل ناڀراو ماهيمار شمبي ڇيبت فروردي شم ڇيا اڳهه را
اردي بهشت ڄيه خورداد ست و تير اشباره ساوُن ڇهرد [illegible]
شهريور چوڀادون مهر است لعدزان کاتڪ ابان آهن آذر
پوس دي ۽ کرياد تواريخ مشهور شبي مذکوره اُور هند يعني هرمزه
بهمن دوم اردي بهشت سيوم شهريور چهارم اسفندار پنجم
خورداد ششم امرداد هفتم ديبا هشتم آذر نهم ابان دهم خوداد
يازدهم [illegible] دوازدهم تير سيزدهم گوش چهاردهم ديبمهر
پانزدهم مهر شانزدهم سروش هفدهم رشن هژدهم فروردين
نوزدهم بهرام بيستم رام بيست ويکم باد بيست و دوم د
دين بيست و سيوم دي بيست و چهارم ارد بيست و پنجم
بيست و ششم اسمان بيست و هفتم زمياد بيست و [illegible]
مار اسفندار بيست و [illegible] سلخ و ربعي [illegible]
هشت حرف است که اندر فارسي نايد همي [illegible] صاد و ضاد
طا و ظا و حا و عين و قاف [illegible]
بائو [illegible] ياؤ چاو [illegible] اين هشت حرف
مذکور در لغت فارسي [illegible]
[illegible] حرف مذکوره در لغت عرب [illegible]
[illegible] آذر [illegible]

[illegible] که [illegible]

آن [illegible] پس [illegible] و آ [illegible] دور دال مهمله خوانند یا معجمه حرف
[illegible] در الف و آدمی [illegible] کاشتن راست بیت [illegible]
و پارسی چون در مصرع آید بهر سه حرف موقوف خوانند تا وزن
تمام شود [illegible] الف بکسر تا ر مثناه فوقانیه بمعنی آواز دهنده و
آواز غیب و [illegible] بمعنی مجمل اول آنکه چیزی بر کاغذی از
غیب نوشته یابند یا آوازی که از فرشته شنوند یا افتادن چیزی
در دل بر سبیل الهام و نیز فرشته ایست که آواز می دهد از عالم
غیب [illegible] الطایف و نیز از جن [illegible] که آنرا هاتف
گویند عطارد سعد [illegible] ماده و نر بادی زحل نحس [illegible] نحس
اصغر زهره [illegible] سعدین مشتری سعد اکبر زهره سعد اصغر
عطارد با سعد سعد است و با نحس نحس و شمس و قمر نیرین است
[illegible] نیر اعظم و قمر نیر اصغر [illegible] چون کوکب از بروج به برج نقل
و با کوکبی که در رجعت نقل کنند آنرا عکس خوانند و هبوط
[illegible] پس در [illegible] زحل در حمل و خورشید
[illegible] در [illegible] عطارد [illegible] حوت و ماه در عقرب
[illegible] در [illegible] در جوزا [illegible] فلک ثوابت
است و هشت سیاره [illegible] برج [illegible]
و قمر و مریخ و مشتری [illegible] دارند و عطارد [illegible]
[illegible] و زهره [illegible] دارند و [illegible] ستارگان مذکوره
[illegible]

زوج خنده روی و خوب خلق و برج قوس است و کوکب مشتری [illegible] نر و شیرین
و [illegible] شرقی و معدنی و آبی و گرم و خشک و رنگ دینار دوم قبض
الداخل [illegible] زوج و فرد و زوج و فرد و برج او اسد و ستاره او خورشید
[illegible] خاکی و خشک و گرم و نر و سعد است سیوم قبض الخارج [illegible] فرد و زوج
و برج او دلو است و ستاره او راس نحس و نر و گرم [illegible] دلیل [illegible]
و شرقی و معدنی و ناری است چهارم شکل جماعت [illegible] چهار زوج
و برج او سنبله است و کوکب او عطارد سعد و نحس خاکی و [illegible]
نر و ماده و رنگ [illegible] سرد و خشک است پنجم شکل [illegible] زهره گرم و تر
و [illegible] ماده و غربی است ششم شکل عقله [illegible] فرد و زوج زوج
و فرد و برج او [illegible] و کوکب آن زحل سرد و خشک [illegible] خاکی و [illegible] رنگ
سیاه هفتم شکل الکیس [illegible] زوج و فرد و برج او [illegible] و کوکب
زحل نحس ماده هشتم شکل حمره [illegible] زوج و فرد و دو زوج [illegible] سعد و
ماده سرطان برج و کوکب قمر [illegible] آبی است نهم شکل نصرت الخارج [illegible]
فرد و فرد و دو زوج و برج او اسد و کوکب آفتاب [illegible] و شرقی
و نر و ناری و سعد و گرم [illegible] است یازدهم شکل [illegible] الداخل [illegible] و
زوج و دو فرد سعد [illegible] و نر [illegible] رنگ [illegible]
و آبی و شیرین [illegible] دوازدهم [illegible] الخارج [illegible] سه فرد
و زوج و برج او [illegible] نحس اصغر [illegible] و کوکب [illegible] شرقی
و [illegible] گرم و خشک است سیزدهم شکل [illegible] فرد و زوج
و دو [illegible] برج او عقرب و کوکب مریخ [illegible] نحس [illegible]
چهاردهم شکل [illegible] زوج و سه فرد ماده [illegible]

و شرق

او شد و کوکب سر را بادی کلاهشر پانزدهم شکل اجتماع [illegible] از برج دو و فرزند

[illegible] در برج جوزا استاره عطارد و سعد نحس ماده و نر بادی [illegible] شانزدهم

شکل طریق چهار فرد سعد اصغر در برج سرطان و کوکب قمر [illegible]

دالی و نباتی در این اشکال بعضی خارجی و بعضی داخلی و بعضی منقلبه

و بعضی ثابت اند لهذا بدوان بوسته نوع جشن شادی منسوب [illegible]

سالگره شادی برخوردار [illegible] چیسته سودی [illegible] یا

چیسته بری چیست مقرر نموده شد که سالگره شادی برخوردار [illegible]

رای [illegible] پنجم [illegible] یا بیستم یا بیست و دوم ماه [illegible]

مقرر و معین نموده شد سالگره شادی برخوردار [illegible]

[illegible] ماه [illegible] مقرر کرده شده [illegible]

[illegible] که از شود می [illegible] جمله [illegible] شعر نظم [illegible] طویل

و بسیط و چه [illegible] و مدید [illegible] چه وافر چه کامل چه رجز و جدید قریب

و حقیقت و چه [illegible] ربیع و مضارع چه منشرح خوان

مشاکل [illegible] و تقارب [illegible] مدارک و مقتضب

[illegible] خطا [illegible] را [illegible] کرده اند چون سالم [illegible] شوند

[illegible] سال [illegible] را

[illegible] در حمل [illegible] زهره

[illegible] زحل

میزان [illegible] سرطان [illegible] بهرام [illegible] جوزا

[illegible] قوس [illegible] فلک عطارد [illegible]

[illegible] فلک زهره [illegible] فلک شمس [illegible]

[illegible]

چنین در پیشین زمان دانا بابل کل شناسا [illegible] و خبر پس

نه چیز نه گوهر را جدا جدا با آتش گداخته در یک قالب ها

نوبت به نوبت

ریختند بر مثال گلوله ها شسته شده را بیرون آورده به ترازو برکشیده

نه گلوله بر نه چیز مذکوره را برابر و یکسان ساختند و قیاس گفتند که اینها از زر

وزن حجم برابر یکسان خواهند بود چون وزن کردند اختلاف

و تفاوت در وزن آنها یافتند چنانکه این قطعه گواهی میدهد

نه فلز متساوی الحجم را چون برکشیده اختلاف

وزن دارد [illegible] بی اشتباه [illegible] یکی [illegible] الحجم

اسرب وزن ارزیز [illegible] این [illegible]

شش [illegible] ماه یعنی گلوله [illegible]

ها ر کلش [illegible] ماشه سشی ه وغلوله اشرب

بحساب هندسه ها نی ا وهن پنجاه و نه ماشه که

وهمچنین غلوله زیبق بحساب هندسه ها ر الم هفتاد

و یک ماشه شد ه وغلوله ارزیز بحساب هندسه

ها ر چل سه وهشت ماشه که وغلوله قلعی [illegible]

پنجاه وچهار ماشه ه وغلوله آهن بحساب

هندسه ها ر یکی [illegible] ماشه [illegible] و غلوله مس

چهل

[illegible] بحساب هندسه ها ر چهل و پنج ماشه که غلوله

[illegible] بحساب [illegible] چهل و شش ماشه شد

والکن [illegible] فتح لام و کاف و سکون نون [illegible]

بکسر

بکسر زاء معجمه و زاء مثناث تحتانیه و فتح باء

(معا) شوجندر بمعنی سیماب ... و الم و فتح همزه و لام

۱،۳،۴

و سکون میم ... و اسرب بضم همزه و ... و سکون

سین مهمله بمعنی هندوی سکه ... و دهن بضم دال

۳،۵،۵

مهمله و ... سکون نون ... و ارزیز بفتح همزه و سکون

را مهمله و زاء معجمه بمعنی ... و حل بفتح حای مهمله ...

۱،۳

لام ... بکسر ... و سکون ... بمعنی ...

و ... بکسر نون و سکون دال مهمله ... بکسر

۵،۳،۴

بای و سکون نون ... یکی مثناث تحتانیه ...

۸،۳

با ... میم و سکون ... مهمله ... و شخته ...

معجمه بفتح با دموئده هندوی پتیل ه ومه بفتح میم و سکون

هاره وصفر بکسر صاد مهمله و سکون فا [illegible]

مو ماه ه و قطعه بکسر کاف بمعنی پاره از چیزی و مصرعه

اول قافیه ندارد و مصرعه دوم قافیه دارد و همچنان

مصرعه سیوم قافیه ندارد و مصرعه چهارم قافیه دارد و [illegible]

بکسر تا بمعنی معدن و کان است و مستوی بالضم میم و سکون

سین مهمله بمعنی برابر [illegible] لت [illegible] مضمومه و جیم

بجیم [illegible] گردگان شده مانند غلوله و [illegible]

بمعنی [illegible] تشبیه [illegible] راز و دار [illegible]

و دوم [illegible] طفلان نوشته شد

شرح سپاهی و ترک فلک مشتری قاضی فلک زحل جلاد و کوتوالی فلک قطعه

نه [illegible] مستوی الجسم را چون هر کس را اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه

زر یکی زیبق الم اسرب [illegible] حل کالغش [illegible] آهن یکی مس

[illegible] مه صفحه [illegible] کانی است و نه فلز که بحسب الجسم مساوی و

برابر باشد و در دیدن تفاوت نداشته باشد بحسب وزن اختلاف

کمی و بیشی دارد چون وزن کمی تفاوت [illegible] ملاحظه کنید وزن طلا

جمل از یکی صد باشد و همچنین حساب سیماب از الم باید دانست و

تشبیه از [illegible] قطعی از حل [illegible] و آهن از سیکه و مس و برنج از

[illegible] باید کرد ما فی الجمله بالجز القصه حاصل کلام آنکه مجمل

کلام آنکه [illegible] اجمال آنکه محصل کلام آنکه ما منقد [illegible] مطلب

خلص [illegible] خلاصه آنکه ما دو آبه بهت جالندهر دو آبه [illegible] دو آبه

دو آبه چنهاد دو آبه سنده ما میان دو آب یعنی چکله [illegible] لور

و چکله سرهند و چکله حصار و چکله [illegible] وغیره عرش آشیانی اکبر بادشاه

جنت مکانی جهانگیر بادشاه [illegible] فردوس آشیانی شاه جهان ما آدم

بر جیان بعض [illegible] قاضی [illegible] اسم مخاطب [illegible] بجهت تعظیم

نویسند انست که قاضی معز الدین مفتی [illegible]

و مفتی حکومت [illegible]

محمد وارث و امیرزا اکبر علی و [illegible]

[illegible]

[illegible] خط بالکل [illegible] معروف است

چنانکه معز الدین قاضی و امام الدین مفتی و عنایت الدین حکیم و غیرهم

دیگر الفاظ اسناد

دیگر الفاظ ابتدا به اسم هایی است که حضرت مولوی علی معظم مولوی عظیم الله و شاه
عنایت الله و مولانا محمد سعید و استاد ناجان محمد و حافظ محمد حبیب و شاه
هدایت الله و شیخ نوربخش و سید احمد شاه و میان عبدالله و دیگر بندگان دیگر
اگر محاوره خواندن کتب از کتب و خطوط از خطوط و مدعا نگاری از مسوده
نگاری و همچنین خط از مشق خط بدست می درآید لیکن کثرت و افزونی
شرط است در استعمال و دیگر کمی علم را نسبت عقل می باید و زیادتی فهم
و قیاس و شوق و محبت شرط اینقدر است دیگر فلان صراف و فلان
بزاز و فلان کمترین و فلان کلال و فلان آنکه بدین مثال می نویسند چه اظهار قوم
و پیشه کردن بعد اسم می آید دیگر عرضداشت بنده درگاه نصرالله بجهت
ملازمان نواب صاحب سپهر جناب خدایگانی میرساند عاعرضداشت فلان
بعد از تقدیم لوازم بندگی و نیاز بموقف عرض بندگان نواب معلی القاب
خداوند قبله گاهی سلمه الله تعالی میرساند دیگر عرضداشت کمترین بندگان خیرخواه فلان
بعد از عرض عبودیت و نیازمندی که طریقه اینقدر نیازمندان عقیدت شعار
بموقف عرض میرساند دیگر الفاظ ایشان بزرگی ... می آرند چنانچه ملازمان
... یعنی از ... الفاظ ... خالق ... از ایشان خالق ...
... و اجلال پناه عظمت و رفعت دستگاه فلان
... ملازمان ... امارت و ایالت پناه شوکت و حشمت دستگاه فلان
ملازمان ... دستگاه ... ذوی الاحترام ... عطوفت و شفقت پناه
... امیدگاه ... فلان ... سیادت و نقابت مرتبت
فلان ... عزت ... اخوی آغز ... حفظه الله تعالی خادمان تعظیم
... رفعت منزلت بلند مکان قدردان ... فلان ... تعالی

بسرکار ... بندگان عالی

بندگان عالی متعالی نواب صاحب فلان مدظله را بندگان حضرت قدر قدرت
خدیو کیهان شهنشاه حضرت الملکه مکرمه و سلطنت [illegible] بندگان حضرت اشرف اقدس
ارفع اعلی روحی فداه و دیگر وکلاء اجلاء عالی متعالی شاهزاده والا نسب عالی تبار
دیگر صحیفهٔ خجسته مضمون متضمن بر صداقت و یگانگی که مصحوب مخالصت شعار [illegible] وقت
شعار [illegible] عبد استار فرستاده بودند مع ارمغان رنگارنگ سوغات و تحف الوان [illegible]

آن نواحی در خوشترین ازمنه و [illegible] آورده را بوروده [illegible] تبلیغ
به تشریف خلعت شاهانه و انعام اسپ [illegible] ایشان که بنده فدوی را سرافراز
فرموده بودند فرق افتخار و مباهات به علیین برافروخت و [illegible] ان شکفته
[illegible] مضمون عنایت مشحون عز اطلاع یافته بر فرق [illegible] و جبین عجز [illegible]
سجده [illegible] گردانیده و سر و پا فاخره را به سر و دوش [illegible] ال [illegible]
صاحرام در کار انداخته بتقدیم لوازم ادب و تعظیم پرداخته [illegible] که مصحوب
خواجه مطلوب ارسال داشته بودند [illegible] مکتوبی که متضمن
نوید تولد فرزند در خانهٔ آن برخوردار نگاشته بودند رسید و دریای مسرت و شادمانی
بر خاطر اشتیاق اثر متموج گردانید مطالعهٔ نامهٔ روح پرور نشاط افزا
محمد محسن آورده همه تن شادی و شادمانی گردانید [illegible] مطالعه
فحاوی آن که مشتمل بر قواعد ملاطفات ظاهری [illegible] باطنی [illegible]
خط زیبا [illegible] حضور [illegible] زبان [illegible] [illegible]
چون شعر [illegible] تحصیل [illegible] [illegible]
نامهٔ نامی [illegible] بود [illegible]
بهنگام مسعود در زمان محمود [illegible]
و [illegible] آن [illegible] نور دیدگان [illegible]

و امرا آوان بشعر بود دیگر خدام حضرت پیر و مرشد حقیقی مدظله تعالی عید فطر بذات

ملکی ملکات خدام عالی مقام مبارک باد ما خدمت حضرت پیر و مرشد دایمی [illegible] تعالی الیه

ما حضرت مشیخت و شرافت پناه شیخ محمد ماه جیو میسر باید ما بندگی جناب مهربان خلاف

سلمه ربه ما خدام صاحب من سلامت ما صاحب مخدومی خدایگانی میان ابو البرکات

جیو سلمه از تشریف آوردن صاحب ایشان بسعادت همنشین گشت ما دیگر در اواخر

اکثر الفاظ با اشباع اشتقاق لا کتابیه باید الحاق میکنند چنانچه قدیمی و جدیدی و خلاصی و رستگاری

و کوششایی و غیر آن ما و جمع عربی بقاعده جمع کردن رکیک است مثل میانجیان

و اکابران و کتب ها و خطوطات و غیره ما دست بوس و قدم بوس بمعنی فاعل

و معنی مصدر نیز آمده ما خدا بخش و قادر بخش بمعنی بخشش خدا و بخشش قادر و

بر امثال آمده ما دیگر بندگی حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی رضی الله تعالی عنه

بندگی شیخ حضرت اسماعیل رحمة الله علیه بندگی حضرت شیخ احمد مجدد الف

ثانی سرهندی قدس الله تعالی سره العزیز ما دیگر از انجا که بمعنی ابتدا و بنا نیز آمده

است پس هر جا که این لفظ مینویسند بعد آن لفظ ابتدا و مثل این مینویسند ما

و از الفاظ لازم و متعدی واقف باید شد چنانچه جوشیدن و شکستن و گسستن

و [illegible] خستن و افروختن و [illegible] دن و افروزدن و [illegible] دیدن و بریدن و [illegible]

و غیره [illegible] آمده [illegible] دیگر الفاظ که اهل لغت [illegible] میفرمایند معنی اصلی آن دیگر

است و استعمال در معنی مجازی یکی از آنها شایع شده لهذا استعمال آن همه بیان

[illegible] مشهور [illegible] دانسته [illegible] در عرف مشایخ و اولیا و نواب

[illegible] و اتفاق این الفاظ جمع است و فارسیان [illegible]

مفرد است [illegible] میکنند چنانچه [illegible] بمعنی تمنا و تقاضی تقاضه

[illegible] مصطفی و مرتضی [illegible]

دریده

دیده و درست و پادوکی و بلبل و غیره که سفید کرک و پلنگ و بزه هم مفرد و هم جمع آمده است
و اینها لفظ ... و خوان و کو و جو و جز این بسیار الفاظ اند بطریق ترکیب چنانچه خوش
نویس و صحیح خوان و نیک کو و مل جو و بزه فاعل میشوند و هم مصدر و امر نیز تا حروف
منقوطه را معجمه خوانند و غیر منقوطه را مهمله و مثنات تحتانیه بار آمده و تا را مثناة
فوقانیه و ثا را مثلثه نامند و یا را مثنات تحتانیه گویند و چنانچه فتح و فتحه بمعنی زبر است
و فتحتین بمعنی دو زبر و فتحات بمعنی زبرها است و مفتوح و مفتوحه بمعنی زبر کرده
شده و کسر و کسره بمعنی زیر است و کسرتین بمعنی دو زیر و کسرات بمعنی زیرها و
مکسور و مکسوره بمعنی زیر کرده شده و ضم و ضمه بمعنی پیش است و ضمتین بمعنی دو پیش
و ضمات بمعنی پیش ها و مضموم و مضمومه بمعنی پیش کرده شده و از مد ... شد
یعنی تشدید و جزم بمعنی ساکن و ساکن بمعنی آرامنده و سکون بمعنی آرام و مسکون
بمعنی آرام کرده شده و ساکنین دو آرامنده نیز واقف باید شد لفظی که آخر
آن ها باشد وقت الحاق کاف پارسی بدل کنند چنانچه بندگی از بنده و معاملگی از معامله
و آخر جمع ها آرند برای نسبت و تشبیه چنانچه عاشقانه و دلوانه و الحاق
ها بلب و روز و ماه و سال برای نسبت نیز آمده چنانچه شبه و روزه و ماهه و چنانکه
ساله فایده و ر بمعنی صاحب چنانچه رنجور و گنجور و نامور و ناک و مند و گین بمعنی
صاحب نیز می آید چنانچه اندیشه ناک و دولتمند و ... چنانکه ...
ابر چنانچه رنگین یعنی رنگ ... فایده حروف ... و کاف ...
و ... فایده ... و یا ... و ...
را معروف و عربی نامند و در عرف تاریخ هجری ... آخر ... است ...
گفته اند که عبارت از روز معین است که ایام ... باز خوانند و قبل از
از تاریخ ... مختلف بوده فرزندان آدم روز وفات ابو الآبا ...

تاریخ برخیر وشر ساختند تا زمان بعث نوح نبی علیه السلام و بعد از آن تاریخ
وی بوده و اهل هند تاریخ وقایع ومکاتیب خود را از جلوس راجه بکرماجیت
اعتبار میکنند فایده مسلمانان شب اولین و روز پسین می‌شمارند و هنود
بالعکس این فایده عرضداشت بخدمت پدر و مرشد و برادر کلان وغیره حضور
بادشاه و شاهزاده و وزیر و نواب و فوجدار و حاکم وغیره بندالتماس مینویسند
مثلا دیگر یکدسته باز و دو دست چره و همچنین دیگر جانوران شکاری را مینویسند
و یک جفت کبوتران و یک قلاده اسپ و دو قلاده خر و یک قلاده زنجیر
فیل و یک راس است و یک راس مرکب و یکراس گوسفند و یک [illegible]
اسپان و یک جوره برگاوان وغیره یک ضرب توپ و دو ضرب [illegible]
همچنین اعراب از صندوق و جز آن مثلا دیگر مال پارچه بافته و مال پارچه [illegible]
و مال ابریشم و مال پشمینه و یک تهان بافته و یک تهان مشروع و یک
[illegible] دستار و یک پیچ دستار لیکن این روزمره نیست و تهان بدستار گفته نمیشود
مثلا دیگر یک حویلی و یکمنزل حویلی و یکمنزل دوکان و یکقطعه انگیه و یک
قطعه خط و یک قطعه هندوری و یک قبضه شمشیر و یک قبضه کمان و یک
حلقه کمان و مبلغ یکروپیه و مبلغ هشت آنه و مبلغ نیم آنه و یک لک
دام و شکر [illegible] مثلا دیگر [illegible] فرد [illegible] دو فرد قالیچه و یک — شطرنجی
فرد شال و یک [illegible] دوشاله [illegible] وغیره دیگر مثلا [illegible] هزار و هشت صد
[illegible] و بیشتر باشد [illegible] دوکان از آن طرح [illegible] و بعد از آن [illegible] چند باقی
ماند [illegible] چنانکه اگر [illegible] فصل [illegible] باشد و همچنین اگر [illegible] سال — [illegible]
ماند [illegible] باید گفت [illegible] شروع میشود و همچنین [illegible] سال
[illegible]

فصل یا معلوم کند بر ضمیر منیر سمت مذکوره اسامی یعنی جمیع اسم خطها هندیا
سریانی عبری قبطی معقل کوفی کشمیری حبشی ریحانی وغیر آن هاست خط
مشهور هفت ثلث توقیع محقق نسخ ریحان رقاع تعلیق نستعلیق
این خطها هفتم تعلیق از رقاع و توقیع بر آورده اند و خط هشتم نستعلیق از نسخ
و تعلیق پیدا نماید و الف متحرک را همزه میگویند و غیر متحرک را الف می نامند
نماید و دو لام بدین صفت می نویسند که الف دل لام است و هم دل الف
را نماید و عنایت نامه نامی و مراسله صحیفه سامی که برقوم قلم عطوفت طراز
و قبول تجدید و لوازم و آداب آن را بتقدیم رسانیدن شان عنایت
عنوان ... مرحمت طراز که با آیین دلنوازی و سرفرازی این احقر از پیشگاه لطف
و کرم شرف اصدار یافته بود بورود سعادت آمود خویش نازک عزت
و افتخار برافراخت و لوازم استقبال و آداب تسلیمات آن را بدان سان ادا
و تمهیدات صافی الاعتقاد بتقدیم رسانیده و کورنش شکر عنایات عالی
بجا آورده نماید و بر ضمیر انور که مشتمل بر ادای مراسم تهنیت و حصول صورت
ظفر قرین با ... بسر زبان ... داشته بود بکرامی مطالعه در آمده و این
شاهزاده بلند رتبه پور خود منشور ساطع النور درخشنده سطور فرق عزت و
اعتبار نور و ... برافراخته و لوازم استقبال و آداب تسلیمات
آن را بدان ... عقیدت آئین بجا آورد در ... دوازدهم ماه جمادی الاول
بورود فیض ... الفتوح مطالع ... سعادت ... تا
انتهاض ... اقبال ... ادراک سعادت
حضور مقدس اعلی کامیاب شرف ... گردیده ... نشان
عالیشان ... فیض ... مرحمت طراز ...

وسرفرازی از پیشگاه فضل و الامتنان شرف صدور یافته بود کرامت ورود شقه
آمود عطا فرمود فرق عزت و افتخار را حضیض اوج علیین برافراخت لازم استقبال
و آداب تسلیمات را بتقدیم رسانیده بتاریخ فلان بتقدیم مراسم آداب استقبال
مرحبا خاصه که بکران پاکی باطن وقار و افتخار بخش دنیا و آخرت بود و بلند پاکی
ظاهر نقش گریبان دوست و طراز آستین سعادت شد ارتنگ افروزی نمود فرق
عزت و افتخار باوج فرقدان برافراخته رسالت لقب این فرین لقدسیه تحریر خامه قبال
نبیض تمثال پرتو ور و رسعادت آمود افکنده تارک افتخار و مباهات بعرش
برین رسانیده آیین استقبال مودی نموده نشان سمو المکان [illegible]
تحط قدسیه نمط که هزاران جان گرامی و روان عظامی فدای حرف [illegible] الفاظ
باد متضمن برکیفیت فلان [illegible] نزول مرحمت موصول افکنده چون در [illegible] ازرو
صحیفه [illegible] اشرافت و [illegible] بیان فلان قلمی شده بود معلوم نمود که نقصان
در پاس مراتب [illegible] و حفظ الغیب نسبت بفلان مسطور در خاطر گرامی القصاب
مسطور کرده است و آنچه خلاف شأن محبت و وفاق توان دانست بمشار الیه الحاق
پذیرفته لهذا این آرزومند با استیلا رجذبه جبلی که در اظهار کلمة الحق با یار و
اغیار بی اختیار است معروض میدارد که لیا عنایت نامه که بخوبی عبارت
[illegible] و [illegible] که دل نیاز منزل خواهان
[illegible] عافیت [illegible] حال مبارک [illegible] پرتو وصول انداخت [illegible]
[illegible] سامی [illegible] برانگیز [illegible] که شعر از رسیدن فلان
در [illegible] فلان نوشته بود [illegible] مطالعه در آمد [illegible] محبت فرحت [illegible]
بر [illegible] تشریف ارزانی داشتن عالی مکان فلان بوساطت شیخ فلان
[illegible] سامی نموده [illegible] از شیخ [illegible] خاطر [illegible]

نشان القدس نشان

افکنده

بشرف مطالعه درآمده اما جوابش حاصل نشده بنا بر این صحیفه شریفه یگانگی طراز
در خجسته هنگام ورود نمود از مضمون محبت مقرون که متضمن صحت و عافیت
ذات بابرکات بود جمعیت خاطر دوستدار برافزود فایده شاه عالم بادشاه
غازی بن بادشاه عالمگیر ثانی است و اول او بادشاه احمد شاه بن بادشاه
محمد شاه بود و اول او بادشاه جهاندار و اولش رفیع درجات شاه و اولش
شاه رفیع القدر و اولش فرخ سیر و اولش بادشاه معز الدین بن بهادر شاه
بن شاه اورنگ زیب عالمگیر بن شاهجهان بن جهانگیر شاه بن بادشاه
اکبر بن همایون شاه بن بابر شاه بن شیخ عمر بن سلطان ابو سعید بن سلطان
محمد میرزا شاه بن امیر تیمور بادشاه صاحب قران علیهم الرضوان
بودند لهذا دستک یعنی پروانه دستخط دیگر کردن لهذا دستک خدمت
گذرد بیاد دیگر که اسم صاحب خدمت باشد در دستک باسم سوار یا باسم
پیاده می نویسند که مدعا علیه را برگفته یعنی بحضور حاضر بکنند لهذا دستک
باسم مدعا علیه برفرماید مدعی هم منظور شده او آمده بحضور حاضر نمود لهذا بر این
ترتیب اعلام قاضی منظور شد [illegible] هجریه مقدس از جدا شدن آنحضرت
صلعم از مکه معظمه و آمدن آنحضرت صلعم در مدینه منوره شروع شده است و ابتدا از
تشریف داشتن آنحضرت صلعم در مدینه [illegible] که مدینه [illegible]
فصلی [illegible] بعد از انقضای چهار سال [illegible] آنحضرت علیه السلام
وفات فرمود یعنی آنحضرت صلعم ده سال در مدینه زنده [illegible]
[illegible] می نامند فایده الفاظ از طرف طایفه و گروه و دسته و سپاه
و فوج و مجموع و جماعت [illegible] جمع [illegible]
جمع [illegible] یکی از [illegible] را [illegible] شاهزاده

وراجها را مفرد مینویسند و دیگر ذی ساروخان یعنی صاحب جانها را مفرد مینویسند

که افضل ولازم است وجمیع اشیاهم درست است و فرسنگان صاحب جمع اندو

دیگر چیزها را جمع مینویسند بعضی از اشیا را جمع هم بنظر آمده است لیکن اندک و پسر

و نواسه و شاگرد و مرید و دیگر متعلقین انسان را میان ولاد جمع و باشند و دیگر

الفاظ جمع براه العث مینویسند و نوکر را لی ها فواید در اصل واو میباید

الاول والثاني والثالث والرابع والخامس والسادس والسابع

والثامن والتاسع والعاشر والحادي عشر والثاني عشر لا الخ

و در عرف مشاطه واو ها اول ثاني ثالث رابع خامس سادس

سابع ثامن تاسع عاشر حادي عشر ثاني عشر ثالث عشر

رابع عشر خامس عشر سادس عشر سابع عشر ثامن عشر تاسع عشر

عشرون حادي وعشرون ثاني وعشرون ثالث وعشرون رابع وعشرون

خامس وعشرون سادس وعشرون سابع وعشرون ثامن وعشرون

تاسع وعشرون ثلاثون حادي وثلاثون ثاني وثلاثون ثالث وثلاثون

رابع وثلاثون خامس وثلاثون سادس وثلاثون سابع وثلاثون

ثامن وثلاثون تاسع وثلاثون اربعون حادي واربعون ثاني واربعون

ثالث واربعون رابع واربعون خامس واربعون سادس واربعون

سابع واربعون ثامن واربعون تاسع واربعون خامسون حادي

ثاني وخامسون ثالث وخامسون رابع وخامسون خامس وخامسون

سادس وخامسون سابع وخامسون ثامن وخامسون تاسع وخامسون

ستون حادي وستون ثاني وستون ثالث وستون رابع وستون

ستون سادس ستون سابع وستون ثامن وستون

تاسع

تاسع وستون سبعون حادي وسبعون ثاني وسبعون ثالث وسبعون رابع وسبعون
خامس وسبعون سادس وسبعون سابع وسبعون ثامن وسبعون تاسع وسبعون
ثمانون حادي وثمانون ثاني وثمانون ثالث وثمانون رابع وثمانون
خامس وثمانون سادس وثمانون سابع وثمانون ثامن وثمانون تا
سع وثمانون تسعون حادي وتسعون ثاني وتسعون ثالث وتسعون
رابع وتسعون خامس وتسعون سادس وتسعون سابع وتسعون
ثامن وتسعون تاسع وتسعون مائة مائتان ثلثمائة اربعمائة
خمسمائة ستمائة سبعمائة ثمانمائة تسعمائة الف الفان
ثلثة الف اربع الف خمس الف ستة الف سبع الف
ثمانية الف تسعة الف عشر الف احد عشر الف مائة الف
صد هزار الف احد اثنان ثلاث اربع خمس ستة سبع ثمانية
يك دو سه چهار پنج شش هفت هشت
احد عشر اثنا عشر ثلثة عشر اربعة عشر خمسة عشر ستة عشر
يازده دوازده سيزده چهارده پانزده شانزده
سبع عشر ثمانية عشر تسعة عشر عشرين احد وعشرين اثنا وعشرين
هفده هژده نوزده بيست بيست ويك بيست ودو
ثلاث وعشرين اربع وعشرين خمس وعشرين ستة وعشرين
بيست وسه بيست وچهار بيست وپنج بيست وشش
سبع وعشرين ثمانية وعشرين تسعة وعشرين ثلثين احد وثلثين اثنا
بيست وهفت بيست وهشت بيست ونه سي سي ويك
وثلثين ثلاث وثلثين اربع وثلثين خمس وثلثين ستة وثلثين سبع
سي ودو سي وسه سي وچهار سي وپنج سي وشش
وثلثين ثمانية وثلثين تسعة وثلثين اربعين احد واربعين اثنا و
سي وهفت سي وهشت سي ونه چهل چهل ويك چهل ودو
ثلاث واربعين اربع واربعين خمس واربعين ستة واربعين سبع
چهل وسه چهل وچهار چهل وپنج چهل وشش چهل
واربعين ثمانية واربعين تسعة واربعين خمسين احد وخمسين اثنا
وهفت چهل وهشت چهل ونه پنجاه پنجاه ويك
ثلاث وخمسين اربع وخمسين خمس وخمسين ستة وخمسين
پنجاه وسه پنجاه وچهار پنجاه وپنج پنجاه وشش
سبع وخمسين ثمانية وخمسين تسعة وخمسين ستين
پنجاه وهفت پنجاه وهشت پنجاه ونه شصت

اثنا وستين ثلاث وستين اربع وستين خمس وستين ست وستين
شصت ودو شصت وسه شصت وچار شصت وپنج شصت وشش

سبع وستين ثمانيه وستين تسعه وستين سبعين احد وسبعين
شصت وهفت شصت وهشت شصت ونه هفتاد هفتاد ویک

اثنا وسبعين ثلاث وسبعين اربع وسبعين خمس وسبعين ستة
هفتاد ودو هفتاد وسه هفتاد وچار هفتاد وپنج هفتاد

وسبعين سبع وسبعين ثمانيه وسبعين تسعه وسبعين ثمانين
وشش هفتاد وهفت هفتاد وهشت هفتاد ونه هشتاد

احد وثمانين اثنا وثمانين ثلاث وثمانين اربع وثمانين خمس وثمانين
هشتاد ویک هشتاد ودو هشتاد وسه هشتاد وچار هشتاد وپنج

ستة وثمانين سبع وثمانين ثمانيه وثمانين تسعه وثمانين تسعين
هشتاد وشش هشتاد وهفت هشتاد وهشت هشتاد ونه نود

احد وتسعين اثنا وتسعين ثلاث وتسعين اربع وتسعين خمس وتسعين
نود ویک نود ودو نود وسه نود وچار نود وپنج

ستة وتسعين سبع وتسعين ثمانيه وتسعين تسعه وتسعين
نود وشش نود وهفت نود وهشت نود ونه

لنا فواید اعلام باسم فلان آنکه بدار القضا آمده حاضر شود که فلان
دارد تا معامله طرفین مطابق شرع شریف انفصال یابد درین باب
زید الفاید تحریر بتاریخ فلان الیه دستک باسم فلان آنکه بدار العدالت
آمده احضار نمیرود فلان دعوی شرعی باو میکند درین ماده تاکید اکید میشناسند
تحریر بتاریخ فلان تصدیق مشاهره فلان آنکه مبلغ فلان تابع فلان
مبلغ یازده روپیه از آن ... راتبه مقرر شده از تحویل خزانه
سرکار ... ثابت میگرفته باشند تحریر بتاریخ فلان ماه فلان
... سرکار
ن ... فلان مقرر است از فلان وکیل
... مبلغ ... الوقت واجب التمام علی السبیل
... آنکه از مبلغ مذکوره فصل بفصل جواب گویم و
هیچ عذر ... آفت سماوی یا ارضی ... و
... بطور ... سند نوشته دادم
تحریر ...

تحریراً فی التاریخ فلان هشت موی یال اسپ ترکی را یک جو و هشت جو را یک
انگشت و چهار انگشت را یک مشت و دوازده مشت را یک ذرع و سه ذرع را
یک قفیزه که بزبان عرف کهنه گویند قاعده حروف تهجی برین نمط است
که بدان قلم که نویسند اما قد الف مقدار سه نقطه است و در چند از آن
یعنی شش نقطه یا هفت نهایت است و جیم که نقطه حلقه آن چون حلقه
بیضه باشد حلقه نون نقطه عرض و طول است اما و سر دال یک نقطه و دو
نقطه پای آن و سین یک نقطه و دندانه اول و دندانه دیگر یکی [illegible]
[illegible] و هفت نقطه درازی شین و کشش لوشش همچنان مرکز [illegible]
[illegible] کشش چون بی است و صاد همچون چشم و دو نقطه سر و سه نقطه
پای آن دو نیم نقطه نقطه الف طا و سر آن مقدار سر صاد و عین دو
نقطه سر و سه پای آن و حلقه آن مثل حلقه بیضه سه سه نقطه است
وفی راسه در یک نقطه و شش نقطه کشش او است و سر فاف
مثال سر فی و میم و واو است و اندرونش دو نیم نقطه و سر قاف مقدار
یک الف و شش نقطه کشش است [illegible] بر کرد آن بسیار نهایت پنج نقطه است
و لام اول را دو الف اندازه است و دامنه آن دو نیم نقطه [illegible]
یک نقطه است و کشش آن نیم نقطه و دم آن [illegible] یک [illegible]
و سر واو یک نقطه است و دامنه آن دو نقطه و سر یا حلقه دو نیم نقطه
و لام الف مقدار دو الف است و سفیدی آن بقدر نیم الف و سر هاء
نقطه است و یک نیم نقطه دامن آن و سر هاء سه نقطه [illegible]
نقطه کرد نعش و اندرونش دو نیم نقطه [illegible] کشش [illegible] کلان هفت
نقطه چون سیف باریک دم و دو نیم نقطه سر آن [illegible]

الحمد لله ... [illegible]

یعنی بوزن بیت پنج یا شش چهارده باشد و بیت پنج را یک ماشه و
دوازده ماشه را یک تولہ ... منظوم بر شش وجه است اول غزل که سه مصرع
قافیه دار باشد و این را مطلع گویند و زیاده از دوازده بیت نباشد
دیگر و بیت کم و زیاده نیز و کم از پنج بیت نباشد دوم قصیده و حد اصطلاح
مانند غزل مطلع دار باشد لیکن از دوازده بیت زیاده باشد تا یک
از صد بیت افزون سیوم قطعه و مطلع ندارد که مصرع اول اعتبار ندارد
چند بیت باشد چهارم رباعی مصرع سیوم را قافیه شرط نیست پنجم فرد
و یک بیت را گویند ششم مثنوی که هر دو بیت قافیه دار باشد
هفتم ترجیع بند و آن چند غزل باشد یک وزن و قافیه هر یکی
با مطلع خاص برای خود علاحده اما یک بیت آخر هر غزل مخصوص
واقع شود اما قافیه علاحده یعنی همان بیت بعینه در آخر غزلها آید و گر
بیت آخر هر غزل بعینه واقع نشود و اجنبی و لیکن قافیه حاصل خود علاحده
بود یا در قافیه هم مختلف باشد آن را ترکیب بند گویند مثل ترجیع
بند هشتم مسمط ... ... چون متفق الوزن و قافیه اما در
... قافیه ... شعر ... باشد ... و اگر چه اقسام آن
... لیکن آنچه مطبوع است ... مصرع ... مصرع
... مثلث ... مربع چهار مصرع ... مخمس پنج مصرع بیت
و مسدس شش مصرع بیت و مسبع هفت مصرع بیت و مثمن هشت
... و متسع نه مصرع بیت و معشره ده مصرع بیت نهم مستزاد
که کلام منظوم ... زیاده کرده شود بر آن فقره از کلام نثر ... مصرع بالعد
... مذکور ... باشد در آن کلام منظوم چنانچه مثال ... مصرع

مستزاد

اصطلاح

اصطلاح

اصطلاح

(66)

... ملطي كه بساط بازي مي آراست دامن افشانده والكاه جوا...
كه واعظ بنداست كل كرد ونماند اكنون سري نقش شماري دارد
بيل چه علاج زين نسخه هم ورقي چند بجاست بايد كرد اند مثلا جه
هر بيت مستزاد رفتم به طبيب گفتم بيمارم از اول شب سحر بيدارم
در مانم چيست بنضم چو طبيب ديد وگفت از سر لطف جز عشق
نداري مرضي بيدارم محبوب تو كيست ما و هركه را الفضل [illegible]
ديد طلب علم محبت بجد مي باشد و محبت لا بعد و طلب در
[illegible] وحافظ چيست آوازه مطالعه بر نسخه بهره وافري بردار
... كاتز داست گفته اند علم در سينه مي بايد نه در سفينه
علم در جلد خويش مي بايد نه در جلد ميش في الجمله از اين سطر [illegible]
چند سهل از ... بايد بردار باشد كه اين را بر سر زبان ... باشد
واز بهر خدا عز وجل دعا وفاتحه بحق ... در خواند اين عاقبت
محمود كردان بلا ... بود را نابود كردان پريشان خاطرم را جمع گردان بحق
خاندان شاه مردان ... رب الور ... الجمهور لها خاتمه

شهرت معلمي عبد الكريم كه ... لبعض از عوام ... [illegible]
او فتاده و چنين ... است كه ... در دوستان ... آنكه هر چه از دل
فرود آيد در ديده نيكو نمايد ... [illegible] ... اند ... بعضي
از عوام بمتابعت ايشان در ... هر ... الاوه از
علمي كه بلا وجود خرج ترقي پذيرفت ... و از علمي كه با خرج ...
افزوني بكرد ... خصوص ... از ... علم ... در ...
ملك شده ولفظ از لفظ علم ... زبان ... از ...

حلیت اندوختند و پیرایهٔ قابلیت آموختند او در پیشگاه نگاه خواص بقدر لیاقه

جو دزلی بداند فاما فضل و کرم رب لطیف جل جلاله و عم نواله چنان

داستانش را از حسب سرنوشت ازلیست و خواند بهره مرحمتی فرماید

وازمطعومات ومشروبات بر وفق قسمت او را حظوظ پرور

اگر روزی بدانش برفزودی ز نادان تنگ روزی تر نبودی لا فی الجمله

توقع وطمع او همان است که هر کس که از حسب کلک ریاض فنون

[illegible] سلفیه [illegible] بر سطر اول این نهالان النشایه ضروریه

ذوا تماشا نمایند ورنگ و بوی پوشت و شکوفه و برگ [illegible]

الی چشم ودماغ گنجایش در دهد واز فاتحه و دعا جان او را [illegible]

بیوم العاقبت بالعافیت یاد و الحمد باتمامت بحرمت

رسلین و خاتم النبیین و آله الطاهرین و الطیبین و اصحابه

الکرمین و [illegible] اجمعین سلام الله علیهم تم تم تمام

بدست خط [illegible] چند برهمن ولد [illegible] این لعل [illegible] عرف

[illegible] سنه [illegible] ماه [illegible] تاریخ [illegible] چهار گذشته

[illegible] یافت

مالک این نسخه کتاب گلشن چند

الکتب این کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

[illegible]

تبعهٔ [illegible] بخارست [illegible]

قسم [illegible]

مخالف [illegible] بولندیغندن [illegible]

[illegible]

رجا [illegible]

از حضرت سعدی

بسم الله الرحمن الرحیم

حکایت پارسایی را شنیدم

که پادشاهی اسیری بکشتن

بسم الله الرحمن الرحیم

گلستان کلام سعدی

حکایت پادشاهی را شنیدم که بکشتن اسیری

اشارت کرد بیچاره در حالت نومیدی زبان بگشاد

ملک را دشنام دادن گرفت و سقط گفتن که گفته اند

که بزرگان گفته اند هر که دست از جان بشوید

علی

68

بگلش ... گلگت ... ادویون ... نانی

گلگت ... بہشت ... جہان ...

... گلگت ... سوات

گلگت کتب ...

بہشت ...

...

سیریز

رشکال

بسم اللہ الرحمن الرحیم

69

بسم الله الرحمن الرحیم

